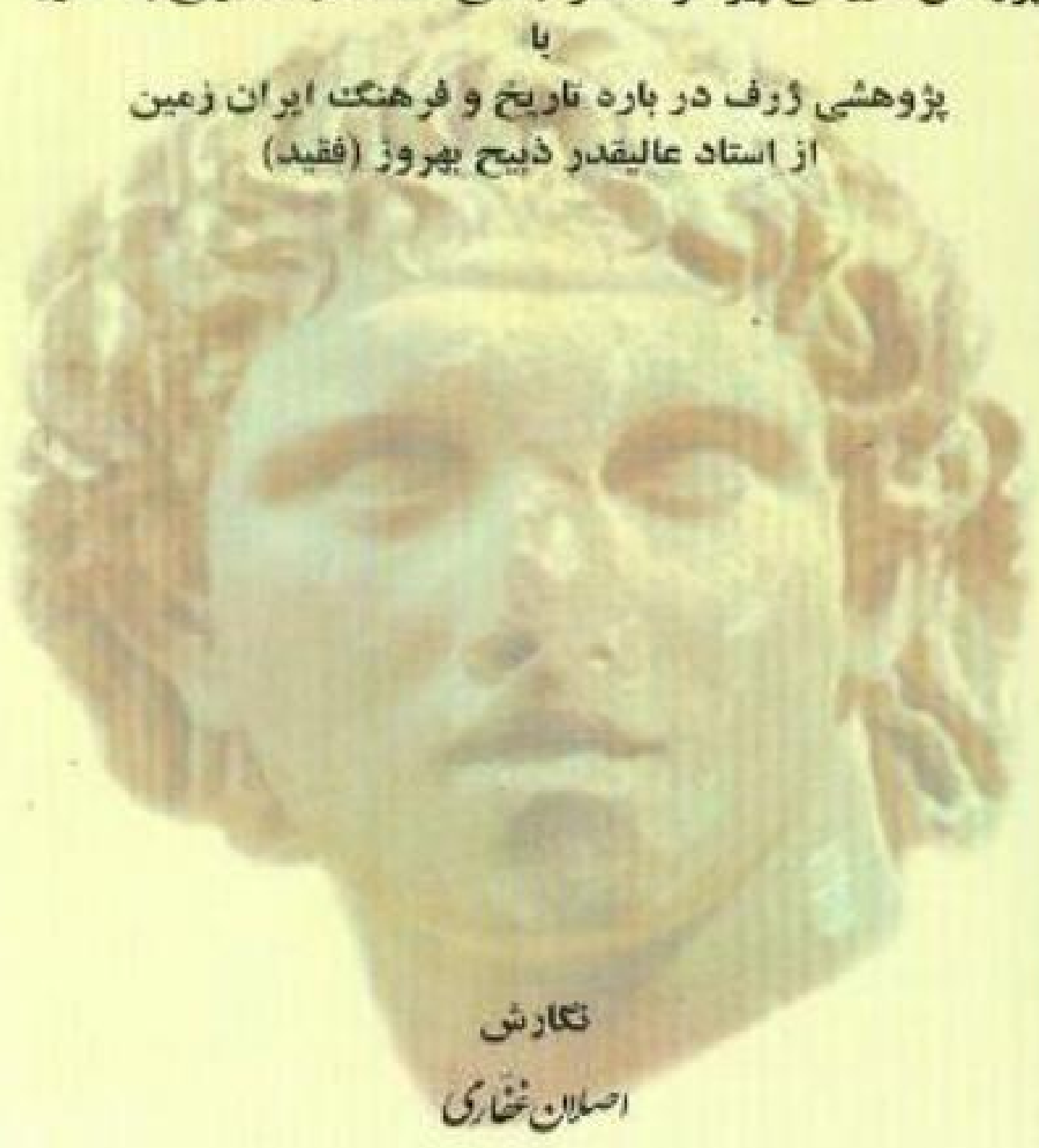


قصه سکندر و دارا

پژوهش تاریخی پیرامون سفر جنگی اسکندر مقدونی به خاور
با

پژوهشی ژرف در باره تاریخ و فرهنگ ایران زمین
از استاد عالیقدر ذبیح بهروز (فقید)



نگارش

اصولان بخاری

قصه کُندرو دارا

پژوهش تاریخی پیرامون سفر جنگی الکساندر مقدونی به خاور
با
دیباچه‌ای ژرف از استاد ذبیح بهروز

نگارش

اصطلاح غفاری

حق چاپ برای نگارنده نگهداری شده

چاپ دوم

۵۵

دی ماه ۱۳۴۵

این کتاب در دی‌ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی در چاپخانه کویان به‌چاپ رسید

پیشگفتار چاپ دوم

کتاب «قصه سکندر و دارا» در سال ۱۳۴۳ چاپ و منتشر و بلافاصله با اظهار نظرهای گوناگونی بصورت موافق و مخالف در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها مواجه گردید. گزارشگران با اساتید و اشخاص مختلف مراجعه و نظر آنها را در مورد موضوع کتاب جویا می‌شدند. شگفت آنکه بیشتر مخالفان و حتی بعضی از استادان کتاب را نخوانده مطالب آن را تکذیب و احیاناً ناسزائی نثار صاحبان این افکار می‌نمودند. عده‌ای نیز می‌گفتند: اگر اسکندر دروغ باشد پس تخت جمشید را چه کسی آتش زده است؟!

یکی از روزنامه‌های معتبر عصر تهران در نشریه‌ای که به زبان انگلیسی چاپ می‌کند شرح مفصلی پیرامون این کتاب درج و با حروف درشت عنوان کرده بود: با این حرف‌ها ایران را از داشتن يك جاذبه قوی توریستی محروم می‌کنید... اگر تمام حرف‌های شما راست باشد چه می‌گوئید درباره يك سکه سلوکی که در پاسارگاد پیدا شده؟ آیا این راهم می‌شود منکر شد؟

وقتی در آبادان از نویسنده دعوت شد که در يك مجمع فرهنگی و آموزشی

در اطراف مطالب کتاب سخنرانی کند، طبق معمول پس از سخنرانی پرسشهایی مطرح گردید که عموماً از همان مقوله بودند که به آن اشاره شد. نویسنده در پاسخ یادآور شد که هیچگاه حس میهن پرستی و یا تعصب میهنی مرا وادار نکرده که منکر مطالبی شوم که تاکنون از بدیهیات تصور میشده و تردید نسبت به آن راجایز نمی دانسته اند. برعکس نویسنده سعی نموده با واقع بینی و خالی از تعصب مسائل را مورد رسیدگی قرار داده و نقاط ضعف اخبار و روایات را آشکار ساخته و قضاوت نهائی را به خواننده واگذار نماید. در مسائل مورد بحث بهیچوجه با کلمات شاید، باید، گمان میرود، احتمال دارد و امثال آنها از خود اجتهادی ننموده و مطالبی به ذهن خواننده تحمیل نشده است. نویسنده، اخبار و روایات گوناگون را از کتب معتبر و از قول استادان نقل و طوری در کنار هم قرار داده که خواننده خود بتواند قضاوت و نتیجه گیری نماید.

اما در مورد پیدا شدن سکه (به فرض آنکه سکه تقلبی نباشد و واقعاً در پاسارگاد پیدا شده باشد) باید توضیح بدهم که مقدار زیادی سکه ساسانیان در سوئد و نروژ و سکه خلفای عباسی در دانمارک پیدا شده آیا این دلیل چه می تواند باشد؟ آیا ایرانیها به شمال اروپا و خلفا به دانمارک لشکر کشی کرده اند؟ بدیهی است خیر و این می تواند دلیل وجود ارتباط بازرگانی، آمد و شد و خلاصه روابط اقوام با یکدیگر باشد.

.... چه میشد اگر اقوام مقدونی و یونانی که بنابه تصور نویسندگان غرب به ایران آمده و سالیان متمادی در این آب و خاک مانده، آثار تخت جمشید و پاسارگاد شوش، سنگ نبشته های بیستون و نقش رستم و غیره را از نزدیک دیده اند چند کلمه بعنوان یادگار روی سنگ یا ساختمانی می نوشتند و یا يك بنای یاد بود بسبك و شیوه بناهای یونان در این دیار بیادگار می گذاشتند؟

بهر حال تجدید چاپ کتاب بواسطه نبودن نویسنده در تهران و از طرفی لزوم داشتن ساعات فراغت برای تنظیم یادداشتها و مدارکی که پس از چاپ اول

گردآوری شده بود و باید به متن الحاق میشد به تأخیر افتاد تا اینکه امسال به اصطلاح
«موانع مفقود و لوازم موجود» و کتاب با اضافات و مطالب تازه تری تجدید چاپ و
و به خوانندگان تقدیم میشود.

تهران دی ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

اصلاح غفاری

استاد ما بهروز

استاد ما ذبیح بهروز در سال ۱۲۶۹ هجری خورشیدی در تهران متولد شده است. پدر استاد، ابوالفضل طیب ساوجی از دانشمندان و سرپرستی تألیف «نامه دانشوران» را که در حقیقت فرهنگنامه هنر و ادب ایران است عهده دار بوده است. استاد تحصیلات مقدماتی را در تهران فراگرفته و در سال ۱۹۰۹ میلادی به مصر عزیمت و تا سال ۱۹۱۹ در آن دیار به تحصیل علم و کسب معرفت مشغول بوده و در سال ۱۹۱۹ عازم انگلستان میشود و مدت پنج سال در آن کشور در دانشگاه کمبریج به تعلیم و تعلم مشغول و زمانی نیز دستیاری و معاونت پروفیسور ادوارد براون مستشرق معروف را عهده دار و در سال ۱۹۲۳ به ایران مراجعت می نماید. مدت کوتاهی در وزارت معارف (آموزش و پرورش) و سپس در دانشکده هواپیمائی و دانشکده افسری به تدریس ریاضیات می پردازد. در سالهای آخر زندگی سرپرستی کتابخانه باشگاه افسران به ایشان محول بود. استاد در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۵۰ خورشیدی در تهران چشم از جهان فرو بست و در ساوه شهر اجدادیش ب خاک سپرده شد.

آشنائی نویسنده با استاد از سال ۱۳۱۱ خورشیدی شروع و سپس در دانشکده افسری که استاد ریاضیات عالی تدریس میکردند بیشتر شد ولی آشنائی با چهره حقیقی استاد از سال ۱۳۲۲ آغاز و از این به بعد برای من فرصتی بود که از خرمن دانشهای بی

پایان و ذوق و قریحه سرشار علمی ایشان خوشه چینی نمایم.

اگر حمل بر مجذوب بودن و تعصب نشود (که نویسنده همواره کوشش نموده از آن بر کنار باشد) باید بگویم که شناساندن بهروز و بیان سجایای اخلاقی و پایه دانش او در چند سطر یا صفحه امکان پذیر نیست و یادست کم نویسنده قادر به چنین کاری نیست.

بنظر من آنچه يك محقق و پژوهشگر را ممتاز می نماید محفوظات و یا کند و کاو و موشکافی در کتابها و کتابخانه ها نیست بلکه ذوق و قریحه و دید ویژه اوست که به مواد و موضوعاتی که در دسترس همگان است شکل ویژه ای می بخشد.

استاد ما با داشتن حافظه نیرومند و سرشار از دانستنیها موضوعها را از دید ویژه خود بررسی و نتیجه گیری میکرد و از موادی که سالیان دراز در دسترس همه بوده آن چنان نتیجه منطقی و روشن میگرفت که انسان دچار شگفتی میشد که چگونه موضوعی به این اهمیت و به این روشنی تاکنون از دیدها پنهان مانده است! در زندگی استاد دو دوره نمایان از هم دیده میشود.

دوره نخست استاد شاعر، منقد و نویسنده :

خواندن اشعار زیبا و طنز آمیز، نمایشنامه های لطیف و شیرین، نوشته های پر مغز و شیوای استاد که سراسر آن انتقاد از عقاید کهنه پرستان و خورده جوئی از نحوه تاریخ نگاری مستشرقان و نشان دادن زشت و زیباییهای زمان است بی اختیار طرز تفکر و لثر را بیاد انسان می آورد.

شعر استاد بقول ادیبان سهل و ممتنع و مضمون آن تازه و طنز آمیز و گمان میکنم کمتر کسی ممکن است آنها را بخواند و تحت تأثیر قرار نگیرد:

اصلاح مدار این ستاره صد سال درست کار داره

در دامن تپه های خرم	گیسوی بنفشه رفته در هم
روی چمن زمردین فام	خون ریخته شاخ لاله از جام

می‌ریخت ز آبشارها زیر	انهار چو رود نیل از شیر
فتواره به کهکشان گشاده	حوض عسل و غدیر باده
صدها گل و گلشن و گلستان	اندر خم و پیچ هر خیابان
افتاده بهر کنار خالی	بی‌حصر و شمر قصور عالی
زینت درو بام و سقف و ایوان	از گوهر شب چراغ الوان
الماس و زمرد و زبرجد	سیم و زرو کهر باو بستد
پاچیده بجای ریگ هر سو	فیروزه و درّ و لعل و لولو

دوره دوم استاد بعنوان محقق و پژوهشگر مسائل تاریخی، فرهنگی، ریاضی و آموزشی تحقیقات اسناد درهای بسته چندی را گشود که یافتن کلید پیدایش خطهای جهان را می‌توان از پرازترین آنها دانست.

ملتهائیکه در راه صنعت پیشرفتهای شگفت آوری نموده و یکشبه ره صدساله رفته‌اند آنگاه که خواسته‌اند القبای خود را اصلاح کنند چون از رمز پیدایش القبا بی‌خبر بوده‌اند و باوجود آنهمه رسالات و کتبی که در تاریخ و منشاء القبا نوشته‌اند از درست کردن حروفی از قبیل ش، چ، ذ، خ، وو... عاجز مانده و بناچار مثلاً بجای حرف ش در آلمانی Sch و بجای چ Tsch و... گذاشته‌اند!

به‌روز با یافتن کلید این راز بما توانائی داده که برای همه آواها در کلیه زبانها و لهجه‌های دنیا شکل طبیعی و منطقی آنها را کشیده و بتوانیم کودکان خود را در خانه با خواندن و نوشتن آشنا و لالها را نیز گویا نمائیم. بنظر استاد:

«آنچه در جهان همیشه بد تقسیم شده و می‌شود علم و معرفت است نه مال و منال. در عصریکه جسم انسان راه چند ساله را در لحظه‌ای می‌پیماید راه مدرسه به همان درازی و ناهمواری قدیم است و اکثر مردم جهان که باید فکرشان به پیشرفت انسانیت کمک کند از خواندن نام خود محرومند.»

براستی هر گاه دنیا به عمق تعلیمات و روش آموزش به‌روز پی‌برد بی‌سوادی

ریشه کن و راه دبستان و دبیرستان کوتاه خواهد شد.

تحقیقات تاریخی استاد که بر پایه های زبان، دین، جغرافی و کرنولوژی استوار است خود کلید رازهای پنهانی و تاریک تاریخ می باشد. پژوهشهای استاد زمینه را برای بررسیهای ژرف تاریخی فراهم نموده و روشنائیهای تازه ای بر تاریخ قدیم ایران افکنده است.

در نوشته های بهروز بقدری به موضوعهای نو و مسائل گوناگون برمیخوریم که شخص هنوز از اندیشه در باره يك موضوع فارغ نشده به موضوع جالب دیگری برمیخورد و بی گمان شایسته است که هر کدام از آن مسائل موضوع پژوهش و نگاشتن کتابی قرار گیرد. اما آنچه غیر از دانش و نبوغ از ویژگیهای استاد بود خوی بزرگ منشی، روح بی پیرایه و آزاداندیشی و عرفان پیشگی او بود بنظر من هیچکس تاکنون حافظ را چون بهروز نشناخته و هیچکس مکاتب مختلف و روشهای گوناگون فکری عارفان و صوفیان و متفکران را بهتر از استاد دسته بندی نکرده و نشان نداده است.

بنظر من بهروز جزو نولد و نوابغی بود که در کشور ما هر چند يك بار پدیدار می گردند و در سده های اخیر نظیر او دیده نشده است.

متأسفانه قدر او ناپیدا و نام او در پرده مانده است و این تنها برای آنست که استاد هرگز نخواست که از علم و دانش خود بنفع شهرت و کسب نام و مقام بهره برداری کند و حتی از شهرت طلبی و نامجوئی تا سرحد گوشه گیری دوری می گزید و شاگردان خود را از اینکار بر حذر میداشت.

نویسنده بسیار متأسف است که قادر نیست پایه فضل و دانش و علم و اخلاق استاد را چنانکه باید بازگو نماید ولی آثاری که از آن بزرگوار برجای مانده خود دلیل بارزی بر نبوغ و عظمت فکری او می باشد و بهتر است به نام بردن آثار او اکتفا کنیم:

در زمینه نمایشنامه:

- ۱- جیجکعلیشاه - نمایشنامه شیرین خنده دار انتقادی از دربار شاهان قاجار
- ۲- شاه ایران و بانوی ارمن - نمایشنامه تاریخی با نثری شیوا، فارسی سره و آهنگ دار
- ۳- در راه مهر - نمایشنامه عرفانی با نثری دلپذیر و موزون و فارسی روان، بازتابی از اندیشه های حافظ
- ۴- شب فردوسی - اقتباس از شاهنامه
- ۵- تنها - تئاتر در یک پرده که فقط بوسیله يك نفر اجرا میشود
- ۶- خویشتن - نمایشنامه عرفانی که بمناسبت هزاره بوعلی سینا نوشته شده است

در زمینه خط:

- ۷- دبیره - تاریخ و منشاء خط در ایران و القبای طبیعی
- ۸- خط و فرهنگ - تاریخ پیدایش خط در ایران و جهان - القبای طبیعی و طرز آموزش آن
- ۹- خواندن و نوشتن در دو هفته - در این زمینه جزوه هایی نیز با خط طبیعی برای آزمایش چاپ شده که از آن جمله می توان از كودك دبیره، برزوی بازیگوش، حافظ، خیام و موش و گربه نام برد.

در زمینه زبان:

- ۱۰- جزوه زبان ایران فارسی یا عربی که در سال ۱۳۱۳ چاپ شده است
- ۱۱- فرهنگ كوچك عربی به فارسی

در زمینه کرونولوژی:

- ۱۲- تقویم و تاریخ - رصد زردشت که پژوهشی است عمیق در

موضوع تاریخ و تاریخگذاری و تصحیح تاریخگذاریها -
و شاید بزرگترین اثر تحقیقی بهروز باشد
۱۳- تقویم نوروزی شهریار

ترجمه:

۱۴- آئین بزرگی - ترجمه ادب‌الکبیر ابن مقفع با نثری شیوا و
فارسی روان که میتواند سرمشقی برای فارسی‌نویسی باشد
۱۵- تاجداران یمن - ترجمه کتاب التیجان از عربی که بچاپ
نرسیده است

گوناگون:

۱۶- رساله گوی و چوگان
۱۷- مقدمه و دیباچه بر کتب مختلف که از جمله دیباچه‌ایست که
بر کتاب حاضر نوشته شده که در حقیقت رساله‌ای کامل
می‌باشد

آثار طنز آمیز:

۱۸- کتاب انتقادی و شیرین مرآت السرائر و مفتاح الضمائر:
شامل: گندستان، گندنامه، گنج باد آورد و غیره و غیره به نظم
و نثر

تصحیح:

۱۹- تصحیح و گزینش دقیق اشعار موش و گربه عبید زاکانی
۲۰- بررسی و گزینش اشعار اصلی مثنوی گلشن راز شیخ محمود
شبستری

دیباچه

دومثل معروفست یکی اینکه «درهر خبری احتمال صدق و کذب میرود» و دیگر اینکه «شهرت بی اصل بسیار است».

چون در این دیباچه و رساله سروکار ما با قصه ایست که در نتیجه تبلیغات دروغ شهرت جهانی پیدا کرده لازم میباشد که از اولین قدم تحقیق تا پایان مفهوم این دو مثل را از نظر دور نداریم زیرا که شهرت نمیتواند دلیل صدق خبر یا ادعائی باشد که علم و تجربه و منطق آنرا تصدیق و تأیید نمیکند.

خوشبختانه در قصه جهانگیری اسکندر که هیاهوی آن مخصوصاً در قرن گذشته جهانی را فرا گرفته دامنۀ تحقیق محدود و سهل و ساده است. زیرا که کارهای بسیار و کارزارهای پرافتخار این قصه مدتش از پنج شش سال تجاوز نمی کند و ولایت مقدونیه که شعله این آتش گیتی افروز از آنجا زبانه کشیده، وسعت و جمعیت و برکتش ناچیز است و برای مردمش سوابقی در تمدن و فرهنگ و هنر و کشور داری و لشگر کشی دعوی نشده بلکه سراسر قصه يك يورش برق آسائی است که میدرخشد و خاموش میشود و در لحظه اول خودیونان و آزادی آنرا چنان نیست و نابودی سازد که دیگر بزرگانی از آن مرز و بوم چون افلاطون و ارسطو ... سر بلند نمیکند.

عجب اینست که این گونه گزافه‌ها فقط راجع به اقوامی هنگامی (۱) و زود رس است که وطن اصلی آنها برای رشد مادی و معنوی بشر و ایجاد تمدن اصیلی قابلیت و استعداد ندارد و هر جا آنها یا مردمی درزی آنها سکنی گرفته‌اند تمدن باستانی درخشانی را در زیر پای خود بخاک فراموشی سپرده‌اند.

اقوام بزرگ روم و هندوچین که هر یک سرزمینهای پهناور و پربرکت و مستعد و آب و هوای ملایم و جمعیت انبوه و تمدن اصیل داشته‌اند هرگز چنین گزافه‌ها و افسانه‌های اغراق آمیز برای فتوح خود دعوی نکرده و اگر در راهی پیشرفتی نصیب آنها شده تدریجی و طبیعی بوده است.

اینگونه قصه‌ها که برای اغراض سیاسی و مذهبی جعل میشود وقتی درست نما و نزدیک بحقیقت جلوه خواهد کرد که در آن چاشنی بسزائی از قهرمانان تاریخی و حوادث مشهور دورانهای گذشته بکار برند.

در قصه اسکندر این نیرنگ در جزئیات و کلیات کاملاً مراعات شده و فقط موضوعی که راجع بآن در سراسر قصه سکوت شده ارتباط این کشور گشائی با او ان ظهور مهر است که صلاح در ذکر آن نبوده است.

نام الکساندر مقدونی، لقب ذوالقرنین و حرکت از مصر و ... همه در عصر خود سابقه مشهور دارد و جعل کنندگان بقدری مقید به تقلید از روایات قدیمتر بوده‌اند که حتی سن اسکندر را نتوانسته‌اند از سی و سه سال بیشتر بحساب بگذارند تا اینکه قصه نزدیکتر بحقیقت شود.

اینک راجع بچند سابقه از سوابقی که اساس جعل و تقلید شده اشاره میکنیم در سنت‌های زردشتیان بنام «الکساندر هر و میک موچری مقام» بر میخوریم که بوضد دین زردشت قیام کرده و لهذا باو لقب گجسته یعنی ملعون داده‌اند. این پادشاه در قرن پانزدهم پیش از میلاد که سه قرن بعد از زردشت باشد میزیسته و مبداء حرکتش از جائی بنام موچری بوده و سی و سه سال عمر کرده است. برخی از اجداد پادشاهان قدیم ایران نام دوسر داشته‌اند که بمعنی ذوالقرنین

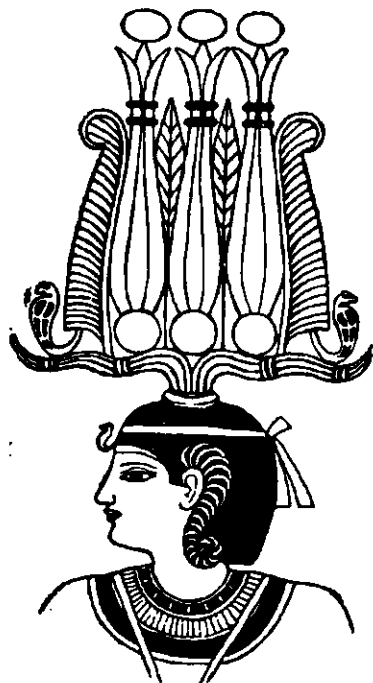
است . دوسر از القاب پادشاهان قدیم بوده است و نقش چندتن از آنها تاجی دوشاخ بر سر دارد که این نقشها قدیم تر از نقوش مصری است.



(ش ۲) این نقش برجسته باخودی
شاخدار از آثار آسیای صغیر است
و بر حسب حدس باستان شناسان
از قرن ۱۴ پیش از میلاد است.



(ش ۱) این نقش برجسته شاخدار
که درخوزستان پیدا شده بر حسب
حدس باستان شناسان از ۲۵ قرن
پیش از میلاد است.



(ش ۳) این گونه تاج در آثار قدیمتر
مصری سابقه ندارد و فقط در عصر
ایرانیان دیده میشود



۲) روی این نقش برجسته نام کسی دیده نمی‌شود. دعوی شده است که نام کورش روی آن کنده شده بود و نمیدانیم این دعوی تا چه اندازه قابل قبول میباشد

در قرن چهاردهم پیش از میلاد میان ایران و مصر روابط دینی و هنری برقرار گردیده است و از این عصر است که تغییرات بی سابقه‌ای در هنر مصری پیدا شده و پادشاه مصری را باتاج دوشاخ می‌بینیم (شکل ۳) در آثار باستانی آسیای صغیر که از چهارده پانزده قرن پیش از میلاد است و مربوط به مصر و مقدونی نمیباشد بنامی کاملاً شبیه بالکساندر برمیخوریم که در این مورد قابل توجه است (۱)

مسعودی میگوید : «میان فارسیان و امم دیگر در تاریخ اسکندر تفاوت عظیم است که بیشتر مردم از آن غفلت کرده‌اند و آن سری دینی و شاهی از اسرار فارسیان می‌باشد که جز موبدان و تحصیل کردگان و دانایان آنرا نمیدانند» مقصود مسعودی از این تفاوت عظیم همان دوازده قرن فاصله میان الکساندر گجسته و اسکندر مقدونی است.

قصه اسکندر مقدونی يك افسانه ساده قهرمانی نیست که ما هم مثل نویسندگان گذشته فقط جنبه کارها و کارزارهای آن را در نظر بگیریم و بگوئیم: «محال است که جوانی نوخاسته و نیازموده بتواند با سپاهیان سواره و پیاده معدود خود این راههای دور و دراز و سخت و نا هموار را در سرزمین دشمن در پنج شش سال بپیماید چه رسد باینکه آنهمه کارهای سریع و کارزارهای برق آسای حیرت آورانجام دهد.»

در مورد این قصه جعلی دقت بیشتری از موضوع لشکر کشی و جهانگیری لازم است . زیرا که در پشت پرده حوادث سریع و خیره کننده این افسانه اسراری از دین و فرهنگ و اصول اجتماعی جهان پنهان است که باید تحقیق دقیق، آنها را فاش کند.

اگر گمان کنیم که در اروپا با آنهمه ترقیات مادی بویژه در فنون سپاهیگری تا کنون کسی نتوانسته درك کند که قصه اسکندر مقدونی از جعلیات عصر بیزانس و دور از حقیقت است اشتباه کرده‌ایم.

1 - V. G. Childe. the Arians
O. R Gurney the Hitties

از زمان انقلاب فرانسه باین طرف سیاستمداران اروپا باردیگر اضطراب و وحشتی سخت‌تر از دورانهای گذشته راجع بسوابق فرهنگی و هنری و امور اجتماعی و مالداري پیدا کرده‌اند که مجبور شده‌اند برای طرفداری از کلیسا و اثبات برتری غرب بر شرق در مورد این قصه منطق و استدلال را نادیده بگیرند. باری این قصه مربوط بیک تحول بی سابقه دینی و اجتماعی در بیست و سه قرن پیش است که در هیچ عصری موافق افکار پیشوایان دین و دولتهای استبدادی نبوده و برای اینکه چگونگی این تحول و علت بسیاری از جعلیات تاریخی و محو آثار در شرق و غرب معلوم شود باید بیش از هر بحثی در چهار موضوع که عبارت از زبان و دین و کرونولوژی و جغرافی باشد تذکراتی باندازه گنجایش این دیباچه بدهیم زیرا گرفتاری اساسی از قدیم تا کنون در این چهار موضوع است که ببهانه قصه اسکندر می‌خواهند نظر جویندگان را از توجه به آنها منحرف نمایند.

۱- زبان

هیچ سند و مدرکی برای بررسی تاریخ و میزان تمدن و فرهنگ ملتی معتبرتر و گویاتر از زبان نیست. ساختمان زبان، مراحل تحول زبان از صورت بدوی بصورت منطقی، کلمات زبان و دلالت آنها برمعانی، اصطلاحات علمی و دینی و دیوانی زبان، طریقه بیان و معنی و رنگهای معنی بوسیله زبان، تلفظ و شماره حروفی که در زبان است، استعداد زبان برای گسترش و ادای هرگونه معنی جدید، دامنه انتشار زبان، هر يك بجای خود مدرکی زنده برای تاریخ تمدن و طرز تفکر سخنگویان بآن زبان است.

۱- زبان جز در پرتو اجتماع و دولت و دین در سرزمینی پربركت و پهناور و در مدتی بسیار طولانی ممکن نیست تحول و تکامل پیدا کند و اینهم در صورتیست که سخنگویان با گذشت زمان به اسرار سخنگوئی پی برده باشند.

۲- هر کس بهر زبانی سخن میگوید چون از کودکی به آن انس گرفته گمان می کند که زبانش از همه زبانها شیواتر و روان تر است ولی انس و عادت نمیتواند میزان تشخیص کمال و نقص هنری باشد که بشر را از حالت توحش بسوی اجتماع و تمدن کشانیده است.

۳- زبان فقط برای تکلم و بیان نیازمندیهای معمولی روزانه نیست. این

مقصود را شاید بتوان با چند صد کلمه متداول و حرکات دست و سروچشم و ابسرو انجام داد ولی چنین زبان محدودی برای بیان هر گونه معنی و تعلیم و پرورش و رشد فکر شایستگی ندارد و همیشه به کمک گرفتن از زبانهای دیگر احتیاج خواهد داشت. در عصر بیزانس و خلفای عباسی برای اینکه از اشکالات بسیاری فرار کنند مدعی شده‌اند که زبان و همچنین خط ساخته و پرداخته آسمان است و مثل نعمتهای دیگر الهی از عالم بالا به بشر به رایگان داده شده است.

زبان و خط دو هنری است که بشر بوسیله قوه تفکر خدا داد خود آندو را بوجود آورده و باید در راه تکامل و بهبود آن پیوسته کوشش کند.

تاکنون در زبانهای اروپائی کتابی بنظر نرسیده است که در آن نوشته شده باشد که سخنگوئی باید از روی چه اصولی انجام گیرد تا اینکه بتوان هر معنی و رنگهای آنرا با دقت و به آسانی بیان کرد اگر چنین بحثی در آنجا سابقه داشت احتیاج به این همه قواعد غیر طبیعی و بی فایده گر امر و املا و استمداد از زبانهای مرده پیدا نمی شد.

معلوم است که هر چه زبان ساده و دور از اشکالات غیر طبیعی صرف و نحو و املا باشد بهتر است ولی اگر فقط ساده گی زبان در نظر گرفته شود بسیاری از خصوصیات اساسی زبان را از دست می دهیم. زبان باید در کمال سادگی تمام خواصی را که از زمانهای قدیم فکر و ذوق و تجربه بشر به آن پی برده و نوشته اند دارا باشد.

از راه بررسی زبان می توان به سوابق فرهنگی و طرز تفکر ملتها پی برد و قدمت کتب تاریخی و عصر تألیف قصه ها و روایات جعلی را تشخیص داد و تقریباً تعیین کرد.

هر ملتی که علمی یادینی یا طرز حکومتی یا کالائی را داشته و یا اینکه شهر یا دهکده ای بنا کرده اصطلاحات و نامها را به زبان خود وضع کرده است. با در نظر گرفتن این اصل و دلالت الفاظ بر معانی تاریخ تحول و پیشرفت علوم در جهان روشن میشود.

باری باید تحقیق کرد:

چه نقصی در زبانهای زنده اروپا وجود دارد که بی کمک دوزبان مرده لاتین و یونانی نمی‌توانند اصطلاحات جدید علمی را با سرمایه زبان بومی خود وضع کنند در صورتیکه میدانیم ریشه‌ها ووندهای آن دوزبان مرده که مورد استفاده واقع میشود شماره‌اش از چند صد تجاوز نمی‌کند .

چه نقصی در یونانی و لاتین وجود دارد که از دیر زمانی باعث متروک شدن آندو شده و بصورت ساده‌تر و طبیعی‌تری تحول پیدا نکرده است .

چه نقصی در ساختمان عربی وجود دارد که با آنهمه ریشه‌های سماعی از نقل اصطلاحات قدیم و جدید علمی وادای مقصود در بسیاری از موارد عاجز است و منظومه‌هایی مثل شاهنامه و خمسه نظامی و مثنوی و... و حتی ترجیع بندی مثل هاتف آن زبان بوجود نیاورده است در صورتیکه کلیه مسلمانان و مخصوصاً زناده در تبلیغ و ترویج آن کوشش بسیار کرده‌اند.

برای بررسی ساختمان طبیعی و منطقی زبان باید ملاحظه کرد که بی سوادانی که بزبانی از زبانها سخن میگویند چند کلمه مفرد و مرکب میدانند یا می‌توانند بفهمند وقوه درك و انتقال معنی در زبانها چه صورتی دارد.

حال پس از بیان این کلیات میخواهیم تذکر دهیم که چگونه از کلمات و اصطلاحات و سبك نگارش زبانی می‌توان برای بررسی کتب تاریخ که مأخذ اطلاعات تاریخی است استفاده کرد.

برای مثال تاریخ «هرودوت» را در نظر می‌گیریم. این تاریخ بهمین صورت که بدست ما رسیده پیش در آمد قصه اسکندر است . «استرابون» مورخ و جغرافی‌دان معروف این طور می‌نویسد «حقیقت اینستکه به افسانه‌های «هزیود و همر» در باره هنر نمائی قهرمانان و همچنین به افسانه‌های شعرای تراژیک بهتر میتوان اعتماد کرد تا بروایات «کتزیاس و هیرودوت» و سایر نویسندگان قدیم»

ما نمیدانیم که نسخه هیرودتی که در دست استرابون بوده چه صورتی داشته

است ولی از کلماتی مثل «فرعون»، «میترا»، «هند»، «فارس»، «فرسخ» و «ساتراپ» و... بسیاری از الحاقات و جمله بندیها و اشتباهات یقین است که این کتاب از عصر بیزانس به این طرف بتدریج بدین شکل در آمده است.

از قرن سوم هجری به بعد ملاحظه می شود که میان مسلمانان عرب و عجم جدالهایی بر سر مباحث دینی و فرهنگی و هنری و اجتماعی برپا بوده است. علت پیدا شدن این جدال و موضوعهای مختلفی که در آن بحث شده در کتابی مدون نیست زیرا که صلاح در جمع آوری آنها نبوده است.

دانشمندانی که اخیراً در شرق و غرب چیزی راجع به این جدال نوشته اند فقط توجه به افتخارات نژادی عرب و عجم داشته که اگر هم برای هر يك از این دو دسته مقصود ثابت شود کمترین ارزش تاریخی ندارد.

در ذیل چند فقره از این جدالها را که در زیر عنوان جدال شعوبیه نیامده و لهذا توجه جویندگان را جلب نکرده با کمال اختصار تذکر می دهیم.

یکی از این جدالها راجع به این است که برای سخنگوئی چند حرف و صوت لازم می باشد و مقصود اینست که برای حروف معجم یعنی الفبا چند شکل لازم است.

بموجب حدیثی که نسبت روایت آن را به «ابی ذر غفاری» داده اند خط به منزله يك کتاب آسمانی از آسمان بر حضرت آدم نازل شده و بیست و نه حرف دارد و «لام الف» يك حرف است و دو حرف نیست.

مقصود از این روایت این است که اختراع خط مربوط به قومی از اقوام نیست که آنها را از افتخارات خود بداند بلکه ساخته و پرداخته آسمان است و شماره حروف الفبای عربی هم همان بیست و نه است که از قدیم علمای فن برای سخنگوئی لازم دانسته اند.

واضح است که این روایت جعلی است زیرا که زبان عربی حروف و اصواتی

بیشتر از بیست و نه برای ضبط تلفظ خود لازم دارد و لام الف هم نمی‌تواند يك حرف باشد.

در کتاب «التیجان» منسوب به «وهب بن منبه» که در اواخر قرن دوم هجری می‌زیسته آمده است:

«فرشته‌ای که در خواب به عابر نبی خواندن بسم‌الله یاد می‌داد باو گفت: در کار این حروف دقت کن و نام آنها را چنانکه زبان و لب توبه تو می‌دهد بگذار.

ب را بالب می‌گوئی پس آنرا باء نام بگذار. پس اگر بگوئی س آن دندان است.»

با این روایت نویسنده خیال داشته است که از این راه الف بارها باز به آسمان و فرشته نسبت دهد ولی نتوانسته است که راجع به بقیه حروف چیزی بگوید. با مقایسه این روایت با روایت ابی‌ذر غفاری معلوم است که جعل آن حدیث بعد از این روایت باید باشد.

ابن ندیم از کتاب الوزراء جهشیاری نقل کرده: «پیش از کشتاسب بن لهراسب کتب و رسائل کم بود ولی در هنگام پادشاهی کشتاسب زردشت ظهور نمود و خط عجیب خودش را برای همه زبانها آورد و مردم خط و نوشتن آموختند و در این کار ماهر شدند.»

گرفتاری راجع به خط در بیزانس کمتر از قلمرو خلافت نبوده است. در کتاب پنجم هرودت فقره ۵۸ آمده است: «فنیقیها برای یونانیان خط آورده‌اند و یونانیان از راه حقیشناسی هنوز خط خود را فنیقی می‌گویند و نیز چون در سابق مردم روی پوست مینوشتند پس از پیدا شدن کاغذ نام آن را به یونانی «دیفترائی» یعنی پوست گذاشته‌اند.»

برای تأیید آنچه راجع به خط فنیقی گفته در فقره بعد هرودت کتیبه‌ای را نقل می‌کند که آن را به چشم خود دیده است!

در کتاب «افکار یونانی» تألیف پرفسور «آرنولد ، ج توین بی» دو حاشیه راجع به کلمه «دیفترائی» و کتیبه‌ای که هرودت با چشم خود دیده است نوشته شده. حاشیه اول - دیفترائی یونانی را معاصران شرقی عاریه کرده‌اند و در زبان پارسی بصورت دفتر زنده است. این کلمه از فارسی به ترکی رفته و از ترکی به یونانی جدید آمده است!

حاشیه دوم - هرودت کتیبه را نقل میکند و میخواهد اشخاصی را که نامشان در آن کتیبه آمده است مشخص نماید. دلایل درونی و سبک زبانی که بکار رفته ثابت می‌کند که آنها از جعلیات نسبتاً جدید است.

از حاشیه دوم معلوم است که شرحی را که در فقره پنجاه و نهم آمده از جعلهای جدید و از خود هرودت نیست ولی در حاشیه اول نویسنده بیان میکند که کلمه دفتر فارسی در زمانهای قدیم از یونانی گرفته شده و بعد از فارسی بترکی رفته و از ترکی دوباره به یونانی وارد شده است!

یقین است که اگر نویسنده دانشمند این دو حاشیه از تحقیقات جدیدی که راجع بخط و صدا شناسی و ارتباط خط با دستگاه تلفظ حروف و اصوات اطلاع پیدا کرده بود همان فقره‌ای را که هرودت راجع بخط و دفتر بحث کرده مانند فقره بعدی از ملحقات میدانستند.

چون اساس تاریخ تمدن اقوام جهان از تاریخ خط شروع میشود لازم بود تذکر مختصری راجع به این موضوع داده شود تا اینکه ارزش حدسیاتی که در مدت يك قرن بصورت تاریخ در آورده‌اند معلوم شود.

همین روایات پراکنده بوده است که در اوائل قرن هفدهم میلادی اشخاصی را در اروپا باین خیال انداخته که الفبای منطقی از روی دهان بسازند ولی چون از علم تجوید و برخی اصطلاحات از قبیل خط گشته وو .. اطلاع نداشتند نتوانستند باین نکته برخوردند که تمام الفباهای معمولی جهان مطابق يك اصل از روی دهان

ساخته شده است (۱) و ربطی به فنیقی و اشکال خط مصری که اخیراً حدس زده اند ندارد.

یکی از جدالهای دیگر در عصر عباسیان راجع به علوم است.

چون در شبه جزیره عربی و بزبان عربی آثار علمی قدیم نبود این طوردعوی شده است که علمومی که در ایران متداول بوده از یونان است . ولی در عرف مورخان عصر عباسیان یونانیان مردمی هستند که از بابل که زادگاه مانی است بطرف مغرب مهاجرت کرده اند . یون و جوان و جاهل و فتی و جوانمرد همه از القابی است که فرق مانوی بر خود می گذاشتند.

در این عصر مطالبی راجع باقتباس علوم از یونان و ترقی علوم در بغداد نوشته شده که قابل بررسی و انتقاد است. زیرا که این پیشرفت چند ساله بغداد در در علوم کمتر از فتوح برق آسای اسکندر نیست.

مأمون هفتمین خلیفه عباسی است و بعد از برادرش امین بیست سال خلافت کرده و در سال ۲۱۸ هجری مرده است. یکشب مأمون ارسطو را در خواب می بیند و در این خواب متوجه یونان و علوم آنجا میشود پس از اینکه از خواب بیدار شد دانشمندی را به دربار امپراطور بیزانس میفرستد تا اینکه برای او کتابهای هندسه و نجوم و ... بیاورند.

هنوز چند سال از آوردن کتب ریاضی یونانی از بیزانس نگذشته که ابوموسی خوارزمی معلم مأمون از برکت آن کتابها علم جبر را که اصلاً در یونانی سابقه و نام نداشته اختراع کرد و ارقام هندسی را که یونانیان هرگز به استعمال آن پی نبرده بودند در کتاب خود بکاربرد . در همین عصر مأمون که سراسر آن از بیست سال تجاوز نمیکند در بغداد رصدخانه ساختند و رصد کردند و زیج نوشتند و یک درجه از دایره

۱ - رجوع شود بر سالات خواندن و نوشتن در دو هفته . دبیره . خط و فیهنک از نویسنده

عظیمه زمین را بادقت اندازه گرفتند!

این اخبار بیشتر از يك قرن بعد از مأمون نوشته شده است. راویان این اخبار گمان کرده اند کتاب هندسه را تا از ییزانس آوردند و ترجمه کردند فوراً عده ای ریاضی دان و منجم و مهندس مثل مور و ملخ از حاشیه آن سر بیرون آوردند و در همان دولت بیست ساله عصر مأمون این همه کارهای شگفت آور را انجام دادند!

نمیدانیم مترجمان عصر مأمون از کجا «جیومتری» یونانی را هندسه ترجمه کرده اند و این اصطلاح از کجا پیدا شده است.

از معنی کلمه هندسه که از دو جزو ترکیب شده میتوان بچگونگی پیدایش این علم پی برد.

در عصر ییزانس رفتن عیسویان برای تحصیل علوم به قسطنطنیه از هر نقطه اروپا اشکالی نداشت نمیدانیم چرا طلاب علوم پیش از اینکه به کتب علمی عربی و فارسی دست پیدا کنند بقسطنطنیه رفتند تا از آنهمه علوم و افکار عالی یونانی استفاده نمایند؟

اولین ترجمه هندسه اقلیدس از عربی به لاتین در اوایل قرن دوازدهم میلادی انجام گرفته است یکنفر انگلیسی از اهل باث که خود را به لباس طلاب مسلمان در آورده بود از اسپانیا نسخه ای از این کتاب را بدست آورده تا این اوقات نسخه یونانی کتاب هندسه در اروپا وجود خارجی نداشته است میگویند نسخه یونانی آن بعدها پیدا شده است. راستی کتاب سازان و تجار عتیقه که هنر نمائی آنها را خود اروپائیان نوشته اند هر جا نقصی مشاهده شده بخوبی رفع کرده اند.

راجع به کلمه «مجستی» و «مجست» و کتاب مجستی از قدیم اختلافاتی دیده می شود با در نظر گرفتن اختلافات و رسیدگی بحساب رصدهائی که در آن کتاب ذکر شده باین نتیجه میرسیم که کتاب مجستی ۳۷۲ سال خورشیدی کامل از آنچه تصور شده تاریخ تألیفش پائین تر است یعنی این کتاب مربوط به بطلمیوس منجم که

گفته‌اند در قرن دوم میلادی میزیسته نیست و نسخه اصلی یونانی آن وجود نداشته است.

مسعودی در التنبیه والاشراف باین اختلافات توجه داشته و عصر بطلمیوس را باحساب خودش معین کرده است که در حدود چهار قرن پیشتر است. در دورانهای قدیم پیشرفتهای علمی محدود بوده است. تنها علمی که پیشرفت شایان کرده بود نجوم و ریاضیات و جغرافی و نقشه کشی و کشتیرانی است. حال باید ببینیم که یونانیان در این رشته‌ها چه پیشرفتهائی کرده بودند که ملل دیگر از آنها اقتباس کرده‌اند.

بنا بر فقره دوم از کتاب اول هردوت طول سال قمری و خورشیدی را که دو موضوع مقدماتی برای نجوم است نمیدانستند. همچنین یونانیان برای انواع و اقسام ماهها و سالهای قمری و خورشیدی که در نجوم و احکام نجوم احتیاج بآنها پیدا میشود اسم و اصطلاح نداشتند. جای تعجب است که اصطلاحات ذیل که اساسی‌ترین اصطلاحات مقدماتی نجوم است از زبان یونانی نیست.

Zenith, Nadir, Hora, Tropical, Siderial, Anomalistic, Sinus, Cosinus, Tangent...

در نجوم و احکام آن به دو قسم عدد نویسی و چندین علامت قراردادی احتیاج داریم. یونانیان هیچیک از این دو قسم عدد نویسی را نمیدانستند و علامات قراردادی برای نوشتن تقویمهای رومی نداشتند و نیز جای تعجب است که اعداد بزرگتر از ده هزار در یونانی نام ندارند.

چون برخی از اصطلاحات را در چند قرن اخیر از عربی و فارسی نقل کرده‌اند در نقل معنی اشتباهاتی خنده آور رخ داده است زیرا که معانی اصلی کلمات را نمی‌دانستند.

اولین قدم علم مثلثات اینست: - اگر چوبی را در سطحی افقی به حالت

عمودی نصب کنیم از آن چوب و شعاع آفتاب و سایه چوب مثلی پیدا می‌شود از مقایسه سایه چوب با سایه دیواری می‌توان ارتفاع دیوار را بدون اینکه احتیاجی به بالارفتن از آن و آویزان کردن شاغول باشد پیدا کرد.

جیب معرب چیب یا چوب است و در علم مثلثات مقصود چوبی است که در آفتاب روی سطح افقی نصب کنند.

مترجمین به لاتین گمان کرده‌اند که این کلمه عربی است و آن را سینوس یعنی گودال ترجمه کرده‌اند که اصلاً با معنی رابطه‌ای ندارد و حتی در عربی هم جیب بمعنی گودال نیست. همچنین تیغ را که مقصود در اینجا شعاع آفتاب است و در عربی به غلط قاطع یعنی شمشیر ترجمه کرده‌اند مترجمین لاتینی بدون توجه به معنی کلمه، قاطع عربی را سکانت ترجمه نموده که اینهم با معنی رابطه‌ای ندارد. اصطلاح سوم را که سایه باشد به عربی ظل ترجمه کرده‌اند که درست است ولی مترجمین لاتینی سایه را از مصدر سائیدن گرفته و تاثرات در مقابل آن گذاشته‌اند.

باری بزرگترین شاهکارهای علم ریاضی که گفته‌اند از یونان است همانا جدول ضرب فیثاغورث حکیم است که حاصل ضرب اعداد را از يك تانه در آن ثبت کرده است ولی اخیراً می‌گویند که این جدول قرن‌ها پیش از آن حکیم وجود داشته است و راستی جای تأسف است.

* * *

در اوایل قرن پانزدهم میلادی يك نفر کشیش ییزانسی برای آموختن علم نجوم به ایران آمده است. از شرحی که نوشته میزان معلومات یونانیان در قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم معلوم است. ما از اطلاعات ناچیز این شخص در شش قرن پیش می‌توانیم معلوم کنیم که علوم ریاضی و نجوم در یونان چه اندازه

پیشرفت داشته است. (۱)

اورگانون ولژیک - علم منطق یا لژیک را به ارسطو نسبت داده‌اند. ارسطو کتابی بنام لژیک ندارد. کتاب منسوب به او بنام اورگانون است نه لژیک. ما شخصاً و همچنین بتوسط دیگران در اروپا و ایران مکرر از اهل فن پرسیده‌ایم که چرا و از چه عصری اورگانون ارسطو بنام لژیک نامیده شده است ولی تا کنون جوابی نشنیده‌ایم.

از برخی اصطلاحات منطق عربی که در یونانی سابقه ندارد معلوم است که تألیف کتب این علم در عربی از قرن دهم میلادی قدیم‌تر نیست. حقیقت اینست که کلمه منطق معرب است و مربوط به نطق نیست و این علم اساساً علم دستور تفکر و بیان معنی بوده و چون اصول اصلی آن بازبان عربی که نقص فنی در ادای معنی با الفاظ دارد موافق در نمی‌آید آن را به این صورت در آورده‌اند و به ارسطو نسبت داده‌اند تا در مقابل علوم قدیم ترجای خالی نداشته باشند و اذهان جویندگان را از توجه با اهمیت ارتباط فکر بازبان بسوی منطق و زبان بازی وجدل و مغالطه بکشانند. باری با آنچه با کمال اختصار گذشت معلوم است که لژیک ترجمه است نه برعکس.

نامهای اساطیری - یکی از جدالهای مهم دیگر راجع به معانی نامهای اساطیری است. موضوع جدال اینست که آیا نامهایی مانند آدم و حوا و هابیل و قاین و ادريس و نوح و ساره و فرعون و هارون، بن جمین، یحیی معنی دارد یا نه.

گفته‌اند که نام از آسمان آمده و معنی ندارد و این جدال بهمین صورت حل نشده باقی مانده است. دنباله این جدال مهم را که با بحث ما ارتباط اساسی دارد نمی‌توان به آسانی رها کرد زیرا که روشن شدن معانی این نامها کلید فهم

1- Louis H. Gray Medieval Greek References To
The avestan Calendar. 1904

مآخذ بسیاری از قصص اساطیری و آثار باستانی و تحولات مذهبی در شرق و غرب است.

در برخی از کتب اسلامی به معانی چند نام برمیخوریم و معانی برخی از خود نام و قصه‌ایکه به آن مربوط میشود واضح است . اگر چنین تحقیقی بسا دقت صورت گیرد معلوم خواهد شد که این نامها و قصص مربوط به آنها هم با همان رسمیکه عیسویت از دین مهر گرفته بغرب رفته است .

در مورد این جدال مهم لازم بود که راجع به تغییر و ترجمه برخی از اعلام مثل تغییر صورت بخت نرسی به بخت‌النصر و ترجمه جان به یحیی شرحی بدهیم ولی چون مفصل میشد بهمین دو تذکر اکتفا کردیم.

۲ - دین

قدیمترین آثار باستانی و ساختمانهای باشکوه و کتابها و نوشته‌ها و سرودها و آهنگها و آبادانیها و کشورگشاییها و ویرانیها، جنگ‌ها و کشتارهای بیربیر در جهان بستگی به دین دارد.

رویهمرفته بررسی تاریخ وقایع مهم عالم و تاریخ تمدن و فرهنگ ملل بدون در نظر گرفتن دین و اغراض و امیال و تعصباتی که از دین و اعتقادات سرچشمه گرفته امکان ندارد.

برخی گمان کرده‌اند که دین از ترس است. شك نیست که بنام دین اوهامی و وحشت آور تخیل و بمردم تلقین شده است ولی پیدایش دین از ترس نیست. غریزه جویندگی که با اصطلاح مغانه آنرا مهر دانش (۱) گویند بشر را بطرف نظر بازی در افکار دینی کشانیده و این کشش در صورت سادگی خود امری طبیعی و روحانی و دور از هر گونه اغراض بوده است.

در آن روزی که گلها راسرشتند به دل در نامه ایمان نوشتند
در هر زبانی از زبانها برای دین کلمه ایست از معانی اصلی این کلمات میتوان

۱ - سه مهر است که باید در انسان پرورده شود. مهر خانه. مهر دانش. مهر

کودک. مهر کودک غیر از مهر فرزند است.

دریافت که مفهوم و مقصود ازدین در نزد سخنگویان بزبانی از زبانها چه بوده است. چنین تحقیقی برای بررسی تحولات عقاید دینی اهمیت دارد. معنی دین در فارسی غیر از معنی دین در عربی است و در عبری دین را دات میگویند که کلمه‌ای فارسی است.

شك نیست که بشر نپرورده و تربیت نیافته ساده لوح و زودباور می باشد ولی این زود باوری طوری نیست که هر کس چوب یا سنگی را بتراشد و نسام آن را خدا بگذارند و یا دینی تازه بیاورد مردم بآسانی آن را بپذیرند و به پرستند و دین همگانی شود .

در این عصر چاپ و اختراعات معجزه آسا مبلغان عیسوی نتوانستند در ممالک اسلامی و هندی و بودائی مثلاً موفقیتی نظیر مانویان و یاسه دزد دریائی در روم بدست آورند (۱) در صورتیکه پس از قرن‌ها تجربه و آزمودگی هرگونه وسیله‌ای برای تبلیغ در اختیار داشته‌اند.

در کتب مذهبی مطالب بسیاری راجع به بت و بت پرستان بد کیش که چوب و سنگ و گاو و آتش را می پرستند نوشته‌اند . این تهمتها به این صورت مغرضانه است و غرض از آنها این می باشد که بگویند همه دین های کهن باطل و دور از خدا پرستی است.

انصاف این است که رسوم و عادات ظاهری اقوام را از قبیل احترام بسنك و درخت و آتش و .. نباید از اصول دین بشمار آورد زیرا که احترام عیسویان به تندیس حضرت عیسی و یا متبرك دانستن مسلمانان حجر الاسود را بت پرستی و سنك پرستی نمی توان نامید.

پیشگوئی و میث:

پیش از بحث در کلیات دینهای باستانی لازم است که تذکری راجع به دو موضوع یکی پیشگوئی و بشارت و دیگری میث بدیم زیرا که ظهور دین آوران و

۱ - اشاره به کیفیت انتشار دین مهر در روم است بنا بزعم مورخان غربی

دینهای قدیم چه نجومی و چه الهامی بیشتر بر حسب پیشگوئیهای قدیمتر بوده و تعلیمات اخلاقی و دستورهای پرهیزکاری به سبک میث یا قصه‌هایی بیان می‌شده است. پیشگوئی و بشارت (۱) - در بیشتر از دینها پیشگوئی پیغمبران یا زها دو منجمان پیشین زمینه و اساس ظهور دین آوران بعدی بوده است.

این پیشگوئیها دو راه داشته است. یکی احکام نجومی و اوضاع کواکب و دیگری الهامات آسمانی. مللی که بانجوم سروکار نداشتند از راه الهامات پیشگوئی می‌کردند.

دین مهر و دین مانی و دین اسلام برخلاف عیسویت انتشارشان در جهان با سرعت انجام گرفته است.

دین مانی در مدت چند سال در شرق و غرب انتشار پیدا کرد در صورتیکه زور و شمشیری در راه تبلیغ آن بکار نرفته است.

باعث سرعت انتشار این دینها در جهان همانا بشارتهای قدیم بوده که مردم بموجب آنها انتظار ظهور دین آورانی را در اوایل هزاره یانیم هزاره داشتند. در این بشارتهای قدیم ایرانی از چهارتن دین آور نامبرده شده است.

مهر، برخوان (۲)، منو احمد بزرگوار، نارسف

نسخه قدیمی این بشارت بزبان ایرانی در چین پیدا شده است و مدارك اسلامي و زردشتی آنها تأیید می‌کنند.

در چند جای کتاب دانیال بصورت رمز از اسکندر و فتح ایران بدست اواز راه الهام پیشگوئی شده است. از این پیشگوئی و پیشگوئیهای دیگر که صورت

۱ - چنانکه نوشته‌اند واژه انجیل هم در اصل واژه‌ی ایرانی است و به معنی

بشارت می‌باشد.

۲ - پاراکلیتوس یا معرب آن که فارقلیط است ترجمه صحیح برخوان می‌باشد که از

القاب مانی است.

پسگوئی دارد در قرن گذشته ثابت کرده اند که کتاب دانیال از قرن دوم پیش از میلاد نمیتواند قدیمتر باشد. مایقین داریم که اگر تحقیقاتی با کمک مدارك جدیدتر بشود معلوم خواهد شد که این کتاب باین صورت مدتی بعد از تاریخ میلادی حقیقی نه معمولی تألیف شده است (۱)

باری چون موضوع بشارتهاچه نجومی و چه الهامی از نظر تاریخ دین اهمیت دارد و این دیباچه گنجایش شرح آن را نداشت بهمین تذکرات که برای اهل بحث و تحقیق کافی است اکتفا کردیم.

می ثوخت در اوستا و می ثولژی دریونانی:

معنی اصلی میث در اوستا و یونانی چنانکه تصور شده دروغ و افسانه نیست.

تو آنرا دروغ و فسانه مدان بیک سان روش در زمانه مدان

از او هر چه اندر خورد باخرد دگر برره رمز و معنی برد (۲)

برای اینکه معنی میث واضح شود و کلیدی برای تشخیص میثهای اصلی از جعلی بدست آید در ذیل چند نمونه میدهیم:

گوش نزد مغز که فرمانروای اندام است گله برد و گفت غذای من مثل اندام دیگر بمن نمیرسد و من از گرسنگی نزار و ناتوان شده ام . مغز به دل هوشیار فرمان داد که برو غذای گوش را چنانکه شاید و باید بده پس دل هوشیار نزد گوش رفت و گفت میخواهم سخنی بزرگ برای تو بگویم پس گوش کن . دو گونه اندیشه است نیک و بد و نیک اندیش پنج نشانه دارد...

واضح است که گوش و مغز و دل زبانی که باهم سخن بگویند ندارند . این گفتگو زبان حال آنهاست و دروغ و افسانه نیست بلکه حقیقتی است که سرچشمه

۱- نام دانیال در قرآن نیست

۲- دیباچه شاهنامه

تمام ناکامیها و گرفتاریها و رنجهای جهانی است زبانی که از راه گوش رسیده و میرسد از حد و حساب بیرون است.

همچنین خرد و هوس در نهاد بشر همیشه در جنگ و جدال هستند . در برخی از این میثها خرد نقش شاهی توانا و پرتجمل دارد و هوس نقش زنی زیبا و دلربا. در این میث شاه توانا وزن زیبا بجان هم می افتند . اگر شاه فیروز شد مقصود اینست که خرد بر هوس غالب آمده و اگر زن بازیائی و دلربائی پیروز شد برعکس.

نظرمانی در باره آفریدگار ، و آفرینش جهان چنانکه تذکر داده خواهد شد بادینهای دیگر اختلاف دارد و لهذا میثهای مانوی که در حاشیه دین می آید سبک خاصی پیدا کرده است . برخی از این میثها در فهرست ابن ندیم داده شد که شرحش از گنجایش این دیباچه بیرون است.

در عصر ساسانیان ویزانس بسیاری از میثهای مهری را بصورتی دیگر در آورده اند . برای نمونه یکی از آنها را در این جا می آوریم.

دوشیزه ای هنگام تن شوئی در آب دریاچه ای که پر از گلهای نیلوفر آبی بوده بارور میشود و فرزندی دین آور میزاید که سراسر زندگی خود را در فداکاری و خیرخواهی صرف میکند .

مقصود از این میث این است که آن مولود از راه عشق مادی و هوسهای نفسانی پیدا نشده و مادرش هم دوشیزه ای بی آرایش و قابل تقدیس بوده است.

این میث را بعدها باین صورت در آورده اند:

دوشیزه ای در آبهای دریاها آتش شهوت خود را بادر بر گرفتن قوهای سفید وحشی فرو می نشاند . برای این افسانه پرده های نقاشی شرم آوری هم رسم شده است که در همه جا دیده میشود.

چون حوادث مهم تاریخی جهان و بویژه جعل قصه اسکندر مقدونی ارتباط

کامل باتحولات واغراض سیاسی و دینی دارد لازم است که راجع باصول چند دین آریائی و دین یونان تذکری بدهیم.

از آنجائیکه برخی اصول دین را عبارت از شرع میدانند لازم است که یادآور شویم که قوانین جنائی و حقوقی و تقسیم ارث و تعیین حلال و حرام و شایست و ناشایست... همه جنبه مادی و معاملاتی دارد و بر حسب اقتضای زمان وضع و تدوین شده و قابل تغییر است و مربوط به اصول دین که امری معنوی است نمیباشد و در این دیباچه از بیان این جزئیات میگذریم.

دین نجومی:

اولین دینی که از آن اطلاع داریم تقدیس زمین و آسمان و آنچه در آنها و میان آنهاست میباشد و چنین عقیده‌ای حالت سادگی و طبیعی دارد.

پیروان این دین باستانی . آفتاب و ماه و ستارگان را ایزدانی بی مرك و موثر در امور جهان و ناظر در کارهای خود میدانستند و چون آنها را روز و شب و در هر دم و قدم در برابر خود میدیدند مردمی پرهیز کار بودند . زمین و آب را آلوده نمی ساختند و کشاورزی و آبادانی عبادت آنها بود و بدرخت و جاندار آزار نمیرساندند.

این عقیده ابتدائی و ساده در همه ادیان اثری از خود گذاشته است. دین مردمی که ابراهیم قرآن در میان آنها ظهور کرده تقدیس کواکب بوده و آن حضرت ایشان را به پرستش آفریدگار آن اجرام دعوت کرده است (۱) سوره نود و یکم قرآن که ترجمه ده آیه اول آن در ذیل از اصل نقل میشود در این مورد قابل ملاحظه است:

سوگند بآفتاب و روشنی چاشتگاه آن . و سوگند بماه چون پیروی کند آفتاب

۱ - قصه حضرت ابراهیم و نسب او در قرآن با آنچه در عهد عتیق است اختلاف کلی دارد و باید در این مباحث در نظر گرفته شود.

را . و سو گند بروز چون جلادهد آفتاب را، و سو گند بشب چون بپوشاند او را. و سو گند باسماں و آنکه ساز کرد آنرا. و سو گند بزمین و آنکه گسترد آنرا. سو گند به نفس و آنکه راست کرد آنرا. پس الهام کرد آنرا فجور آنرا و پرهیزکاری آنرا . بتحقیق رستگار شد آنکه تزکیه کرد آنرا . و بتحقیق بی بهره ماند آنکه کم کرد آنرا. باری در این مذهب نجومی شماره ایزدان موثر در امور زندگانی باندازه شماره کواکب از ثابت و سیار می باشد و هراقلم و منطقه و شهری در زیر توجه این کواکب قرار میگرفت و ایزدی نگهدار برای هر يك تصور و توهم میشد.

در عرف منجمان و معتقدان به این دین ابتدائی اجرام آسمانی پدران بالائی و عناصر زمینی مادران فرودین یا پائینی و فیضی که از بالا به پائین می رسد بمنزل پیوند آن دو بهم تصور شده بود.

از اجرام درخشان و فیض آنها بر زمین يك نوع تثلیث پیدا می شود که در مباحث عارفانه به آن برمی خوریم.

تثلیت هائی که بصورت های دیگری بیان شده بی معنی و قابل فهم نیست و بصورت تقلید دارد.

دین و مکتب مزدائی زردشت:

زردشت دوشنبه ششم ماه اول هزاره دهم و بیستم ماه قمری پنجاه و پنج روز پیش از اول حمل در سال ۳۲۵۸ خورشیدی تاریخ پیشدادی مطابق ۱۷۶۷ پیش از میلاد زائیده شده است . مدارك پراکنده شرقی این میلاد طوری باهم مربوط است که کوچکترین اختلافی را در حسابهای کرونولوژی دقیق پیش نمی آورد.

بسبب قدمت زمان و تحولات بسیار در مدت سی و هفت قرن از جزئیات دین زردشت در آغاز کار با کمال اطمینان نمیتوان چیزی نوشت و اگر هم ممکن بود چنانکه سابقاً تذکر دادیم از موضوع بحث ما خارج بود.

بنا بر آنچه دوست و دشمن در شرق و غرب نوشته اند زردشت مردی حکیم و ریاضی دان و منجم و شاعر بوده و حتی در عصر مسلمانی هم در کتب علمی هرجا بنام

زردشت بر خورد می کنیم عنوان حکیم را در جلو نام او می بینیم. مکتب مزدائی زردشت که ادبیات عارفانه یا مغانه فارسی سند متواتر آنست از نظر مبدا و مقصود از آفرینش و سرانجام با اعتقادات مذاهب مشهور و معروف و حتی عقاید کنونی زردشتیان چندان شباهت ندارد و برای کسانی که عشق و سودای جویندگی آنها را بسوی اندیشه های ژرف دور از خود بینی و خودخواهی نمی کشاند و به مقدرات در آفرینش از مرك ورنج و ناکامی و گذشت زمان خشنود نیستند قابل دریافت و گوارش نیست.

حال اگر معانی چند کلمه ای که از زردشت بیادگار مانده در نظربگیریم اصول این مکتب مغانه و اسرار آن روشن میشود. این روش تحقیق همان است که از قدیم در مباحث عرفانی نه صوفیانه معمول بوده است زیرا که در آن مکتب تأویل و نقل الفاظ از وضع اصلی خود پذیرفته نبوده است.

نباشد اهل معنی را معول ز هر لفظی مگر بر وضع اول
سماع نقل لفظ از عرف عام است چه داند عام کان معنی کدام است (۱)

«زمان» یا دهر بی کرانست یعنی آغاز و انجامی ندارد (۲)

با گذشت زمان بی کران «مزدا» یعنی «مغز فکر آفرین» بوجود آمده و بتدریج پروردگی پیدا کرده و میکند.

از مزدا «بهمن» و «اهریمن» یعنی اندیشه نیک و بد تراوش میکند. مقصد آفرینش «بهشت مینو» یعنی رسیدن به بالاترین مقام فکری است. بنابر آنچه گذشت معلوم است که زردشت تقدیس افکار را که «مزدیسنی» باشد بر تقدیس انوار که «دیویسنی» باشد و اساس بسیاری از مذاهب است ترجیح داده است.

۱- این دوییت از ادبیات اصلی نه الحاقی گلشن راز است.

۲- حدیثی از حضرت رسول روایت کرده اند «دهر را دشنام ندهید زیرا دهر همان

خداست.»

در این مکتب مزدائی احتیاجی به وحدت و کثرت و بایست و نبایست و وحی و الهام و تناسخ و جحیم و... پیدا نمیشود و مدار عمل بر فکر و تربیت است.

دین مهر یا مسیحا:-

مهر در سال ۱۴۵۴ رصد زردشت مطابق ۲۷۲ پیش از میلاد شنبه شب ۲۴ دسامبر به حساب قدیم شرقی از دوشیزه‌ای زائیده شده و ظهورش مطابق پیشگوئیهای قدیمی بوده است. مهر ۲۰۸ سال پیش از میلاد دوشنبه چهارم شهریور فرسی رحلت کرده است.

از دین مهر کتاب یا نوشته‌ای که دست بدست بما رسیده باشد باقی نمانده (۱) ولی از روی منابع ذیل می‌توان باصول کلی آن پی برد.

۱ - آثار حجاری از افغانستان و خراسان تا انگلستان

۲ - آنچه عیسوی و بودائی از دین مهر گرفته یا تقلید کرده است.

۳ - آثاریکه در چین کشف شده است.

۴ - کتب تاریخ و تفسیر اسلامی

۵ - کتب تاریخ رومی و یونانی بطور کلی.

۶ - مذهب مهر و عشق در ادبیات عارفانه مغانه فارسی ولی نه صوفیانه

و قتیکه همه این منابع را بادقت در نظر بگیریم باین نتیجه میرسیم:

جهان يك آفریدگار درخور ستایش دارد پیشوایان دین و دولت انتخابی و

ثروت باید محدود باشد بنده داری و بیش از يك زن نارواست . گناه بخشیدنی

نیست . مردم چهارسوی جهان باید باهم دوست شوند و صلح کل در جهان فرمانروا

شود و صلیب علامت این اتحاد است.

چنانکه ملاحظه می‌شود این دین بیشتر جنبه اجتماعی و اخلاقی دارد.

چون سیاستمداران شرق و غرب با محدودیتهای دین مهر موافق نبودند پس

۱- ممکن است در آینده مدارك نوشته‌ای بیشتری پیدا شود.

از شش قرن که دلائل نجومی موافق و مساعد بود برای برانداختن آن قیام کردند و هر کشوری برای خود دینی موافق با اصول استبداد و مالرداری اختیار کرد. از اولین روزهایی که اروپا از خواب گران هزار ساله خود نیمه چشمی گشود دانشمندان توجه به دین مهر که دین قدیم اروپا و امپراطوری بود پیدا کردند و این توجه تا زمان انقلاب فرانسه ادامه داشت. در اواسط قرن نوزدهم میلادی «لاژارد» باستانشناس فرانسوی مدارك بسیاری مربوط به دین مهر جمع آوری کرد و کتاب و مقالات چندی راجع به آن نوشت.

تألیفات و آثاری باستانی که این دانشمند جمع آوری کرده از زمینه‌های اساسی بررسی دین مهر است. پس از چندی «کومون» دانشمند بلژیکی مقالات و کتابی راجع به دین مهر تألیف و منتشر کرد. در نوشته‌های این دانشمند صفحه‌ای نیست که با عبارات بت پرست و آتش پرست و دین باربار و دین شرقی آسیائی پرنشده باشد. چون اروپائیان از این گونه کلمات در نتیجه تبلیغات زیاد نفرت دارند او هم در بکار بردن آنها کوتاهی نکرده است. سبک کومون در تألیفاتش سبک روحانیون متعصب است. یعنی هر جا مطلبی به صرفه و منظور او بوده راه غلو و ستایش را پیش گرفته و هر جا صرفه نداشته چیزی از تحقیر و سب و لعن فرو گذاری نکرده است و بهمرفته این دانشمند هر چه نوشته با نظر طرفداری از کلیسا می باشد و ارزش آن ناچیز است. در کتب زردشتی و هندی و یونانی برای ایجاد آشوب در کرونولوژی عصر مهر مطالبی نوشته شده است.

ایزد مهر با مهر که شخصی دین آور است و تاریخ ولادت و وفات او معلوم می باشد فرق بسیار دارد. مثلاً بهمن هم نام ایزدی است و هم اشخاصی باین نام نامیده شده اند و این دو موضوع را برای مغالطه بهم آمیخته اند.

باری آنچه در این نوشته‌ها راجع به مهر یا دیونی سیوس آمده برای گمراه کردن جویندگان در لابلای متن‌های قدیمی گنجانده شده است.

انتشار دین مهر در روم مسئله‌ای باین سادگی نیست که نسبت تبلیغ آن را به سه

دزد دریائی اسیر بدهند. بایستی در غرب سابقه‌ای از دینهای ایرانی و اطلاع از بشارتها باشد که موجبات انتشار چنین سرعت را فراهم کند .

چون برای عیسویت بشارتی که رومیان از آن اطلاع داشته باشند نبوده است آن دین بکندی و سختی پیشرفت کرده است در صورتیکه مانویت که زمینه بشارتی داشته در مدت چندسال باهمه موانع انتشارش حیرت آور بوده است .

دین بوداسف و دین بودا :-

مورخان اسلامی متذکر شده‌اند که در حدود سی قرن پیش از زردشت و در سال اول پادشاهی «طهمورث» دین آوری بنام «بوداسف» ظهور کرده است. بعلت قدمت زمان چگونگی ارتباط این بوداسف بابوداهائیکه ظهور کرده‌اند و همچنین دین او بادینهای نجومی روشن نیست ولی امید است که در آینده تا اندازه‌ایکه مدارك اجازه می‌دهد مختصری راجع به این دین قدیمی بنویسیم ولی اکنون مجال برای چنین بحثی نیست .

راجع به سرزمینی که بودای اخیر ظهور نموده و عصر ظهور او و تاریخ جمع آوری و تألیف ادبیات بودائی اخیر اختلاف بسیار است و در نظر گرفتن این اختلافات و مخصوصاً تاریخ تألیف کتب بودائی و هندی در بحث ما اهمیت دارد . دین بودائی اخیر در ایران نیز بهمان سرنوشت دین مهر گرفتار شده و پیروانش فقط در شرق دور دیده می‌شوند. خوشبختانه قسمتی از ادبیات دین آخرین بودادر آن سرزمینهای دوردست باقی است .

حکایت‌های انجیل‌های چهار گانه شباهت حیرت آوری با بودائی دارد . این شباهت باندازه‌ایست که کتابهای مفصل راجع به آنها نوشته شده و در آنها حکایت‌های شبیه بهم را در مقابل یکدیگر گذاشته‌اند و محال است که این گونه شباهت را

حمل برتوارد کرد . (۱)

باری آنچه در تواریخ اروپا راجع به شباهت رسوم و اعیاد و ... عیسوی بامهری نوشته‌اند و یاهر چه در شباهت حکایات انجیل‌ها بابودائی اخیر ملاحظه می‌کنیم همه مربوط برسوم کلیسا و دوره زندگانی حضرت عیسی است. ولی پایان زندگانی آن حضرت و مصلوب شدن شباهت کامل با پایان زندگانی کریشنای هندی دارد .

در زبان سانسکریت منظومه‌ای بنام «بهاگوادگیتا» تعلیمات مهر آمیز کریشنا و انجام کار او را در آن بنظم آورده‌اند. بنظر ما آنچه باعث بقای این منظومه شده اینست که مطالبش را تاحدامکان نزدیک به عقاید هندی کرده‌اند .

حال باید تحقیق کرد که این شباهت حیرت آور میان بودائی و عیسویت چگونه و از چه راهی می‌تواند پیدا شده باشد و کدام واسطه می‌توانسته آثار خود را در

۱- به کسانیکه دسترسی به کتب اروپائی ندارند و میخواهند در این موضوع اطلاعات بیشتری پیدا کنند توصیه میکنیم به کتاب فارسی ذیل رجوع فرمایند .

بت پرستی و مسیحیت کنونی تألیف محمد طاهر تنیری بیروتی
ترجمه حاجی میرزا رضا شریعتمدار دامغانی. ناشر محمد رمضانی

چاپخانه مجلس ۱۳۰۴ خورشیدی ۱۸۸ صفحه

این کتاب در اصل عربی از روی مآخذ اروپائی تألیف شده است. صورت کتابهایی که به آنها رجوع شده مؤلف در چهار صفحه ذکر کرده است. ولی نقصهایی در ترجمه از اصل عربی و بعضی اصطلاحات دیده می‌شود که برای نمونه یکی از ساده‌ترین و مهم‌ترین آنها رایاد آور می‌شویم .

عیسویان دین پیش از عیسویت را دین پاکانی میگویند. واژه پاکان راحتی دشمنان هم بمعنی بت پرست نداده‌اند. پاکان نمی‌تواند مفهومی جز یغان داشته باشد بخ در این دینها از القاب ایزدان است و بمعنی بخشنده می‌باشد و دین پاکانی یا یغانی یعنی دین یزدانی. اعتقاد به ایزدان یا فرشته‌گان که در کارهای جهان مؤثرند بت پرستی نیست .

عقاید شرق و غرب بگذارد .

اختلافی که در بودائی و عیسویت با دین مهر ملاحظه می شود فقط طرز حکمت است که موافق سلیقه اشراف شرق و غرب نبوده است .

دین مانی:-

مانی در سال موش ۱۹۸۱ رصد زردشت مطابق ۲۵۶ میلادی در بغداد زائیده شده این سال دوم هزاره دوم هجرت زردشت و مناسب با بشارت نجومی ظهور دین آوری میباشد .

مانی پس از ۲۴ سالگی روز یکشنبه اول حمل و اول ماه قمری در سال موش ۲۸۰ میلادی «برخوانی» کرد و گفت او همان کسی است که از ظهورش خبر و بشارت داده اند .

چون مردم در آن اوان که اوایل هزاره دوازدهم بوده انتظار ظهور دین آوری را داشتند دین مانی در اندک مدتی در شرق و غرب انتشار سریعی پیدا کرد و هیچ قدرتی نتوانست از آن جلو گیری کند . هر چه مانویان را کشتند و نابود کردند آنها هم شکیباتر و متحدتر و پایدارتر شدند .

بگمان مانی دو عالم از هم جدا و دو خداوند در هر يك از این دو عالم فرمانروا است .

یکی عالم نورانی و دیگری عالم ظلمانی. این دو عالم اتفاقاً بهم برخورد کردند و در این برخورد عالم ظلمانی مادی مقداری از نور را در خود فروبرد و زندانی کرد. از آمیزش این دو چنین دنیائی پراز رنج و ناکامی پدید آمده است. بعقیده مانی هرگز خداوند عالم نور که ایزد نیک اندیشی است موش و گربه را ضدهم خلق نمیکند و از ستمی که گربه بموش روا میدارد خرسند نمیگردد این خلقت باین صورتی که می بینیم شیطانی و ظلمانی است و باید آنها را انداخت

تاروح آسمانی بوطن اصلی خود که عالم نور است پرواز کند .
چنانکه ملاحظه میشود مانی اندیشه نیک و بد را که جز در دستگاه مغز بشر
وجود پیدا نمیکند دو موجود مستقل تصور کرده و بآن دو شخصیت داده است و
بهمن علت است که مانی را اهل تأویل و ظاهر بینی دانسته‌اند و مانویان را زندیق
میگویند. علت پیدا شدن این افکار برای مانی این بوده که میخواسته جوابی برای
رنجها و ناکامیهای که در خلقت مشاهده میشود درست کند و راه نجاتی نشان دهد .

در این مکتب خیالی، درمقابل اهرمن هرمزد است نه بهمن، بهخلاف مذهب
مزدائی زردشت که بهمن و اهرمن نمیتواند جز از فکر تراش کند
باری مانی دعوی کرده که آمده‌ام تا مردم را آماده و امیدوار سازم که این
دنیای پر از رنج و ناکامی و ستم را میتوان نابود ساخت و ارواح پاک آسمانی را از
عالم پلید اهرمنی نجات داد و در عالم نور بزندگانی جاودانی رساند .

این زندگانی ناپایدار که سراسر آن رنج و ناکامی و پایان آن مرگ است
چه سودی دارد. باید جسد پلید مادی را باریاضت و سختی ضعیف کرد تا اینکه روح
قوت بگیرد و بوطن اصلی خود که عالم نور و سرور است پرواز نماید و از بندگران
تن آزاد گردد .

از زن و شراب و مخصوصاً گوشت خوک و شهر نشینی و تحصیل علم و حکمت
و هر چه باعث علاقه مندی بدنای دوزخ شود باید پرهیز نمود .
زیبائی‌ها و رنگها و طعامهای لذیذ و رویهم رفته هر چه لذت می‌آورد عمل شیطان
است که میخواهد انسان را بفریبد و در این دنیا گرفتار کند و روح الهی را که در جسد
پلید زندانی است شکنجه دهد .

باید همیشه روزه بود و در يك جانماند و راه سیر و سفر را پیش گرفت تا به
وطنی علاقمندی پیدا نشود، شهر و دهکده جای فساد است و باید از ماندن در آن
دوری گزید سرشت مردم جهان اهریمنی و ناسزاست و قابل تربیت نمیشد. پس
اگر بخواهیم مردم بدنای دوزخ علاقمند نشوند باید زبان آنها را مشوش کرد.

دو سرزمین دور از آبادانی برای زیست و زندگی مانویان بسیار مناسب بود یکی صحرای سوزان شبه جزیره عربی و دیگر صحراهای سرد سیرپهناور شمال سغد و خوارزم در این دو سرزمین که از زیباییهای طبیعت و فراوانی نعمت همیشه محروم بوده است بدن پلید مادی ظلمانی خواهی نخواهی ریاضت و سختی می کشد . در این صحراها مانویان به شکل قبایل زندگی میکردند و همیشه در سیر و سفر بودند در نماز چهار گانه یا هفت گانه خود جنگجویان و مجاهدین را تقدیس میکردند. پیشوایانی که مقام بالاتر داشتند می توانستند گناهان دیگران را به بخشند و پس از مرگ ارواح آنها را به عالم بالا ببرند. این بخشش گناهان عوام مانویان را برای هر گونه فداکاری و قساوت و جنایت بی اندازه دلیر و بی باک میکرد .

به چند تن از خلفای اموی و عباسی نسبت مانویت داده اند. رویهمرفته خلافت عباسی را در سده های اول از نظر معنویات، مانویان عرب مآب و از نظر امور لشکری مانویان سغد و خوارزم اداره میکردند.

بعدها مانویان با تظاهر باسلام همه جا در شهرها سازمانهای قوی و منظم سری داشتند و غالباً همدینان خود را هنگامی که اوضاع فلکی و اختلافات داخلی مناسب بود برای غارت و ویرانی و انتقام جوئی راهنمایی و یاری می کردند.

کشتارها و ویرانیهایی که تا قرن هفتم و هشتم صورت گرفته همه مربوط باین فرق است. محال است که بشر بدون تبلیغات دینی این اندازه خونخوار و قسی و بی رحم باشد.

به حسابی که آثار الباقیه پیش خود از روی تاریخ اسکندری در آورده هزاره مانی سال ۱۲۱۶ میلادی مطابق ۶۱۲ هجری می شود و در این سال هجوم چنگیز به سرحدات دور دست شمال شرقی خراسان شروع شده است.

به نظر ما هیچ دین و مسلکی باندازه مانویت بجهان زیان مادی و معنوی نرسانده است این دینداران از روی کمال ایمان و حسن نیت و خیر خواهی در امور اجتماعی و دین و فرهنگ و ... مردم جهان از هر گونه اخلاص فرو گذاری نکرده اند و

این کارها در نزد آنها بمنزله امر بمعروف و نهی از منکر و از واجبات دین بشمار می آمد .

ما باید مانویان را از روی عقاید آنها بشناسیم نه اسامی و عنوانهایی که در هر عصر و هر جا بر خود گذاشته اند.

دین یونان:-

وقتی دین مهر را با آنهمه آثارش در شرق و غرب برای اغراضی ندیده بگیریم ارتباط حوادث تاریخی بطوری از هم گسیخته می شود که میدانی برای تخیلات و حدسیات باز میکند.

در این میدان پهناور زمان و مکان و دلالت الفاظ بر معانی و منطق و استدلال و سابقه و تحول و ... دیگر مراعات لازم ندارد و چون و چرا بکلی از بین میرود . باید تاریخ تمدن بشر را در عالم به اندازه ای که با حدسیات مورخان این عصر وفق دهد پائین آورد.

پیش از این تذکر دادیم که غریزه جویندگی و یا به اصطلاح مغانه «مهردانش» بشر را بسوی نظر بازی در راه دین کشانیده است.

این نظر بازی چه در نزدیک شدن بحقایق و چه گمراه شدن در اوهام و تخیلات مراحل برای تحول دارد. هیچ دینی در جهان نمیتواند بدون زمینه ابتدائی و تحول در مراحل پیدا شود و اگر سوابق آن بواسطه قدمت یا علل دیگر از بین رفته باشد آثار نمایانی در رسوم و عقاید بعدی گذاشته است.

راجع به دین یونانیان پیش از اسکندر و بعد از اسکندر جز روایات مبهمی در دست نیست . رویهمرفته آنچه نوشته اند بیشتر مربوط به تربیت و ورزش و هنر و صنعت دریونان است نه عقاید دینی.

میگویند پیش از اسکندر مشهورترین دین یونانیان دین اوری بوده. سرزمین اصلی و سوابق این دین و شخصیت دین آور مجهول است و نمیدانیم که پیشوایان آن

مثل دینهای نجومی منجمان و مغان بودند و یا مثل دینهای الهامی انبیاء و رسولان، و جاهائی را که در یونان گفته‌اند مقدس می‌باشد چه اساس منطقی و یامذهبی برای تقدیس داشته‌است.

در دینهاییکه تذکر دادیم ملاحظه می‌شود که میتولژی درحاشیه و دنباله دین می‌آید ولی دین یونان از افسانه‌هائی بعنوان میتولژی شروع میشود که در آنها دزدی و فسق و فجور و فریب دادن یکدگر با برخی فضائل اخلاقی و حوادث تاریخی بهم آمیخته شده است.

باری دین‌آورفی نمی‌تواند دینی مستقل یا دنباله دین دیگری باشد. از مضامین افسانه‌های مربوط به این دین و نامهای ژئوس و دیونی سیوس و نساو... که در آن بکار رفته معلوم است که همه آنها در اصل مربوط به دین مهر بوده ولی بعدها آنها را به این صورتهای آورده‌اند که زشتی اعتقادات پیش از عیسویت را نشان‌دهند. یقین است که اگر این میث‌ها به این صورت در نیامده بود از بین رفته بود و بما نمی‌رسید.

همچنین می‌گویند بعد از اسکندر از آمیزش یونانیان و یهود در اسکندریه عقاید و افکاری پیدا شده که در آن از فرهنگ و عادات و رسوم یونانیان پیش از اسکندر اقتباس شده و این عقاید و افکار تا چندین قرن بعد از عیسویت دوام داشته‌است. نکته‌ای که در این جا قابل ملاحظه می‌باشد این است که در این جنبش که آن راهلنیزم می‌گویند اقوامی غیر از یونانیان و مخصوصاً یهود که زبان آنها یونانی بوده سهم بزرگی داشته‌اند.

در سابق گفتیم که برای حل این گونه اشکالات باید دلالت الفاظ را بر معانی در نظر گرفت. اگر معنی اصلی فیل هلن، فیل سوف که دو اصطلاح مهم است معلوم شود ارزش حدسیاتی که کتابهای بزرگ راجع به آنها نوشته شده معلوم خواهد شد.

می‌گویند فیل هلن یعنی دوستدار یونان و هلن با هلیوس که در یونانی آفتاب

وروشنی باشد مربوط نیست . حال باید دید که اگر فرض کنیم هلن باهیلوس مربوط است بحث چه صورتی به خود خواهد گرفت .

همچنین گفته‌اند فیلسوف یعنی دوستدار دانش . دوستی دانش غریزه است نه علمی که باید تدریس شود. فیلسوف کسی بوده که الهیات درس میداده و الهیات هم در اسلام هم بحث در انوار است زیرا که الله نور آسمان و زمین میباشد. (۱)
در یونانی سوف یاسف ریشه ندارد. معانی چندی که برای آن حدس زده‌اند مجاز است و بر معنی اصلی دلالت نمی‌کند و نمی‌توان تصور کرد که این اصطلاح مهم بدون سابقه در یونانی پیدا شده است.

چون دامنه انتشار دین مهر منحصر به یونان نبوده است این اصطلاحات در زبانهای دیگر هم بصورتی دیگر وجود دارد و از مقایسه آنها با هم معانی اصلی واضح می‌شود.

فیل هلن ، فیل سوف ، نارسف ، سوفی ، حبیب النور ، خردوس ، کنیز روشنی همه در زبانهای مختلف بمعنی دوستدار روشنی و مهر است.
پس فیل هلن و فیل سوف تقریباً بیک معنی و جز دوستدار مهر چیزی دیگر نمیتواند باشد و احتمال دارد که این دو اصطلاح از دو مکتب و یا دو فرقه مختلف در دین مهر باشد.

دین عیسوی:-

چون طرح قصه اسکندر با ظهور عیسویت ارتباط دارد لازم است که چند نکته اساسی را راجع به این دین مهم تذکر بدهیم.
در یکی دو قرن گذشته در اروپا کتابهایی نوشته شده راجع به اینکه آیا حضرت عیسی شخصیت تاریخی دارد یا اینکه اصلاً چنین کسی نبوده و شخصیت او افسانه‌ایست.

باید دقت کرد که چه تناقض و آشوبی در روایات کلیسا وجود دارد تا نویسندگانی را که همه دارای مقام مهمی در دانشگاه‌ها بودند این اندازه گستاخ نماید که حتی شخصیت تاریخی حضرت عیسی را به این صراحت انکار کنند و جوابی جز تشبث به حسن ایمان و دینداری مردم در مقابل آنها نباشد معلوم است وقتی يك شخصیت تاریخی را سه قرن از زمان واقعی خودش بالاتر ببرند ربط حوادث تاریخی بهم میخورد و زمینه محکمی برای انتقاد فراهم میکنند.

در کتب تاریخ اسلامی حضرت عیسی مصلوب را در عصر اردشیر و شاپور اول ساسانی گذاشته‌اند و پیش از این عصر هیچگونه اطلاع قابل اعتمادی از عیسویت در دست نیست. از طرف دیگر ملاحظه میشود که حواریون تا قرن چهارم میلادی زنده بوده‌اند و یکی از ایشان شهر قسطنطنیه را که در اوایل قرن چهارم ساخته شده تبرک کرده‌است.

در انجیل آمده که حضرت عیسی به حواریون فرمودند که شما نخواهید مرد تا اینکه ملکوت آسمان را ببینید نوشته‌اند مقصود از ملکوت آسمان همان دولت امپراطور قسطنطین است که بر اساس این دین برپا شده و اولین امپراطور عیسویت.

تمام جشنهای مهم و رسوم و ... عیسویت از دین مهر اقتباس شده و این اقتباس باندازه ایست که پیشوایان دین را ناچار کرده که بگویند شیطان این رسوم را از عیسویت دزدیده و قبل از عیسویت به پیروان دین مهر تلقین کرده‌است.

اگر آثار بودائی در دست نبود باز ممکن بود تصور شود که عیسویت مطالبی اخلاقی مخصوص بخود دارد ولی شباهت انجیل‌های چهار گانه به آثار بودائی و همچنین سرود کریشنا در هندی چنان حیرت آوراست که حتی برای تواردهم محلی باقی نمیگذارد.

تاریخ میلادی که امسال سال ۱۹۶۴ آنست فقط از ده قرن پیش قرارداد شده

وسابقه استعمال ندارد و تا قرن‌ها بعد در همهٔ اروپا معمول نبوده است. بسايد تحقيق كرد كه چه پيش آمده كه ده قرن پس از ميلاد كليسا بفكر وضع تاريخ براي ميلاد افتاده و چرا اين تاريخ پس از قرارداد تامدني در همه كشورهايي كه دين عيسوي دين رسمي بوده پذيرفته نشده است.

۳ - کرونولوژی

کرونولوژی علم محاسبه تاریخگذاری حوادث است. این کلمه در اواخر قرن شانزدهم میلادی وضع و اصطلاح شده و معنی آن زمان شناسی است. اصطلاح ایرانی قدیم برای این معنی سالماری یا سالمری میباشد.

این علم یکی از رشته‌های علم نجوم است و پیش از ترقی علم نجوم و ریاضیات تاریخگذاری دقیق و علمی امکان نداشته است و همچنین بدون علم نجوم و ریاضیات بررسی تاریخگذاریهای قدیم و تعیین تاریخ حوادث مهم جهان با دقت اساس علمی نخواهد داشت.

هیچ کتابی در قدیم و جدید راجع به کرونولوژی تألیف نشده که در آن از اخلاال‌گری در تاریخگذاری حوادث شکایت نشده باشد در صورتیکه پیشینیان وقت شناسی را اساس معتقدات خود میدانستند.

علت این اخلاال‌گریها در کرونولوژی ایران و روم و مصر این بوده که برای اغراض سیاسی و مذهبی میخواستند که زمان بشارتها و قدمت تمدن برخی ملل را از آنچه بوده بالاتر ببرند و یا پائین‌تر بگذارند. اگر چه قسمتی از این اخلاال‌گریها را نسبت بعصر ساسانیان میدهند ولی عمده این تقلبها مربوط به دوره عباسیان است. برای اینکه زمان دقیق پیشگوئی و مخصوصاً زمان ظهور دین آوران و

پادشاهان و استخراج طالع عالم و .. قابل اخلاص نباشد در ایران قدیم رصدخانه ثابت و هزاره‌ها و دوره‌های طولانی و کوتاه و چندین قسم سال و ماه شمسی و قمری و ... داشتند و زایچه جلوس پادشاهان و شماره نوبه کیسه‌ها در زمان ایشان و برخی حوادث مهم را ضبط میکردند .

خلاصه تاریخگذاریهای قدیم ایرانی طوری دقیق است که اگر روز يك حادثه‌ای بایك روز از سال خورشیدی در هفته و ماه قمری معلوم باشد میتوان تاریخ آن حادثه و یا تقویم آن سال را از روی دستورهاییکه بیادگار گذاشته‌اند به آسانی معلوم کرد .

بواسطه این نظم بی نظیر حسابهای نجومی است که تاریخ دقیق بعضی از حوادث مهم و چند تقویم بی تاریخ باستانی که در چین پیدا شده بود بانهایت دقت معلوم گردید .

مللی که در قدیم بدلات اوضاع کواکب در سرنوشت جهان و جهانیان اعتقاد نداشتند و جشنهای مذهبی ثابتی را در فصول سال نمی گرفتند در علم نجوم پیشرفتی نکرده‌اند .

این ملل حتی برای دوازده ماه سال نام ندارند و برخی هم برای همه دوازده ماه در زبانشان بیش از ده نام نیست و آن ده نام هم فقط نام ماههای قمری است .
تأحدود یکقرن پیش نتیجه بررسی تاریخگذاری حوادث قدیم و مهم جهان و بداء هزاره‌ها و دوره‌های نجومی و ... قابل اطمینان نبود زیرا که روایات قدیمی را طوری مشوش کرده بودند که بی کمک معلومات جدید تر اعتبار نداشت .

در اروپا هم تا اواخر قرن نوزدهم میلادی طول سال خورشیدی را که یکی از معلومات اساسی است با دقت نمیدانستند و لهذا تا يك قرن پیش ممکن نبود که از پیشرفتهای علم نجوم در غرب برای بررسی تاریخگذاریهای قدیم استفاده کرد . خوشبختانه اکنون این اشکال برطرف شده و طول سال خورشیدی در اروپا بتدریج بهمان

میزان تقریبی رسیده است که در ایران قدیم در حسابها منظور میکردند. (۱)
 در مباحث نجومی و کرونولوژی اگر صدها روایت و سند از بزرگترین
 منجمان و ریاضی دانها و پیشوایان مذهبی روایت شود و بارصد و حساب درست در
 نیاید ابدأ ارزش ندارد. صحت هر روایت و سندی وقتی پذیرفته است که رصدهای
 جدید و محاسبه دقیق صحت رصدها و روایت قدیم را تأیید کند .

اگر در تاریخ حادثه مهمی مثل میلاد زردشت، ظهور ذوالقرنین اکبر، میلاد
 مهر و مانی ، میلاد حضرت عیسی ، تاریخ هجری و جلوس یزدگرد سوم و تاریخ
 اسکندری و ... در کتب تاریخ و نجوم باختلافاتی برخورداریم احتمال اخلاص لگری در
 کرونولوژی میرود مخصوصاً اینکه روایات و بررسیهای مستقلى این احتمال را تأیید
 کند. در اینگونه موارد است که برای تعیین تاریخ واقعی حادثه‌ای باید متوسل بعلم نجوم
 و ریاضی و رصد شد .

یکی از این موارد تاریخ اسکندریست. زیرا که در سال و ماه و روز و میزان
 و مبداء کبیسه و چگونگی وضع آن در شرق و غرب اختلافات فاحش دیده میشود.
 این تاریخ هم مثل قصه خود اسکندر از شاهکارهای جعل است و تمام نکات
 تاریخی و مذهبی و نجومی و ارقام مشهور و ... در جعل این تاریخ موم آسای و
 حیرت آور در نظر گرفته شده است .

در قدیم معمول منجمان بوده که در وضع تاریخ جدیدی یکی از دوره‌های
 نجومی را زمینه حساب قرار دهند. تاریخ اسکندری هم سال ۳۲۳ پیش از میلاد را
 که در حدود انتهای دوره ۱۴۰۴ سالی قمری شمسی است زمینه حساب و همچنین
 سال وفات اسکندر قرار داده‌اند .

چون ذوالقرنین اکبر ۳۳ سال عمر کرده اسکندر هم عمرش ۳۳ سال شده

۱- کسر سال خورشیدی در حسابهای قدیم در اول $\frac{365}{1507}$ بوده و بعد $\frac{682}{2820}$ شده است.

ولهذا ولادتش را ۳۵۶ سال پیش از میلاد قرار داده‌اند .
چون ۱۱ سال پس از وفات ذوالقرنین اکبر دوره دوم تاریخ طوفان تمام و
تاریخ جدیدی شروع می‌شده است در اینجاست ۱۱ سال پس از مرگ اسکندر یعنی سال
۳۱۱ پیش از میلاد مبداء تاریخ اسکندری شده است .

چون معمول منجمان بوده که در وضع تاریخ جدید هزاره ایرادر نظر بگیرند
در تاریخ اسکندری هم سال ۳۱۱ پیش از میلاد را هزاره حضرت موسی تصور
کرده‌اند تا مبداء تاریخ در هزاره یکی از انبیاء بزرگ قرار گیرد .

اگر چه از این تقلیدهایی که تذکر دادیم جعل تاریخ اسکندری واضح است
ولی مطلب وقتی واضحتر خواهد شد که این تاریخ را که تنها سند قدیمی آن آثار-
الباقیه است در حسابی که خود جعل کننده برای اثبات مقصودش بکار برده بکار
بریم و نتیجه غلط آن را ملاحظه کنیم .

در ذیل کلیه مدارک شرقی مربوط بتاریخ اسکندری را نقل می‌کنیم زیرا که
موضوع بقدری اهمیت دارد که صلاح ندانستیم آنها را بصورت مختصر بدهیم .
«در آثار الباقیه» منسوب به بیرونی آمده است :

«پس از تاریخ بخت النصر که آنرا بفارسی بخت نرسی می‌گویند تاریخ
فیلس پدر اسکندر است و آن تاریخ با سالهای قبطی است و بیشتر استعمال می‌شود
این تاریخ از ممات اسکندر ماقدوننی بناء و هردو صورت باهم متفق می‌باشند مگر
اینکه در اسم اختلاف دارند. زیرا کسی که بعد از اسکندر بناء بود فیلس است خواه
اینکه تاریخ از ممات اول باشد یا قیام دیگر چه حالت معروضه مانند فصل مشترکی
میان آن دو است. کسانی که به این تاریخ عمل میکنند لقب اسکندرانیان دارند. ثاون
اسکندرانی زیجی را که معروف به قانون است بر این تاریخ بنا کرده است .

پس از این ، تاریخ اسکندر یونانی است که بعضی از مردم او را ذوالقرنین

لقب دادند و من برای این اختلاف فصلی جدا گانه در پی این فصل می آورم (۱)
تاریخ اسکندر با سالهای رومی است و بیشتر امم به این تاریخ عمل میکنند (۲)
وقتی که اسکندر از بلاد یونان خارج شد پسر بیست و شش ساله بود و برای جنگ
با دارا پادشاه فرس تجهیز کرده بود و قصد پایتخت او را داشت وارد بیت المقدس شد. در
این هنگام یهود در آنجا سکنی داشتند پس اسکندر بایشان امر کرد که ترك كنند
تاریخ موسی و داود علیهما السلام را و برگردند بتاریخ او و استعمال كنند اول آن
سال را که سال بیست و هفتم از میلاد او بود (۳) .

یهود امر او را اطاعت کردند برای اینکه احبار آنها را آزاد گذاشتند در هنگام
گذشتن هر هزار سال از زمان موسی و این هزار سال تمام شده و قراین و ذبایح آنها
منقطع گردیده بود چنانکه ذکر کرده اند . پس یهود انتقال پیدا کردند به تاریخ
اسکندر و به کار بردند آن را در احتیاجات خود در اعمال شهور و ایام بعد از آنکه

۱ - در این فصل مفصل نویسنده چندین جاز موضوع خارج شده و مطالبی را برای
خسته کردن خواننده گنجانده است بطوریکه قابل نقل یا خلاصه کردن نیست. کسانی که طالب
باشند باید به اصل عربی یا ترجمه انگلیسی آن مراجعه کنند. تنها مطلب مهمی که در این
فصل ملاحظه میشود اینست : روزی عمر بن خطاب شنید که مردمی در ذکر ذوالقرنین
فرورفته اند پس بایشان گفت که آیا فرورفتن در احادیث مردم شمارا کافی نشده که به فرشتگان
پرداخته اید .

بنابراین روایت باید ذوالقرنین قرآن فرشته یا ایزدی باشد نه شخصی از جنس بشر
نمیدانیم اصل این فصل در آثار الباقیه چه بوده که بعدها آنرا باین صورت در آورده اند.
در این مورد رساله مرحوم ابوالکلام آزاد دانشمند هندی قابل توجه است .

۲ - این جمله درست نیست زیرا که نمیدانیم مقصود این نویسنده از بیشتر امم
چیست .

۳ - از این قرار باید سال ۳۲۹ پیش از میلاد مبداء تاریخ اسکندری باشد

عمل کردند آنرا در سال بیست و ششم از میلاد اسکندر (۱) این سال اول وقت حرکت اوست و این برای این است که تمام کنند هزار سال را .

پس چون گذشت از تاریخ اسکندر هزار سال ، آخر هزار سال موافق پیش آمد حادثه‌ای نشد که آن را مبداء تاریخ قرار دهند پس همچنان از تاریخ اسکندر و عمل کردن به آن دست برنداشتند . یونانیان به این تاریخ عمل میکنند ولی چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل نقل کرده پیش از این تاریخ میگذاشتند به خارج شدن یونان بن بوریس از بابل بسوی مغرب .» (۲)

از قانون مسعودی: (۳)

«جمهور مردم معتقد هستند به گمان اینکه تاریخ اسکندر از اول سال سلطنت او حساب میشود مثل تاریخ یزدگردی که از اول سال قیام اوست و ذکر می کنند در علل زیجها که روز اول سالی که جلوس کرده دوشنبه بوده است. وقتی دریافتند که بطلمیوس تاریخ ارسادش را از وفات اسکندر گذاشته

۱ - نویسنده این فصل در آثار الباقیه نگفته است که این اطلاعات را از کجا آورده است.

از مضمون عبارت معلوم است که نویسنده تاریخ ژرفیس را در نظر داشته ولی در آنجا راجع به هزاره حضرت موسی و وضع تاریخ اسکندری به این صورت چیزی نیست. بعلاوه میدانیم که یهود تاریخی بنام کترات به کار میبردند که همان تاریخ مهریست زیرا که مهر ایزد پیمان و کترات میباشد . نمیدانیم چرا در وضع تاریخ اسکندری از علوم یونان و مصر استفاده نشده است و این کار را بعهد منجمان بابل گذاشته اند .

قابل توجه است که حساب کبیسه قمری شمسی نوزده سالی یهود بطوریکه در آثار الباقیه آمده با حسابهای قمری شمسی ایرانی و رصده زردشت میزان است.

۲ - آثار الباقیه عربی ص ۲۸

۳ - قانون مسعودی چاپ هند ص ۱۲۸

است و آن تاریخ پیش از تاریخی است که گمان کرده‌اند تاریخ جلوس اوست و روانیست که تاریخ وفات پیش از تاریخ جلوس باشد گمان کرده‌اند این اسکندر بیست پیش از اسکندر مشهور.

بلکه بدبختی یا آشوب دیگری نیز پیش آمده است و آن اینست که کلدانیان تاریخگذاری دیگری کرده‌اند از اول ملك اسکندر در بلاد ایلادا چنانکه در نوع هفتم از مقاله نهم کتاب مجسطی آمده‌است اگر قیاس شود آنچه ذکر شده در آنجا با تاریخ وفات اسکندر.

پس نسبت داده‌اند آن تاریخ را به پدرش «فیلنس» چنانکه نسبت داده‌اند بعضی از ایشان تاریخ وفات او را ایضاً بفیلنس. و بدرستی که آورده‌اند این را برای قلت اعتنای ایشان بتاریخهای مغرب و اخبار یونانیان که جز اندکی عبری نقل نشده‌است.

لذا باید دانست که فیلنس پس از مرك فراویقوس بیست و یکمین شاه آنجا بیست و هفت سال در مقدونیه سلطنت کرد و مر او را از المفیدا پسری زائیده شد در سال هشتم از سلطنتش و در سال دوازدهم از پادشاهی ارطخشیشث او کوس یعنی اردشیر سیاه در بابل. اسکندر بعد از پدرش دوازده سال و هفت ماه سلطنت کرد. از این دوازده سال شش سال تا کشته شدن داریوش و باقی در جنگ کشورهای شرق. و چون در هنگام مراجعت در بابل مرد کشور او سه قسمت شد. مقدونیا و توابع آن به برادرش فیلنس ایران دلولس رسید و او کسی است که در قانون زیج ثاون باو تاریخ گذاشته‌اند و سلطنتش پس از خلافت و وفات اسکندر در يك وقت بوده است.

مصر اسکندریه و سرزمین مغرب به بطالسه رسید که اولین آنها بطلمیوس بن لاغوس بود.

سوریه و آسیا یعنی شام و عراق به انطیاخوس بانی انطاکیه رسید.

تواریخ اینها از زمان مرك اسکندر است.

سولوقس پیاپی با انطیاخوس پیکار میکرد تا اینکه خودش مستقل گردید در

این هنگام دوازده سال از سلطنت ابن لاغوس گذشته بود.
از این زمانست که یونانیان تاریخ را ابتدا کردند و به اسکندر شهرت یافت و
درست ۱۲ سال بعد از مرگ اسکندر است و این همان تاریخی است که درزیجها به
اسم او استعمال می کنند.

از سال سیزدهم «ابن لاغوس» تا سال پانزدهم سلطنت «اوغسطس قیصر» این
زمان استیلای اوست بر مصر و قتل «قلوپترا» ملکه مصر - ۲۸۲ سال
از این زمان تا سال اول «آذریانوس» ۱۴۴ سال و از آذریانوس تا هرقل ۴۹۳
سال و هجرت در سال دوازدهم سلطنت او واقع گردید.

پس هجرت در سال ۹۳۲ از سال سیزدهم ابن لاغوس است. و درزیجها تاریخ
اسکندر برای هجرت چنین است و در حقیقت آن تاریخ سلوکس می باشد.
و نیز یکی از رصدهای آفتاب بطلمیوس در سال سوم «آنطونینوس» است
و او کسی می باشد که بعد از آذریانوس سلطنت کرده و او گمان کرده است سال ۴۶۳
از مرگ اسکندر بوده است. بدرستی که از مرگ او تا اوغسطس ۱۴۴ سال است و از
اغسطس تا آنطونینوس ۱۶۶ سال و بنابراین وفات اسکندر یا اول سلطنت ابن لاغوس
می باشد و آن تاریخی است که کسی اطلاع ندارد نسبت میدهد آن را به فیلس پدر
اسکندر در صورتیکه وفاتش دوازده سال پیش از اوست و اسکندر جز بعد از پدرش
سلطنت نکرد و بدرستی که این فیلس برادرش می باشد نه پدرش.

آنچه ابو عبدالله البتانی در این باب نوشته است در هم برهم و دور از حقیقت
می باشد (۱)»

التفهیم :

«تاریخ اهل کتاب تاریخ یونان است از اول سال که «سولوقس» بملك به تنهایی

۱ - نمیدانیم بتانی چه نوشته است که مطابق با مقصود این نویسنده نبوده و بدون
اینکه اصل عبارت او را نقل کرده باشد میگوید آنچه نوشته است درهم و برهم و دور از
حقیقت است.

نشست هرچند این تاریخ به اسکندری معروف شده است. اما ترسیان اورابه سالهای سریانیان و رومیان بکار همیدارند و اما جهودان به سالهای خویش که قمری‌اند نشی کرده بکار همیدارند. حرانیان که ایشان را صابیان میگویند راهی دارند نزدیک به جهودان» (۱)

* * *

در ضمن رساله‌های بیرونی رساله‌ای بعنوان معذرت از تاریخ اسکندری صورت داده‌اند متأسفانه این رساله در دست نیست که ببینیم بیرونی از چه معذرت خواسته است. در هر صورت این تاریخ در قرن یازدهم میلادی بقدری اوضاعش نامعلوم بوده که باعث تألیف رساله‌ای بعنوان معذرت شده است.

در شرح زیج «الغ بیک» آمده است:

«حکیم محی‌الدین مغربی گفته است درست‌تر آنست که ابتدای این تاریخ اول سلوقس است.»

این جمله که در زیج الغ بیک آمده است برای اهل تحقیق می‌تواند دلیل این باشد که آثار الباقیه و کتب دیگر منسوب به بیرونی بعد از این عصر بصورت کنونی درآمده است زیرا مأخذ اینکه این تاریخ اسکندری نیست و سلوکی است حکیم محی‌الدین مغربی می‌باشد و در این جا نامی از قانون مسعودی و التفهیم برده نشده است. حکیم محی‌الدین مغربی از همعصران خواجه نصیرالدین طوسی است.

۱ - نمیدانیم چرا هیچیک از اهل کتاب تاریخی برای خود نداشتند و با تاریخ اسکندری تاریخگذاری میکردند.

قابل ملاحظه است که تا قرن اخیر در تقویمهای فارسی تاریخ میلادی را ثبت نمی‌کردند.

شرح بیست باب:

« مبدء تاريخ رومى بعد از انقضاء دوازده سال است از وفات ذوالقرنین . اسکندرس فيلقوس رومى . در مبدء اين تاريخ خلاف بسيار است بعضى از مورخين گفته اند که از اول جلوس پادشاه اسکندر است . و از سخن بطلميوس در مجسطى چنان فهم ميشود که وفات اسکندر است و کوشيار در زيچ جامع آورده است که مبدء اين تاريخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاه اسکندر و در آن سال از ولايت خود بيرون آمده در اطراف عالم سير کرد . اما اکثري از محققين بر آنند که اين تاريخ را به دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب مصنف اين قول را اختيار نموده است و اين بحسب ظاهر گرچه بعيد می نماید بجهت آنکه چه لازم است که بعد از وفات پادشاهی تاريخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسائل بجهت توجیه این حکایتی آورده اند که قريب بوقوع ظاهر ميشود و آن چنانست که چون ملك اسکندر از بلاد يونان خروج کرده بعزم تسخير فارس گذرش به بيت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیلند آنجا ساکن بودند . ایشان را فرمود که تاريخی که از زمان حضرت موسى علی نبينا عليه السلام می گرفتند ترك کنند و بنام او تجديد کنند ایشان فرمان او را قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال از اين تاريخ بگذرد آن را ترك کنند و هر واقعه ای که در آن سال روی نماید آن را مبدء هزار سال دیگر کنند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد چون تمام شود بنام تو کنیم و در آن حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود و بعد از آن چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظمیه در آن سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده اسم

اورا مبداء این تاریخ ساختند والله اعلم بالحقیقه.»

این بود قدیمترین مدارك مربوط بتاریخ اسکندری

از دقت در مدارك مربوط بتاریخ اسکندری که تا اینجا داده شد معلوم است که فقط این تاریخ از قرن یازدهم میلادی باین طرف بتدریج معروف شده است و گرنه محال بود که اینهمه تناقض در نوشته های شخصی پیدا شود که خودش می خواسته وجود چنین تاریخی را ثابت کند و آنچه نوشته تنها مدرك قدیمی این تاریخ است.

در تاریخ اسکندری سال مبداء وروز مبداء ومحل آن روز نسبت بچهارنقطه اعتدال وانقلاب مشخص نیست ونمیدانیم که رصد این تاریخ روی کدام نصف النهار ودرچه وقت وبتوسط کی انجام گرفته است. بعلاوه در تاریخگذاریهائی که بتاریخ اسکندری شده از يك روز تا هفت روز اختلاف ملاحظه می شود.

محال است که تاریخ اسکندری نتیجه رصد وحساب مستقل منجمان بابل یا یهود یا جای دیگر باشد زیرا که روز دوشنبه ای که مبداء این تاریخ است سه روز نسبت بنقطه اعتدال خریفی پیشرفت دارد. در واقع این همان تاریخ رومی است که از قدیم در تقویمهای فارسی در ستون مخصوصی بنام رومی مینوشتند و تا زمان ما تغییری در نظم آن پیدا نشده ومبداء آن روز سه شنبه اول میزان ۷۴۷ پیش از میلاد است.

حال از همه این اختلافات و آشوب هائیکه در روایات مربوط به تاریخ اسکندریست چشم پوشی میکنیم وفرض می کنیم که تاریخ اسکندری را منجمان بابل یا یهود در قرن چهارم پیش از میلاد بنام اسکندر یا سلوکس ویا یکی از جانشینان اسکندر وضع کرده اند وراجع به پیشرفت سه روز یا هفت روز تفاوت هم منظوری بوده که علنش بر ما معلوم نیست ولی می خواهیم به بینیم که آیا این تاریخ در تاریخگذاری عصر مانی وجلوس یزدگرد ودر جاهای دیگر صدق می کند یا نه.

دلائلی که در آثار الباقیه برای وجود تاریخ اسکندری آورده شده کتاب شاپورگان مانی است که بنظر مؤلف آن کتاب از معتبرترین کتب عصر ساسانیان

است در ذیل ترجمه این قسمت را برای بررسی حساب نقل می کنیم:

«همه گفته‌ها را (راجع بتاریخ عصر اشکانی) کنار می گذاریم و در تصحیح آنها کتاب مانی را که به شاپورگان معروف است می گیریم زیرا این کتاب از کتب فرس پس از خروج اردشیر قابل اعتماد است.

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول گفته است او در بابل زائیده شده و در سال ۵۲۷ از تاریخ منجمان بابل یعنی تاریخ الاسکندر..

مانی گمان کرده که در ۱۳ سالگی باو وحی رسیده در سال ۵۳۹ منجمان بابل و دو سال از سالهای شاه اردشیر گذشته پس مانی با این تصریح کرده بر اینکه مدت میان اردشیر و اسکندر ۵۳۷ سال است.»

حال می گوئیم حوادث دوره زندگانی مانی طوری با عصر چند امپراطور رومی و پادشاه ساسانی و زایچه دقیق و روز و هفته و سال و ماه خورشیدی و قمری مربوط است که هیچگونه اخلاقی نمی تواند در آن راه پیدا کند بواسطه همین دقت در تاریخگذاری عصر مانی بوده که در آثار الباقیه آنرا برای مغالطه اساس محاسبات قرار داده اند.

حال در این محاسبه تجدید نظری کنیم. چون مانی شصت سال زندگی کرده و در سال خوك مرده است باید ولادت او در سال موش باشد و سال ۵۲۷ در صورتی سال موش می شود و در همه حوادث دوره زندگانی مانی صدق می کند که مبداء آن سال پلنك ۲۷۱ پیش از میلاد باشد.

سال ۲۷۱ پلنك پیش از میلاد مبداء یکی از تاریخهای عصر اشکانی است. این سال بعد از کیبسه خورشیدی است و طالع این سال به افق نیمروز چنانکه داده اند قوس است.

مانی در سال موش ۵۲۷ زائیده شده و آن سال بر حسب روایات شرقی سال

دوم سلطنت امپراطور گالوس و مطابق سال ۲۵۶ میلادی است. (۱)
جلوس اردشیر در سال ۵۳۷ تاریخ مهری و مطابق ۲۶۶ میلادی بوده است
طالع این سال بافق نیمروز در حدود هفده درجه جوز است. در این سال مانی ده ساله
بوده است.

در سال ۵۳۹ تاریخ مهری به مانی در سن ۱۳ سالگی الهام رسیده این سال
سال اول امپراطور کلودیوس دوم و مطابق ۲۶۸ میلادی است.
مانی پس از اینکه ۲۴ سالش تمام شده بود یکشنبه اول حمل و اول ماه قمری
در سال موش ۵۵۱ تاریخ مهری (۲) دعوی کرده این روز روز جلوس شاپور اول و
سال ۲۸۰ میلادی می باشد.

مانی در سال خوک ۵۲۲ رحلت مهر مطابق ۳۱۵ میلادی وفات کرده است.
از این تاریخگذاری معلوم می شود که مرك مانی را با تاریخ رحلت مهر
داده اند که ۶۴ سال با تاریخ میلاد مهری تفاوت دارد.

این دو تاریخ که برای ولادت و مرك مانی بکار رفته همان دو تاریخی است
که روی سکه های اشکانی با ۶۴ سال تفاوت دیده می شود و اصلا مربوط به اسکندر
مقدونی یا سلوکی و... نیست.

باری از بررسی تاریخ اسکندری نمی شود به آسانی گذشت و باید اقلا یکی
دو مورد دیگر از موارد بسیاری که این تاریخ جعلی برای اخلا لگری بکار رفته است
تذکر داده شود.

در آثار الباقیه آمده است : - «در سالی که یزدگرد پادشاهی رسید تاریخ
اسکندری ۹۴۳ سال بود... مدت میان اردشیر و یزدگرد ۴۰۶ سال است.»

۱ - بموجب مدارك شرقی سال ۲۵۶ میلادی سال دوم امپراطور گالوس است و
بیش از یکسال و نیم با آنچه در کرونولوژی غربی آمده تفاوت دارد ولی این تفاوت تاثیری
در حساب ندارد زیرا که با مدارك دقیق دیگر سراسر تاریخگذاری دوره زندگانی مانی
منظم و معلوم میشود.

۲ - ۵۵۱ در نوشته های سریانی مربوط به مانی آمده است ولی سال بعثت اوست

قبلا تذکر دادیم که جلوس اردشیر در سال ۲۶۶ میلادی بوده و در آن سال طالع به افق نیمروز در حدود نیمه جوزا است . این طالعها در هر ۲۸۲۰ سال فقط یکبار تکرار می شود.

بعلاوه جلوس اردشیر با عصر امپراطور گالوس و امپراطور کلودیوس دوم مربوط است . حال ۴۰۶ سال را بر ۲۶۶ سال بیفزائیم ۶۷۲ یا ۶۷۳ بدست می آید . یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی مطابق ۹۴۳ هجری اشکانی است.

سال ۶۷۲ میلادی مطابق ۹۸۳ اسکندرست نه ۹۴۳

در قانون مسعودی آمده است : - در سال ۲۵ پادشاهی انوشیروان (۵۵۵ میلادی) کیبسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است. این کیبسه با حساب ورصد دقیق مطابقت دارد.

در زمان یزدگرد نیز کیبسه هشتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است . در صورتیکه کیبسه هفتم در سال ۵۵۵ میلادی اجرا شده باشد موقع اجرای کیبسه هشتم سال ۶۷۵ میلادی میشود . مهم است که در این سال کیبسه باید اول فروردین فرسی مطابق پنجم حزیران باشد که هست.

سال ۶۷۵ میلادی که سال اجرای کیبسه هشتم ۱۲۰ سالی است مطابق ۹۸۶ اسکندری میشود در صورتیکه به حساب آثار الباقیه یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده است.

باری از این قبیل حساب سازی ها و تقلب ها در کتب تاریخ و نجوم بسیار است و در این جا بهمین تذکر اکتفا می کنیم.

اگر ما در این دیباچه و یار ساله ها و مقالات دیگر گفته ایم که زردشت ، مهر و یا مانی در فلان تاریخ بوده اند برای گفته خود مدارك نجومی و روایاتی در دست داریم. اگر نتیجه حساب با جدیدترین و دقیق ترین رصد ها درست در نیاید غلط می باشد و غلط در حساب برگشت دارد.

ولی بی اندازه ممنون خواهیم شد اگر کسی بمانشان دهد که این تاریخها را

که اروپائیان برای میلاد و جلوس و وفات اسکندر بادقت داده‌اند از روی چه مأخذی بوده است و چگونه و کی تحویل بتاریخ میلادی کرده‌اند . تاریخ میلادی ده قرن است که قرار داده شده است.

در کلیسا تاریخی بنام تاریخ عالم معمول است ، یکصد و هشت نفر از اهل فن راجع به آن تاریخ بررسی کرده‌اند و در نتیجه یکصد و هشت تاریخ برای عالم پیدا شده که میان اکثر و اقل ۳۳۶۸ سال اختلاف دیده میشود!

۴- جغرافی

جغرافی در یونانی بمعنی نگارزمین یا نقشه زمین است و تاکنون برای ما روشن نیست که آیا این اصطلاح هم مثل اصطلاحات دیگر از فارسی عبری و از عربی به یونانی نقل بمعنی شده است و یا برعکس.

راجع به این اصطلاح در جزوه «نیمروز و نقشه کشی قدیم» که جزوه‌ای جداگانه است شرح داده‌ایم.

نقطه نیمروز را قرن‌ها پیش از تاریخ میلادی پیدا کرده‌اند و خصوصیت آن اینست که هر وقت مرکز آفتاب بمحاذات آن نقطه برسد همه دنیای قدیم یعنی آسیا و اروپا و آفریقا روز است، بعد از ظهر محلی یا پیش از ظهر محلی و نقطه دیگری روی کره زمین این خصوصیت را ندارد و طول این نقطه در حدود ۶۰ درجه شرقی گرینویچ و عرض آن تقریباً $33/5$ شمالی می‌باشد.

معلوم است که پیدا کردن چنین نقطه‌ای روی زمین چه اندازه اطلاعات ریاضی و نجومی و جغرافیائی لازم داشته است. منجمان قدیم طالع سال عالم را که از مهمترین کارها در نزد ایشان بود نسبت به این نقطه استخراج می‌کردند.

آنچه پیشینیان را بطرف اکتشافات جغرافیائی و اطلاع از کشورهای دور دست تعیین طول و عرض شهرها کشانیده مثل چهارپنج قرن گذشته علاقه به تجارت فلقل

زردچوبه و بدست آوردن طلا و امور مادی نبوده است بلکه آن مردم باستانی زمین و آسمان را مقدس می‌شمردند و می‌خواستند از اسرار مقدسات خود اطلاع پیدا کنند. منجمان قدیم برای کسب اطلاعات از سرزمینهای دور دست و تعیین عرض و طول آبادیها و شهرها و ستاره‌ها از راه خشکی و دریا به چهار سوی جهان سفر میکردند. هزینه این کاروانهای علمی و اکتشافی را اوقاف و یادولت وقت میپرداخت یکی از القاب مهم پادشاهان و امپراطوران عهده‌داری و سرپرستی تقویم و منجمان بوده که به لاتین آنرا «پونتیف» و بایرانی «فراتدار» می‌گفتند.

وسائل سفرهای اکتشافی تا قرن گذشته مثل چند هزار سال پیش، اسب و الاغ و شتر و کشتی بادی بود. پیشرفتهائی که تا قرن بیستم میلادی در جغرافی و نقشه‌کشی شده همه با این وسائل باستانی سفر انجام گرفته است.

اصطلاح جغرافی در این جادرسست مقصود ما را نمیرساند. مقصود ما در این جا تذکر چند موضوع ذیل است که مربوط به جغرافی عصر قصه اسکندر و دین مهر می‌باشد.

۱ - ولایت مقدونیه در افریقا بوده است یا اروپا

۲ - وسعت ولایت مقدونیه و جمعیت و ثروت طبیعی و تاریخ آن و کارنامه فتوح فیلیپ و اسکندر.

۳ - نامهای جعلی در قصه اسکندر و کتبی که پیش در آمد و دنباله این قصه است

۴ - تغییر محل نامهای جغرافیائی و اشکالاتی که از این تغییر پیش آمده.

اختلاف روایات راجع به محل مقدونیه:

در اینکه آیا ولایت مقدونیه در اروپا یا افریقاست اختلاف است. اینک در ذیل چند فقره از این اختلافات را می‌آوریم.

مسعودی در مروج الذهب در دو مورد مقدونیه را کشور مصر دانسته است.

۱ - اسکندر در سن ۳۶ سالگی وفات کرد و مدت سلطنتش نه سال پیش از قتل

دارابن دارا و شش سال بعد از قتل دارا بود (۱) او در بیست و یک سالگی پادشاه شده و این در مقدونیه بود و آن مصر است.

۲ - کلوپتراییست و دو سال سلطنت کرد و ملکه‌ای حکیمه بود و تمایل به فلسفه داشت و دانشمندان را نزد خود میخواند و حکماء را بزرگ میداشت.. او باشوهر و شریکش در سلطنت انطونیوس در مقدونیه سلطنت میکرد و آن بلاد مصر است از اسکندریه و غیرها.

«یاقوت» در معجم البلدان آورده است:

«مقدونیه نام مصر است در یونانی قدیم چنین گفته است ابن الفقیه:

ابن یسار گفته است مقدونیه در مصر است و قصبه آن فسطاط است که همان

مصر باشد بدون ولایت غربیه و جیزه و عین الشمس.

ابن خردادبه گوید مصر جایگاه فراغه بود و یکی از ایشان نامش مقدونیه بود

پس از این ابن الفقیه در اخبار روم یاد آور شده و میگوید که ایالت مقدونیه

حدش از مشرق دیواری طولانی می باشد و از طرف قبله دریای شام است و از طرف

مغرب بلاد صقالیه و از پشت قبله برجان که جای والی آن قلعه‌ای است بنام باندوس.

حدودی را که ذکر کرده اند دلالت بر این دارد که در ناحیه قسطنطنیه است

والله اعلم

دیوار طولانی بنائست که از دریای شام تا دریای خزر را قطع میکند ولایت

مقدونیه طولش چهار روز و عرضش پنج روز راه باشد.»

هرچند روایات جغرافی نویسان مسلمان در ظاهر غریب بنظر می آید ولی

۱ - در نسب دارا در روایات ایرانی و یونانی اختلاف است و توجه باین اختلاف

اهمیت دارد.

برای اهمیت موضوع نمیشود آنها را کاملاً ندیده گرفت زیرا که اگر مثلاً از پردازندگان قصه اسکندر پرسند که چرا جنازه اسکندر را بمصر بردند و نبردند در مقدونیه تا در مقابر اجدادش دفن کنند گمان نمی‌کنم که جوابی قانع‌کننده داشته باشند.

از این غریب‌تر اینکه در عهد عتیق نامی از مقدونیه نیست. در کتاب مکابیان کشوری بنام چیت تیم ذکر شده که میگویند مقدونیه است. مکابیانی که با مقدونیان جنگ‌های دلیرانه کردند نمیدانیم چه شده که از نام آنها بی‌اطلاع بودند. جای تعجب است که از اسکندر مقدونی آثار نوشته‌ای مثل فراغه مصر و پادشاهان ایران باقی نیست و حتی نقوشی که تصور شده بود که شبیه اسکندر است معلوم شده که اصلاً شمائل مهر است و مربوط به او نمیشود (ش ۵)

* * *

آشوب و اختلافاتی را که در روایات فوق و حتی در توضیح خود یاقوت ملاحظه می‌کنیم نمی‌توان کاملاً نسبت به بی‌اطلاعی مؤلفان قدیم داد. روایات ضد و نقیض و محو و الحاقات در موضوعهائی که مربوط به اسکندر و مهر میشود طوری است که هر نویسنده‌ای را در نقل و توضیح آنها متحیر و بیچاره میکند.

از قرن نهم تا یازدهم میلادی يك خانواده ارمنی با عنوان مقدونی در ریزانس فرمانروائی می‌کردند. این امپراطوران خارجی سه قرن بر یونانیان تسلط کامل داشتند و برای حفظ مقام خود تظاهر به یونانی‌مآبی می‌نمودند. در زمان این امپراطوران ارمنی و بتشویق آنها تألیف کتب بزبان یونانی که زبان دین و کلیسا بود رونق شایان پیدا کرد چنانکه این عصر را عصر طلایی ادبیات یونانی میدانند.

هرچه از کتب یونانی و حتی آنها را که نسبت تألیف آنها به قدما داده‌اند به ما رسیده از این عصر و مطابق اغراض و امیال سیاستمداران و نویسندگان بوده است که غالباً یونانی زبان نبوده‌اند.

قصه اسکندر مقدونی هم از همین عصر پر افتخار امپراطوران ارمنی است

که میخواستند فیروزی داستانی مقدونیه را بحساب لقب خود بگذارند.
 قابل توجه است که این عصر وحتى یکی دو قرن بعد از آنهم هنوز عیسویت
 در شبه جزیره بالکان رواج پیدا نکرده بود و لهذا کلیسا تا این اوقات از پیروان دین
 مهر وحشت و نفرت داشت زیرا که مهربان باحفظ رسوم و عقاید خویش عیسویت را
 تقلید یا الحادی از دین قدیمی خود میدانستند.



ش ۵ - یکی از پیکره‌هایی که گمان شده بود از اسکندر است
 و بعد معلوم شد پیکره مهر است

سیاستمداران بیزانس در جعل قصه اسکندر بصورتی که در زمان آنها در آمده
 بجز امور مذهبی و کسب افتخارات برای خاندان امپراطوری نظرهای دیگری هم

داشتند . یکی از منظوره‌ای آنها این بود که با تبلیغ و تذکر فیروزیهای درخشان و بی‌نظیر اسکندر مردم را برای جنگهای دفاعی برضد مسلمانان تحریک و تشویق نمایند. این سیاست مفید واقع نشد و در نتیجه آشوبهای داخلی و زد و خوردهای دائمی با همسایگان، امپراطوری بیزانس بتدریج ضعیف و عاقبت نابود گردید.

پیش از جنگهای صلیبی برای ترغیب عیسویان بجهاد و نجات سرزمین مقدس باز این قصه بصورت دیگری در آمد . در این مورد هم پس از دو قرن کوشش و تحمل تلفات جانی و خسارات مالی باز عملی نبودن اینگونه لشگر کشی‌های افسانه‌ای ثابت گردید.

چندین قرن پس از این حوادث، شارل دوازدهم پادشاه سوئد و ناپلئون و حتی هیتلر در عصر خودمان که فریب قصه اسکندر و نظایر آنرا خوردند و عوامل جمعیت و مسافت و موانع طبیعی و اقتضای فصول و تهیه آب و آذوقه را در نظر نگرفتند جز ناکامی و شکست نصیب دیگری نداشتند.

وسعت و ثروت و جمعیت ولایت مقدونیه و تاریخ آن:

خلاصه از همه این اختلافات چشم می‌پوشیم و فرض میکنیم همین جائیکه این روزها در شبه جزیره بالکان مقدونیه تصور شده همان مقدونیه وطن اسکندر باشد .

حال باید بینیم که راجع بوسعت و جمعیت و ثروت و تاریخ و تمدن آن ولایت از زمانهای قدیم تا کنون چه نوشته‌اید و آیا اسکندر با جمعیت و ... این منطقه کوچک می‌توانسته این همه کارها و کارزارها را در پنج شش سال انجام دهد یا نه .

هرودوت پدر تاریخ در کتاب خود راجع بجهرافی و وسعت و جمعیت و ... ایالت مقدونیه شرحی نداده است تنها مطلبی که راجع بمقدونیه نوشته است این قصه است:

فرستادگان پادشاه فارس که بدربار پادشاه مقدونیه آمده بودند در شب مهمانی پادشاه مقدونیه گفتند که رسم مادر کشور خود این است که زنهای را در مهمانی همراه بیاوریم و چرا در این مهمانی زنی دیده نمیشود. وقتیکه زنان مقدونی در مهمانی حاضر شدند فارسیان مست و سرخوش میخواستند بآنها دست درازی کنند. پادشاه مقدونیه بآرامی از مهمانی بیرون رفت ولی پسرش باحیله همه فرستادگان پادشاه فارس را کشت. پادشاه مقدونیه برای اینکه این فتنه را خاموش کند بعدها دخترش را یکی از سرکردگان سپاهیان پارس داد. پس از چندی ولایت مقدونیه در زیر حکم فارسیان درآمد.

بعد از کتاب تاریخ هرودوت مهمترین کتاب، جغرافی استرابون است و برای اختصار ترجمه فقره‌ای را که کتاب «جغرافی قدیم» (۱) راجع بمقدونیه از استرابون خلاصه کرده در ذیل نقل میکنیم زیرا که این چند سطر نتیجه مطالعاتی است که با کمال دقت راجع باین موضوع از طرف اهل فن انجام گرفته است.

« در جغرافی استرابون جغرافی نویسنده مشهور راجع به ولایت مقدونیه جز قطعات پراکنده چیزی دیگر دیده نمیشود زیرا که بسیاری از اطلاعات مفید راجع بآن ولایت را از تألیفات او انداخته‌اند! و چنانکه نویسندگان عصر ما نوشته‌اند حتی تاکنون هم این قسمت از اروپا چنانکه شاید و باید شناخته نشده است. »

چون در کتاب مفصل تاریخ قدیم مقدونیه چاپ کمبریج راجع به وسعت و ثروت طبیعی و جمعیت و ... مقدونیه چیزی نوشته نشده بود ناچار به کتب درسی رجوع کردیم [۲]

1- E. H. Buubury : A History of ancient Geography

2- The Cambridge Ancient History vol. VI.

Macedon ' 401-301 B. C.

در کتاب تاریخ «وبستر» که برای تدریس در دبیرستانها در آمریکا تألیف شده راجع به وسعت ولایت مقدونیه این جمله دیده میشود .

فیلیپ فرمانده لشگری چابک بود و بر ولایتی بزرگتر از هر ولایت یونانی تسلط مطلق داشت (۱)

باری مقدونیه تقریباً در قسمت شرقی شبه جزیره بالکان و در شمال یونان واقع است و چون سرحد طبیعی ندارد و اثری از نژاد مقدونی و شهرهای مقدونی نشین نیست ممکن نمیشود که حدودی برای آن تعیین کرد . در هر صورت وسعت آن ولایت چنانکه جغرافی نویسان قدیم و جدید و مورخان گفته‌اند و از روی نقشه معلوم است از چند روز راه پیمائی تجاوز نمی‌کند. ثروت طبیعی و استعداد کشاورزی آن ناچیز است و سابقه‌ای برای تمدن آنجا ذکر نکرده‌اند .

نوشته‌اند اهالی مقدونیه چندین قرن پیش از میلاد از آسیای صغیر و از راه شمال به آن ولایت کوچ کرده‌اند و زبانی خویشاوند زبان یونانی داشته‌اند که از بین رفته است ولی اکنون دریوگوسلاوی کوشش دارند که لهجه ایراکه تصور شده لهجه مقدونیه بوده زنده کنند .

قدیمترین اقوام شبه جزیره بالکان آلبانیها هستند که زبان و رسوم و عادات آنها معلوم است و از نظر تاریخ ایران قابل توجه میباشد .

از تاریخ قدیم مقدونیه و اهالی آنجا خواه اینکه بایونانیان در زبان و خون خویشاوندی داشته باشند یا نداشته باشند چیزی در دست نیست ولی بطوریکه نوشته‌اند تازمان فیلیپ پدر اسکندر تمدنی نداشتند. هر چه شده از زمان فیلیپ است که جهاد غرب را بر ضد شرق شروع کرد .

اولین کامیابی فیلیپ فتح ولایت تراکیه بود در این ولایت فیلیپ شهر فیلیپی را ساخت و این شهر بعدها اولین شهری بود که عیسویان در آنجا کلیسا برپا کردند و یکی از رساله‌های «پولس» خطاب بعیسویان این شهر است .

1- Webster. Early European History.

فتوحات فیلیپ در ولایات یونانی بتدریج ادامه پیدا کرد تا اینکه تمام یونان بضرب شمشیر در زیر سلطه او در آمد. یونانیان که چند سال پیش از فیلیپ در مقابل سپاهیان انبوه فارس دلیرانه ایستادگی کردند و دشمن را شکست داده بودند از فیلیپ شکست خوردند و سرزمین و آزادی خود را از دست دادند. یکی از بزرگترین سخنوران یونان که امیر سخنوران لقب داشت برای برانگیختن مردم برضد تجاوز فیلیپ برخاست ولی کاری از پیش نبرد و سراسر یونان در زیر تسلط مقدونی ماند.

فیلیپ در سال ۳۳۶ پیش از میلاد کشته شد و پسرش اسکندر بجای او نشست وقتی اسکندر پیداشاهی رسید بیست ساله بود. از خبر کشته شدن فیلیپ یونانیان شورش کردند. اسکندر برای سرکوبی آنها بالشکر آراسته خود بطرف یونان حرکت کرد. پس از سرکوبی یونانیان بسوی تراکیه وایلیری تاخت و پس از درهم شکستن یاغیان بار دوم بطرف ولایات یونانی لشکر کشید و فتنه‌ها را خاموش کرد چون از این کار زارهای داخلی فارغ شد سپاهیان را برای تسخیر فارس آماده کرد. آسیای صغیر و سوریه و مصر و بابل یکی بعد از دیگری در حمله‌های برق آسافتح شد. شوش و فارس را گرفت و داریوش کشته شد.

پس از فراغت از این جنگها و فیروزیهای شایان بسوی آریا و باختر وسغد روی آورد و همه را تسخیر کرد و عازم فتح هند گردید و پس از انجام این مقصود از این سفر دور و دراز و کار زارهای بیشمار بیابان برگشت. هنگامیکه مشغول تهیه و تجهیز برای فتح سرزمین عرب بود جهان فانی را بدرود گفت و امپراطوری پهناور شش هفت ساله‌اش متلاشی شد. جانشینان اسکندر حتی بطالسه که عظمت و دانش پروری آنها در مصر شهره آفاق است تاریخی از خودشان بجا نگذاشته‌اند که با کمال اطمینان چگونگی استقرار آنها را در مصر بدانیم.

این بود کار نامه فیروزیهای شش هفت ساله اسکندر و پایان کار ناپایدار او. این قصه یا هر قصه و ادعائی نظیر آن وقتی صحت دارد که امکان آن در عمل

مسلم باشد و گر نه شهرت‌های جهانی و روایات متواتر ارزشی نخواهد داشت مخصوصاً اینکه با کمال یقین میدانیم که پیش‌درآمد و دنباله‌های آن برای این ساخته شده که پرده تاریکی روی عصر ظهور دین مهر در دولت اشکانی بکشند.

اولین عامل فیروزی در جنگ شماره جنگجویان و برتری اسلحه و ساز و برگ و سابقه فرماندهان در فن لشگر آرائی و لشگر کشی و اطلاع از سرزمین دشمن است.

در جنگهای دفاعی مردو زن برای حفظ جان و مال و ناموس خود قیام می‌نمایند و در مقابل مهاجم دلیرانه ایستادگی میکنند. این جنگهای دفاعی در دورانهای قدیم برای مدافع تجهیزات زیادی لازم نداشت مخصوصاً وقتی که منطقه دفاعی کوهستانی و دارای آب و آذوقه بود. در این جنگها یکنفر مدافع که در ارتفاعی جای گرفته بود میتواند بایک فلاخن مهاجمی را با بهترین اسلحه از پای در آورد.

ولی در جنگهای هجومی و مخصوصاً در لشگر کشیهائی که باید جنگجویان برای مقاصد مادی بزرگان خود مسافت زیادی از وطن خویش دور شوند و جان نثاری کنند عده ورزیده و فرماندهان با سابقه و اطلاعات کافی از وضعیت جغرافیائی سرزمین دشمن و ... لازم است.

باری اگر چه بایک نظر روی نقشه و مقایسه وسعت و مقدورات ولایت مقدونیه با سرزمینهای که لشکریان مقدونی مثل بسرق فتح کرده‌اند ارزش این قصه اغراق آمیز معلوم می‌شود ولی از این جمله‌ایکه بخود اسکندر نسبت داده‌اند مقصود جعل کنندگان بهتر معلوم خواهد شد.

نوشته‌اند اسکندر برای تشجیع لشکریان خود گفته است :

«بروید مردان دلیر. بروید و طلاهای این زنان را از دست آنها بر بایید و

کوه‌های خودتان را بادشتهای پرتوت و شهرهای آباد پارس معاوضه کنید.»

فلات ایران و دامنه‌های پهناور آن در شمال و جنوب شرقی و مغرب در بیست

و پنج قرن پیش از این روزها آبادتر و پر جمعیت‌تر بوده است. خشک سالیهای

تدریجی و زلزله‌های هولناک اواسط قرن چهارم هجری و شیوع امراض مسری بعلت

پلید کردن آب و زمین که از مقدسات بشمار میرفته و ... و تبلیغات صوفیانه زهد و ترك دنیا و ... در کاستن جمعیت ایران تأثیر کلی داشته است .

برعکس همان تغییرات جوی که آب هوای ایران را خشك و سرزمین را از آبادانی انداخته است آب و هوای بالکان را برای زندگی مساعدتر از قدیم کرده است .

در نظر گرفتن این نکات برای مقایسه سرزمین و مقدرات مهاجم و مدافع در بررسی قصه جعلی اسکندر مقدونی لازم است .

نامهای جغرافیائی جعلی در قصه اسکندر:

نامهای جغرافیائی که در قصه اسکندر و پیش در آمد آن قصه در متنهای یونانی آمده است تقریباً همه جعلی و تغییر یافته و جدید است .

در عصر اشکانیان، رومیان و یونانیان برای زیارت مقاماتی که بستگی به دین مهر داشت تا شرق ایران سفر میکردند و یقین است که این زائرین در آن زمان نام نواحی و شهرهایی را که در سر راه آنها بود میدانستند ولی در عصر بیزانس و پیش از جنگهای صلیبی یعنی وقتی که قصه اسکندر برای تحريك عیسویان بجنك باین صورت تألیف شده قصه سرایان بکلی از جغرافیای عصر اسکندر و اشکانی بی اطلاع بودند و لهذا مجبور شده اند که نامهایی برای شهرها و رودها از پیش خود جعل کنند. برای نمونه چند نام از نامهای جعلی را میآوریم :-

پرسپولیس، هکاتم پولیس، اکسوس، یاکسارتس

این نامهای جعلی برای هواداران قصه اسکندر اسباب زحمت فراهم کرده است زیرا که با صد شرح و احتمالات قوی و ضعیف نتوانسته اند آنها را بحقیقت نزدیک کنند بلکه مجبور شده اند بگویند که مقدونیان باندازه ای بخود مغرور بودند

که نمی‌خواستند نامهای شهرهای بار بارها را در نوشته‌های خود بیاورند.
از این قرار بایستی نام يك شهرچه در هندو مصر و سواحل مدیترانه و افریقا
در نوشته‌های یونانی ذکر نشده باشد در صورتیکه چنین نیست.
این جعلیات طوری سراسر قصه اسکندر را گرفته است که یقین داریم که
طرفداران آن در آینده مجبور خواهند شد راجع بنام شهر اسکندریه کنونی و تاریخ
آن تجدید نظر کنند.

آیا ممکن است تصور کرد که فاتحی از مسافت دور آنهم با وسایل راه پیمائی
قدیم برای تسخیر و ویرانی کشور دیگر لشکر کشی کند و در يك حمله برق آسا
پایتخت آن را بگیرد و بسوزاند و ثروت بی پایان بغارت ببرد و نام آن شهر
را نداند؟!

نام پرسپولیس را که بر تخت جمشید گذاشته‌اند در متن‌های یونانی نیست،
چه میشد که تاریخ نویسان اسکندر نام اصلی آن را می‌نوشتند و بعد شرح میدادند
که چون اسکندر از نامهای بار بارها خوشش نمی‌آمد نامی مقدونی بر آن گذاشت.
حقیقت اینست که این ویرانه‌ها که چندین بنام تخت جمشید و یا پرسپولیس
مشهور شده نه پایتخت بوده و نه نامش تخت جمشید و پرسپولیس بلکه این ویرانه‌ها
آثار یکی از پرستشگاه‌های باستانی یا مقامات متبرکه قدیمی است که در جوار آن
قبور پادشاهان دیده میشود.

تغییر محل نامهای جغرافیائی و اشکالاتی که از این تغییر پیش آمده:

انتقال از دین اجتماعی مهر در قرن سوم میلادی بدینهای استبدادی در شرق
و غرب تغییرات زیادی را در نامهای جغرافیائی بوجود آورده است.
در جاهائی که استان و شهرهائی با دین مهر مربوط میشده نام آنها را از شرق
بغرب در کنار مدیترانه کشانیده‌اند. حتی کابل هم که بادین مهر ربطی داشته از شرق

فلات ایران بفرسطين انتقال یافته است.

در جاهائی که نامها باقصه جهانگیری اسکندر مقدونی مربوط ميشده نامهائی مثل سبسون و جیسون از آسیای صغیر به سغد و خوارزم رفته تا اینکه دامنه فتوح اسکندر شامل سرزمین ظهور دین مهربشود و دولت و آرامشی درهنگام این ظهور در آنجا تصور نشود.

از مهمترین نامهای تغییر یافته نام هند به خوزستان میباشد . چنانکه طبری و مسعودی تصریح کرده اند آن منطقه تا قرن چهارم هجری بنام هند مشهور بوده است هند کنونی را مردم آنجا آریا ورتا یعنی کشور آریائی مینامند و فقط مسلمانان برای رفع اشکالی نام هند را بآنجا داده اند.

در ذیل علت تغییر نام هند را بخوزستان یعنی نیشکرستان و آریا ورتا را به هند تذکر میدهم.

بنابر پیشگوئیهای قدیم «بهرام ورجاوند» از هند ظهور خواهد کرد و او کسی است که دین زردشتی را از نوزنده میکند و نیز حدیثی مشهور است که در سر سبید سال آفتاب از مغرب طلوع خواهد کرد.

این پیشگوئیها ، اسلامی و غیر اسلامی ، در افکار طرفداران خاندان ساسانی و بویژه اهالی خوزستان که نامش تا آن عصر هند بوده رسوخ و تأثیر کلی داشت و در انتظار ظهور نجات دهنده روز شماری میکردند.

مردم این نواحی که به سوابق تاریخی و معلومات خود در نجوم و ریاضیات و کشتیرانی و طب و معماری و هنر و... مغرور بودند امید داشتند که در این سالهای بشارتی تغییری در وضع اجتماعی خود بدهند و از ویرانیهای روزافزون آن سرزمین باستانی جلوگیری نمایند.

چون تا حدود قرن چهارم هجری نوشته ای در دست نداریم لهذا وقایع

سه قرن اول هجری (۱) و همچنین شرح طغیانهای که در عصر تألیف تاریخ پیش آمده یکطرفه و مجمل و گمراه کننده است. تنها نتیجه‌ای که بطور کلی از وقایع طغیانهای این عصر گرفته میشود اینست که ضعف خلافت عباسی در این اوان بجائی رسیده که شورشیان پیشوائی «بهرام جنابی» از يك سوتاپشت بغداد پیشرفتند و از سوی دیگر کعبه را غارت و ویران کردند و حجر الاسود را کندند و شکستند و حاجیان را کشتند و پس از چندی فرقه‌هائی از زنداقه در لباس اسماعیلیه از ضعف هر دو استفاده کرده جای آنها را گرفتند.

علت بی نتیجه ماندن این طغیانها این بود که شورشیان میخواستند اوضاع زمان ساسانیان را تجدید کنند ولی با نفوذ مانویت در دستگاه خلافت عباسی و در عقاید مسلمانان دیگر زمینه‌ای برای چنین آرزویی در ایران وجود نداشت.

از این زمانست که می‌بینیم کشور ایران که مردم آنجا آنرا آریا ورتا یعنی کشور آریائی مینامیدند در نزد مسلمانان بنام هند خوانده شده و تاکنون هم به همین نام مشهور است. این حيله‌ای بود که طرفداران خلافت و زنداقه برای مغالطه راجع بسرزمین اصلی بشارت اندیشیده بودند.

قابل ملاحظه است که در «معجم البلدان و مرا صدالا طلاع» یا قوت در حرف هاء نام هند نیامده است و در زیر عنوان سند چنین نوشته شده است:

«سند بلادیست میان بلاد هند و کرمان و سجستان. گفته‌اند که هند و سند دو برادر بودند بودند از اولاد «بوقیر بن یقطن بن حام بن نوح». یکنفر از اهالی آنجا را سندی میگویند و جمع آن سند مثل زنجی و زنج است و برخی مکران را هم از آن میدانند و میگویند پنج کوره است. اول آنها از سوی کرمان مکران پس طوران پس سند پس هند پس ملتان.

۱ - عجب اینست که در دو سه قرن اول هجری در بیژانس هم تاریخی نوشته

و نیز سند ناحیه‌ای از اعمال طلبیره و شهری در اقلیم فریش در اندلس می‌باشد [۱] و نیز سند قریه ایست از شهرستان نسا در خراسان نزدیک ابیورد. «
یقین است که آنچه یاقوت راجع به هند در کتب خود نوشته بوده برای فرار از اشکالات از کتب او بیرون آورده‌اند و قسمتی از آنچه راجع به سند است صورت اساطیری دوره عباسی دارد.

باری این بشارت راجع به هند که سرزمین اصلی آن را تغییر داده‌اند در قرن دهم هجری اساس دعوت اکبر پادشاه هند گردید. اکبر به اتکاء این بشارت و هزاره اسلامی و اینکه هند همین هند کنونی است دعوی الله اکبری و تبلیغ صلح کل کرد ولی این دعوی هم بقدری دور از انس و عادت و نسبت به سنتهای قدیم هندوستان بیگانه بود که دوامی پیدا نکرد.

در این عصر عده بسیاری از زردشتیان ایران بامید این بشارت به هند هجرت کردند و از اکبر طرفداری نمودند که باعث چند خسوف و زلزله در عهد صفویه در ایران شد.

انتقال نام هند از جنوب استان خوزستان بسرزمین هندوستان اشکالات لاینحل جغرافیائی و تاریخی و لغوی و فرهنگی چندی را پیش آورده است که با کمال اختصار تذکراتی راجع به مهمترین آنها می‌دهیم.

هبوط آدم (ع) در هند

در عهد عتیق و سنتهای کلیسائی راجع بسرزمینی که حضرت آدم در آنجا هبوط کرده مطلبی ذکر نشده است. در قصه‌های عامیانه خلیج فارس و همچنین سنت‌های اسلامی راجع به سرزمینی که حضرت آدم در آنجا هبوط کرده مطالبی قابل توجه دیده میشود.

۱ - جزء اول نام اندلس و انطاکیه قابل توجه است مخصوصاً اینکه قصه‌ای راجع به انطاکیه و اندوه ساخته‌اند تا اینکه نسبت بنای شهر بآنتیوکوس درست در آید.

بنابر آنچه روایت کرده‌اند حضرت آدم در جزیره «نود» در هند هبوط کرده این جزیره بایستی در خلیج فارس نزدیک ساحلی با آب کم عمق باشد تا اینکه در هنگام جزر آدم بتواند از آنجا بخشی برود و بعد عازم حجاز و حج شود.

وقتیکه سرزمین «آریاورتا» که هند کنونی باشد بجای هند اصلی در خلیج فارس گذاشته شود جزیره «سراندیب» که نام اصلی آن در هندی «لکا» است خواهی نخواهی جای جزیره «نود» را می‌گیرد و دیگر حضرت آدم بی‌وسیله نمیتواند از جزیره بخشی برود زیرا که فاصله زیاد میشود. برای رفع این اشکال چند جزیره ایراکه در شمال سراندیب است پل آدم نام گذاشته‌اند تا این تغییر نام ربط حوادث قصه آدم را با هند مشوش نکند. در ادبیات هندی نیز زمینه‌ای برای این تقلب بوده است که استادانه از آن استفاده شده است. (۱)

حضرت آدم از هند به مکه میرفت و حج میکرد. در یکی از سفرها «در سفیدرا» که از آسمان افتاده بود و نور سفیدی از آن میتابید از هند باخود به مکه برد و در خانه نصب کرد.

اختلاف روایات اسلامی راجع به هبوط حضرت آدم در سرزمین هند و ربط آن با حجاز و معنی نام آدم و حوا و حجاز و در سفید و حجر الاسود و مشابهت این روایات با روایات مانوی که آثار مهری از آن مشاهده میشود قابل توجه است.

در عهد عتیق عبری کتاب استر جمله اول و دوم آمده است:

در ایام اخشویرش و اخشویرش اوست که از «هدو» تا «کوش» برصد و بیست و هفت کشور سلطنت می‌کرد. (۲)

در ترجمه‌های این دو جمله بفارسی و انگلیسی بجای «هدو» و «کوش» هند و حبش گذاشته‌اند.

1- Encyclopedia of Religion & Ethics

۲ - ترجمه جمله اول در ترجمه اصلی یونانی تانوزده نسخه بدل دارد!

کتاب لغت عبری هند را هودو داده است . در اینجا میانها و دال حرف واو اضافه است که در کتاب استر عبری دیده نمی شود .
در کتاب اول مکابیان این نام دو بار تکرار شده که با هند کنونی موافق در نمی آید .
در چند جای از قرآن نام «هود» و قوم هود آمده است . نوشته اند که آن حضرت را برای این هود نامیده اند که مردم را هدایت می کرده است ولی نام اصلی او عابر است؟!

در کتیبه تخت جمشید کشوری بنام «هدش» آمده است که آن را شرق شناسان هند تعبیر کرده اند . در اصل این نام در خط میخی حرف نون بعد از ها نیست تسا اینکه هدش بشود هندش و بعد آن را سند و هندواند تعبیر کنند .
ما از سالها پیش راجع باینکه سرزمین هدش در کجاست و همچنین کشور- هائی از قبیل «یاوانا» ، «میدیا» ، «یهوتیا» ، «آرابای» و «آثور» از چند تن از شرق- شناسان مشهور در اروپا و ایران سؤال کردیم ولی جوابی منطقی ندادند . ایشان در این بحث ها همیشه کوشش داشتند که تمام آثار قدیم را در تأیید سبک جدید حدسیات تاریخی خود بکشانند .

هیچ دلیل قانع کننده ای نیست که در عصر تهیه کتیبه داریوش این نام با نون تلفظ میشده چنانکه اگر هودو در عبری هدش کتیبه باشد در آن نونی دیده نمیشود و در تطبیق آن با هند کنونی اشکالاتی پیش می آید .

میگویند استان «پنجاب» را در سانسکریت «سندهو» می گفته اند و سند هو- یعنی رود . گمان نمیکنیم که کلمه رود بدون اضافه کردن چیزی بر آن بتواند نام منطقه ای بشود آنهم در زبان دقیق سانسکریت و یا اینکه چنین دعوی با این صراحت در ادبیات بیست و شش قرن پیش سانسکریت وجود داشته باشد .

دیگر اینکه سند وهو در فارسی نام دو منطقه شده و این دو نام طوری نیست که بگوئیم هند در اصل سند بوده و بعد هندو اندوانت شده و بیونانی رفته است . باری اشکال راجع به کجائی سرزمین هند بسیار است و آنچه محقق است تا قرن دهم میلادی مسلمانان بخوستان کنونی هندی گفتند و آنچه اساس این مغالطه

شده ترجمه کتاب نجومی سانسکریت Siddhanta است که آنرا «سندهند» نامیده‌اند. ادله افتادن نون در «هدش» برعکس ادله ایست که برای اضافه بودن نون در کلمه شنبه می‌آوردند و رویهم‌رفته برای حل اشکالات هر جا اقتضا کند حذف یا اضافه میکنند. مدعی هستند شنبه کلمه فارسی نیست و از کلمه سبت عبری با اضافه کردن نون بعد از سین ساخته شده یعنی شنبه فارسی و سبت عبری از عبری گرفته شده است. گرفتاری راجع به سبت و شنبه طوریکست که جز با این گونه استدالات کشدار حل نخواهد شد.

تقویمهای ایرانی که در چین پیدا شده و از هشت قرن پیش از میلاد است صورت اصلی و قدیمی شنبه یا شنبد را که شام پت می‌باشد حفظ کرده‌اند. در ایران روزهای ماه خورشیدی را از نیمه روز و روزهای ماه قمری را که اساسش بر هفته است از نیمه شب حساب میکردند. معنی شام پت نیمه شب است و ربطی به سبت ندارد.

روز جمعه را در عبری یوم شش میگویند و روز شنبه را یوم سبت پس در حساب روزهای هفته سبت در عربی و عبری نمیتواند جز هفت باشد و در این معنی این کلمه عربی یا عبری نیست و از این قبیل کلمات خارجی در آن دو زبان بسیار است.

حدس نون اضافی در شنبه و نداشتن نظایری برایش مرحوم پروفیسور «بون» استاد دانشگاه کمبریج را بآنجا کشانیده که راه حلی برای اشکال مهم دیگر پیدا کند. بگفته این استاد کلمه زندیق با اضافه کردن نون از صدیق گرفته شده است زیرا که راجع بصدوق و صدیق هم گرفتاری نظیر سبت و شنبه وجود دارد.

در نتیجه این تغییراتی که در نامهای جغرافی داده‌اند در عهد عتیق و کتب مربوط بآن وقصه اسکندر و چندین مورد از روایات تاریخی مهم نام هند با هندوستان کنونی تطبیق نمی‌کند.

در عهد عتیق کتاب اول مکابیان فصل هشتم جمله هشتم نام هندبکار رفته که با هند کنونی درست در نمی‌آید.

«لوتر» در آنجا هند را ایونی یعنی یونان ترجمه کرده است.
از این قرار در مجموعه عهد عتیق يك جاهد و راهند و جای دیگر ایونی دانسته‌اند.

در کتاب «کفالایا» قبطی (۱) در شرح مسافرت مانی از هند بیابنخت شاپور اول و لشگر کشی «ژولیانوس مخالف دین» برضد شاپور دوم (۲) و چندین جای دیگر (۳) محال است که مقصود از هند هندوستان کنونی باشد بلکه در آن موارد فقط استان خوزستان صدق خواهد کرد نه جای دیگر.

در قرآن کلماتی بکار رفته است که مفسران آنها را کلمات هندی دانسته‌اند ولی زبان شناسان جدید چون نتوانسته‌اند ریشه آنها را دریکی از زبان‌های هند پیدا کنند ناچار بحث را بسوی زبان حبشی کشانیده‌اند زیرا بنظر آنها هند حبشه است!

در عصریکه تفسیرهای قرآن نوشته شده لمای اسلام حبشه را خوب می‌شناختند و آنها چنین حدسی رانزده‌اند.

همچنین راجع به اصطلاحات طبی و ریاضی و نجومی و شطرنج و . . . اشکالاتی نظیر کلمات هندی در قرآن ملاحظه می‌شود که شرحش از گنجایش این دیباچه بیرون است. (۴)

1- C. Schmdt und H .J. Polotsky Berlin 1933

ملاحظه : مقدمه و برخی مطالب این کتاب که در مصر پیدا شده یقین است که جعلی است.

2- Gibbon's D & F of The R. Empire chapter XXIV

حاشیه

3- Andre Piganiol. Histoire generale IV P. 36.

4 - No LXXIX Gaekwad's Oriental Series P . 18.

By Professor Arthur Jeffery.

باری از آنچه با کمال اختصار تا اینجا بیان کردیم معلوم است که هندیا اندیا نه حبشه است و نه آریا ورتا بلکه مقصود خوزستان کنونی است که تا کنون هم در آن استان جاهائست که نامش باهند یا اند ترکیب شده است.

پس یقین است که هر کتابی که در آن هند را بجای آریا ورتا گذاشته تاریخ تألیفش نمی تواند از قرن دهم میلادی قدیمتر باشد. زیرا این تغییر نام در حدود قرن چهارم هجری صورت گرفته است.

طبس - Thebes - تب

یکی از شهرهائیکه نامش با جغرافی دین مهر ارتباط دارد طبس است. در کتب یونانی از دو طبس نام برده اند یکی در شبه جزیره یونان که قبل از اسکندر تاریخ و مفاخری برای آن شرح داده اند و دیگری در جنوب مصر. - نوشته اند اسکندر مقدونی طبس یونان را غارت و ویران کرد و مردمش را به اسیری برد. این ویرانی طوری سخت بود که باستان شناسان تا کنون نتوانسته اند اثری از آن شهر پیدا کنند. پس از طبس یونان اثری نیست و شاید اصلاً چنین شهری در آنجا نبوده است و برای اخلا لگري در تاريخ مهر و سنت های مربوط بآن این حکایت جعل شده است.

طبسی که در جنوب مصر بوده مثل دامغان لقب صد دروازه داشته است در صورتیکه شهری که در جنوب مصر به این نام تصور شده در اطرافش حصارى نیست که لقب صد دروازه بر آن صدق کند.

بعلاوه معلوم شده که نام اصلی طبس مصر «ویس» یا «وس» بوده نه طبس. پس معلوم میشود که در مصر و یونان شهری بنام طبس نبوده و شهری که از قدیم تا کنون بنام طبس مشهور است همین طبس ایران است که با دین مهر ارتباط دارد.

سریانی - سوریا - سورستان - خراسان - سیردریا - سیریا

راجع به اینکه زبان سریانی چه زبانی بوده و سورستان و سوریه در کجا واقع است اختلاف است. در فهرست ابن ندیم آمده است: - سریانی یکی از لغت‌های پنج‌گانه ایرانی است و اهل سواد به سریانی سخن می‌گفتند و نگارش آن لغت در نوعی از سریانی فارسی است.

در جلد اول «تاریخ یعقوبی» آمده است: - لغت اشکانیان سریانی است و به آن سخن می‌گویند و می‌نویسند و رسم الخط سریانی این است (۱): ... و ایشانرا اخباریست که مردم انکار می‌کنند و گران می‌شمارند و ما آنرا ترك کردیم زیرا که روش ماحذف هر گرانی است (۲)

بنابر آنچه در تاریخ یعقوبی و فهرست ابن ندیم آمده سریانی در اصل یکی از لهجه‌های پنج‌گانه ایرانی است که در دستگاه اشکانیان معمول بوده و همان زبانی می‌باشد که در آثار تورفان چین ملاحظه می‌شود.

خط مشهور بسریانی هم تقریباً همان خطی است که برخی آثار مهری‌تورفانی به آن نوشته شده است.

قابل تذکر است که سوریا در سانسکریت بمعنی آفتاب است و سورستان صورتی دیگر از خراسان. خراسان جغرافیائی قدیم همان ناحیه ایست که رودخانه سیردریا در آن جاریست.

در آثار الباقیه آمده است سریانیان همان نبطی‌های اهل سواد هستند (۳) و

(۱) فعلهائی که در این جمله نکار برده طوریت که باید خودش آنها را دیده باشد.

متأسفانه نمونه خط سریانی را از متن یعقوبی محو کرده‌اند.

(۲) اخباری که ذکرش برای یعقوبی گران بوده ظهورمهر در شرق ایران و شاهنشاهی

فدرال (ملوك الطوائفی) اشکانی و انتخابات و مجلس سنائی است که آنرا مهستان می‌گفتند.

(۳) نبط معرب ناپت است یعنی ناخدا و دریا نورد.

سواد عراق سورستان نامیده میشود و گفته‌اند سورستان شام است .

در معجم البلدان یاقوت آمده است: «زردشت بن آذر خور» که مشهور به «محمد متوکلی» است ذکر کرده که سورستان عراق است و به آن سرزمین نسبت میدهند سریانیان را و ایشان نبطی‌ها می‌باشند و بزبان آنها سریانی میگویند. هنگامی که درباریان و نزدیکان پادشاه میخواستند که در خواست کنند حاجت‌های خود را و یا شکایت کنند از ظلمی که بآنها شده به آن‌زبان سخن می‌گفتند زیرا که آن روان‌تر و لطیف‌تر زبانهاست. حمزه در کتاب «التصحیف» این را از او ذکر کرده است .

ابوریحان میگوید سریانیها منسوب به سورستان هستند و آن سرزمین عراق و بلاد شام است و گفته شده است که آن خوزستان است غیر از اینکه هرقل امپراطور روم هنگامی که فرار میکرد از انطاکیه در زمان فتوح اسلام و بطرف قسطنطنیه میرفت روبسوی شام کرد و گفت سلام بر توای سوریه سلام و داع‌کننده‌ای که امیدوار نیست که برگردد بسوی توهیچ وقت. این دلیل است بر اینکه سوریه بلاد شام است .

این استدلال خنده‌آور برای این است که مسلمانان این ناحیه را تا کنون هم شام میگویند. نام سوریه بر این ناحیه از عصریست که میخواستند عیسویت را حتی از نظر نامهای جغرافیائی نزدیک بدین مهر کنند و زائرین بجای رفتن به خراسان و نون کت (۱) و کابل و... بزیارت شهرهائی به همان نامها در کنار مدیترانه اکتفا نمایند .

باری بحث در جغرافی قصه اسکندر و دین مهر با این تذکرات مختصر و فشرده تمام نمی‌شود و ما امیدواریم که در آینده اهل تحقیق دنباله این موضوع را بگیرند و حقیقت را روشنتر کنند .

(۱) بیت اللحم ترجمه نون کت است. لحم در اصل بمعنی نان بوده و گوشت را

بصرا می‌گفتند. نمیدانیم چرا معنی اصلی کلمه را تغییر داده‌اند. توجه باین تغییر معنی اهمیت دارد .

خاتمه

تا اینجا بطور کلی راجع به چهار موضوع اساسی که محک صحت و سقم روایات است تذکراتی دادیم. در سابق می گفتند که جغرافی و کرونولوژی دو چشم تاریخ می باشد ولی چون قصه پنج شش ساله اسکندر بسامو موضوعهای بسیاری و مخصوصاً گذشته مشرق برخورد دارد لازم دیدیم که برای بررسی دقیق آن دو چشم تیزبین دیگر را بیاری بطلبیم و آن دو چشم زبان و دین است. زیرا چنانکه اشاره کردیم هر قومی که علمی یادینی یا خطی یا هنری و یا کالائی از خود داشته اصطلاحات و نامهای لازم را برای ادای مقصود در زبان خود داشته است. هر مبحثی از مباحث تاریخی باید از زبان شروع شود نه از رزم و بزم و افسانه های اساطیری.

همچنین علت وحشت سیاستمداران را از اصول اجتماعی دین مهر متذکر شدیم و گفتیم چگونه این وحشت در دورانهای قدیم باعث برانداختن دین مهر و ویران کردن آثار آن و اخلا لگاری در میث ها و کرونولوژی و نامهای جغرافیائی در شرق و غرب گردیده است.

حال باید ببینم چه علتی دارد که با وجود ترقیات حیرت آور در اروپا در هر رشته و هر موضوعی و مخصوصاً در فن سپاهیگری و جمع آوری اطلاعات جغرافیائی پس از چند قرن باز توجه خاصی به قصه اسکندر احساس شده و آنرا پیش در آمد هر کتاب و مقاله و سخن رانی می نمایند.

اگر تصور کنیم که بعد از انقلابات فرانسه کسی پیدا نمی شده که بتواند حقیقت را درك کند اشتباه کرده ایم زیرا که بسیاری از پردازندگان زیر دست آخرین شکل این قصه نکاتی را که آقای اصلا ن غفاری در متن این جزوه و یا ما تا اینجا یاد آور شده ایم در نظر داشته اند. حتی برخی برای اینکه مبدا قصه تأثیر تبلیغاتی خود را از دست بدهد قدمی از مرك اسکندر فراتر نگذاشته اند زیرا در این طوفان خیالی جهانگیر، استقلال و آزادی و مجامع علمی یونان، پیش از ایران، برای

همیشه بیاد فنا میرود و سرزمین دانش پرور هلم در زیر تسلط مقدونیان پس از این حوادث دیگر بزرگانی مانند بزرگان دوره آزادی نمی‌پروراند. معلوم است تذکر این حقایق در دنباله قصه اسکندر از نظر تبلیغاتی نتیجه معکوس در بر خواهد داشت.

باری برای اینکه بتوانیم با کمال اختصار بیان کنیم که چه موجباتی در قرن گذشته فراهم شده که این قدر راجع به صورت تاریخی دادن باین قصه اصرار دارند باید دورنمایی از کلیات تاریخ عصر عیسویت در اروپا رسم نمائیم و قضاوت در جزئیات این قسمت مهم از تاریخ جهان را بعلاقمندان آن واگذار کنیم. قضاوت در قضایای تاریخی مثل طبع شعر از راه تعلیم و مطالعه حاصل نخواهد شد.

دورنمای تاریخ عصر عیسویت

یکی از رساله‌های «پولس» رسول در عهد جدید رساله‌ای برومیان است. ولتر نویسنده مشهور فرانسوی بتقلید آن رساله رساله‌ای برومیان در عصر خویش می‌نگارد که چند سطری از آنرا در اینجا می‌آوریم:

«ای رومیان بدبختی شما از هنگامی شروع میشود که دستگاه امپراطوری روم را به سرحدات ولایت ترانس انتقال دادند.

تنی چند از سپاهیان بار بار در انگلستان «قسطنطین» را بامپراطوری انتخاب کردند و او بر امپراطور «ماکسن تیوس» که وی را شما انتخاب کرده بودید چیره شد؛ امپراطور ماکسن تیوس شکست خورد و عقب نشست و در رود «تیر» غرق شد و امپراطوری روم را برای رقیب خود قسطنطین گذاشت ولی قسطنطین پس از پیروزی از سرزمین روم رخت بر بست و خود را در کناره‌های دریای سیاه پنهان کرد و اگر شکست هم خورده بود بهتر از این کاری نمی‌توانست انجام دهد.

رومیان از قسطنطین نفرت داشتند زیرا که دامنش لکه‌های جنایت و زناکاری داشت و پدرزن و برادرزن و برادرزاده و زن و فرزند خود را کشته بود. اودین قدیم را که از پرتو آن روم کشورهای بسیاری را در زیر فرمان آورده بود رها کرد و برای

مال خود را در دامن عیسویانی انداخت که تاجداریش رهین منت آنهاست.
قسطنطین از همان روزیکه امپراطور شد با امپراطوری خیانت کرد و با کندن
دوباره نشانیدن آن درخت کهن در «بسفور» بریشه آن زیان رسانید. این درخت
تناور همان روم بود که قرن‌ها اروپا و آفریقا و قسمتی از آسیا را در سایه خود داشت.
ولتر

از زمان قسطنطین بپس است که قسطنطنیه نو ساز بجای روم قدیم و عیسویت
بجای دین مهر گذاشته میشود و انتخابات و سنا بهم میخورد. علت انتقال قسطنطین
بسرحدات شرقی این بود که میخواست با کمک ساسانیان و بتقلید آنها يك دولت
استبدادی بجای دولت انتخابی برپا کند ولی زمینه‌ای که ساسانیان برای مقصود خود
در دست داشتند در دست نداشت.

تا قرن چهارم میلادی بشر موفق شده که برای خود زبان بسازد و خط اختراع
کند و بمقدمات صنایع و دانشهای پی‌ببرد و در دین و حکمت و شهر سازی و
هنرهای گوناگون پیشرفت نماید بی آنکه در هیچیک از آنها کمترین سابقه ای را
داشته باشد.

ولی از زمان قسطنطین تا مدت سیزده قرن که اصول استبدادی و امتیازات
طبقاتی و اوهام و فریفتاری در شرق و غرب رواج یافت با اینهمه زمینه‌های قدیمی
بشر نتوانست چیزی که اهمیتش حتی هزارها مرتبه کمتر از دریافته‌های گذشتگان
باشد از فکر خود بیرون بیاورد بلکه آنچه هم که به ارث از قدیم برای او گذاشته
بودند در این قرون تاریک ویران کرد و از یاد داد.

تا اوایل قرن هفتم عیسویت در اروپا پیشرفت شایانی نکرد زیرا که پیروان دین
مهر در مقابل عیسویان مقاومت میکردند، در بریتانیکا آمده است :

«انتقال از دین مهری بعیسویت بتدریج و در پرده انجام میگرفت ولی از وقتی
عیسویت آشکار گردید که شهر روم در ۴۷۶ میلادی بدست استروگنها افتاد. از این
زمان است که کلیسایگانه سازمانی شده که با قدرت و حکمت در برابر فتنه‌های قرون

تاریک پایداری کند (۱)

در اوائل قرن هفتم میلادی (مقارن ظهور اسلام) «پاپ گریگوری کبیر» هنگامیکه مبلغین خود را باستانهای دوزخ شهر روم میفرستاد اینطور به آنها دستور داد: «بت خانه‌ها را [۲] باهیچ وسیله‌ای ویران نکنید ولی باید بت‌هایی که در آنجاست نابود شود ... بگذارید در مهر کده‌ها آب را بعبادت بغانی تبرک کنند و بیافشانند بگذارید آذریان [۳] برپادارند تا اینکه نبینند مهر کده‌هایشان ویران میشود تا شاید راه نادرست را تغییر دهند و خداوند حقیقی را بشناسند و بستایند . چون اینها دوست دارند که برای اهرمن گاو قربانی کنند باید جشن دیگر بجای آن گذاشت تا اینکه بابرپاداشتن آن سرگرمیهای ظاهری برای دریافت سرودهای روحانی آمادگی بیشتری پیدا کنند.» بریطانیکا

عیسویان تا قرن چهاردهم میلادی از محو آثار قدیم رومیان و دین آنها چیزی فروگذار نکرده بودند ولی مردم ایتالیا نمیتوانستند افتخارات قدیم خود را که ویرانه‌های آنها در برابر چشمشان بود فراموش کنند

براستی سرزمین ایتالیا با میراث‌های باستانی خود آماده‌ترین و مناسبترین سرزمینی برای نخستین گام بیداری اروپا بود و شد .

شکست جنگ‌های صلیبی و کشتار غیرعیسویان ر فرانسه و جهاد سواران تیوتونیک در آلمان و ... باعث ضعف دستگاه پاپها و اختلاف شدید میان دولتها و کلیسا گردید و زمینه بیشتری را برای آزادی افکار فراهم ساخت .

در دنباله این حوادث اختراع چاپ و تماس با کتب شرقی و فتح قسطنطنیه

۱ - ظاهراً مقصود نویسنده آنست که چگونه کلیسا بیاری امپراطوران در مقابل مهربان ایستادگی کرد .

۲ - مقصود از بت خانه در اینجا میترایوم است که محل اجتماع مهربان می‌باشد.

۳ - قربانگاه

بدست عثمانیان و کشف امریکا و ظهور فرق پرستانی باعث پیشرفتهای فکری دیگر گردید .

فیروزیه‌ها و شکست‌ها و ظهور دین‌ها و فرقه‌ها و کشف سرزمین‌ها و کشتیرانی به نقاط دوردست و تحولات اجتماعی همه در جهان سابقه دارد ولی آنچه از زمانهای قدیم تا قرن پانزدهم میلادی سابقه نداشت همانا چاپ است .

اگر در ضمن این حوادث سریع و مسلسل چاپ بموقع خود اختراع نشده بود راه نشر معارف آسان نمیشد و باز مثل قدیم معلومات بشر در نسخه‌های خطی کمباب در دست يك طبقه مخصوص انحصار پیدا میکرد و تاریخ تکرار میشد و حوادثی شبیه بهم صورت میگرفت و میگذشت و مثل دورانهای گذشته بی نتیجه می ماند. از برکت چاپ است که برخی از کشورهایی که حتی يك اصطلاح دینی و علمی و اجتماعی و يك کتاب نوشته بزبان بومی نداشتند در دوسه قر گذشته پیشرفتهای حیرت آوری در هر رشته کردند.

اگر تصور کنیم که این اقوام هوشی دارند که در اقوام دیگر جهان یافت نمیشود پس چرا تا دوسه قرن پیش چیزی از فکر آنها تراوش نکرده بود در صورتی که قرن‌ها در آغوش افکار درخشان یونان در عصر عیسویت خفته بودند.

باری سرزمینهای نویافته و طلای آمریکا و ثروت کشورهای پهناور و خواب-آلوده آسیا سیاستمداران و سوداگران اروپا را که تا آن زمان جز باممالك فقیر و همجوار مراوده‌ای نداشتند مشغول بخود نمود و احتیاج به شرق شناسان و علوم و اهل بحث و تحقیق احساس گردید و دانشگاه‌ها براه افتاد و رونق گرفت و جهانگردان دلیر از اطراف اطلاعات و کتب گرانمایه‌ای به ارمغان باروپا بردند و روز بروز توجه بتاریخ و آثار روم قدیم و نفرت از اوضاع قرون تاریک استبدادی بیشتر می گشت.

از طرف دیگر جدال خونین میان فرقه‌های پروتسانت و کاتولیک با احترام

مقامات روحانی زبان جبران ناپذیر وارد آورد و ترجمه «بیبل» (۱) و چاپ و انتشار آن باب انتقاد را برای جویندگان صاحب نظر باز کرد و روشنفکران کم کم بجای آسمان و اوهام روی بطرف علم و استدلال و استفاده از استعدادهای خدا داد خود آوردند.

این جنبشهای علمی و صنعتی و هنری و انتقاد از اوهام و خرافات تا اواخر قرن هیجدهم بدون برخورد به مانع مهمی ادامه داشت. در این اوان ترقیات فرانسه از هر حیث از کشورهای دیگر اروپا بیشتر بود ولی مردم از اوضاع داخلی چنانکه باید و شاید رضایت نداشتند.

در سال ۱۷۸۹ طبقات ناراضی و روشنفکر پاریس و شهرستانهای فرانسه شورش کردند و این شورش در آغاز کار جنبه اصلاح طلبی داشت ولی بواسطه سوء سیاست دولت فرانسه و درباریان و رفتار لجوجانه اشراف و تحریکات خارجی پس از چهار سال آشوب و زد و خورد آن شورش اصلاح طلبانه بصورت انقلابی خونین برضد اصول استبدادی و امتیازات اشرافی و کلیسا و هر چه در جهان رنگ کهنه گی و فرسودگی داشت و دور از منطق و استدلال تصور می شد در آمد و حوادث هولناک و ناگواری خواهی نخواهی رخداد تا اینکه پس از قرن ها بار دیگر در سرزمین اروپا يك حکومت بزرگ انتخابی به سبك روم قدیم بروی کار آمد.

چند سال پیش از این جمهوری انقلابی فرانسه، مهاجران اروپائی در آمریکا شورش کردند و حکومتی جمهوری که تا کنون هم ادامه دارد تأسیس نمودند ولی آن جمهوری عبارت از این بود که بجای حاکمی که از انگلستان فرستاده می شد یک نفر رئیس جمهوری از میان مهاجران انتخاب کنند و این مقصود ساده با کمك فرانسه و

۱- اینکه نوشته اند واژه بیبل از مصری گرفته شده درست نیست. این واژه مرکب

از دو جزء است یکی bi که پیشوندی است بمعنی دو و قسمت دوم واژه با Bill انگلیسی و بیله در فارسی مربوط است و معنی ترکیبی آن دو کتاب می شود که مقصود عهد قدیم و عهد جدید است.

گذشت عاقلانه انگلیس انجام گرفت و امریکا فقط بصورت انگلستان جمهوری در آمد .

ولی در انقلاب فرانسه موضوعهای دیگری دور از عادات و رسوم و درك عامه مطرح بود که انجامش بآسانی امکان نداشت و چون زمامداران انقلاب تجربه کافی و لازم برای اداره امور نداشتند و افرادی جاه طلب نتوانستند منافع خود را فدای مصلحت عامه نمایند آتش انقلاب بزودی فرونشست ولی خاموش نشد .

باری هیاهوی انقلاب فرانسه ، خونریزیها و برپاشدن جمهوری و شعارهایی از قبیل آزادی، برادری ، برابری ، دادگری ... امپراطوریهای مستبد و روحانیون ممالک دیگر را در اروپا بوحشت انداخت و همه برای جلوگیری از انتشار و نفوذ این گونه افکار مادی انقلابی در کشور خود بچاره جوئی برخاستند.

جلوگیری از نشر معارف و تحقیقات علمی و بستن دانشگاهها و نابود کردن چاپخانهها و محو تاریخ و آثار رومی که علل اصلی این پیش آمدها بشمار می آمدند دیگر محال بود ولی آنچه برای حفظ توازن افکار مادی و مذهبی امکان داشت این بود که باجدیت کلیسا را تقویت مادی و معنوی کنند زیرا که بهترین نمونه امپراطوری استبدادی و آسمانی در بیبل داده شده و کلیسا در تخذیر افکار سابقه و تجربه کافی داشت.

در سابق تذکر دادیم که از اوایل بیسرداری اروپا انتقادات سختی از قصص کرونولوژی و جغرافی و زبان بیبل و همچنین افکار و عقاید فلسفی یونانی شده بود و لهذا طرفداران در مقابل این انتقادات متوسل بباستان شناسی (۱) شدند تا اینکه شاید از این راه بتوانند مدارکی برای تأیید قصص اساطیری بدست آورند و ثابت کنند که مجموعه بیبل جدید و ساختگی و بی مأخذ نیست.

در حفاریهای سواحل شرقی مدیترانه که سرزمین اصلی بیبل شناخته شده آثار

۱- وضع اصطلاح archeology که بفارسی آن را باستان شناسی ترجمه کرده اند از

اواسط قرن نوزدهم میلادیست که عصر این جدالهای مادی و مذهبی باشد.

اصیلی که موافق بامقصود باشد بدست نیامد ولی در بین النهرین و بعد درخوزستان هرچه از آثار باستانی کشف کردند آنها را بحساب زبان و قصص و جغرافی و بییل گذاشتند و خط‌های نقشی اصیل و جعلی را مثل آب روان خواندند و ترجمه کردند و در این پیشرفت‌ها هر جا کمبودی احساس میشد تجار عتیقه فروش و هنرمندان و کتاب سازان در تهیه آنها چیزی فروگذار نکردند. (۱)

آثاریکه در حفاریهای شوش و اطراف آن بدست آمد از آثار مصری قدیمتر و ظریفتر تشخیص داده شد و نمایش آنها در موزه‌های اروپا زمینه مساعد برای تبلیغات دامنه دار کلیسایی و سبک جدیدی برای نگارش تاریخ تمدن در جهان از نظر قصص بییل گردید .

در این تبلیغات دعوی شد که خط و اصول هر علم و هنر و ... حتی ریشه کلمات اصلی اروپائی (۲) و ارقام هندسی (۳) و رویهمرفته هرچه در شرق و غرب از آثار تمدن بشر یافت شده و می‌شود از این ناحیه است که بشکل هلالی در کنار صحرا

۱- شرح اسناد جعلی از گنجایش این دیباچه بیرون است. اطلاعاتیکه تاکنون جمع آوری شده چاپ خواهد شد.

۲- با پیشرفت زبان شناسی این نظریه رد شده و نظریاتی برعکس آنچه تخیل شده بود در شرف تکمیل و تدوین است.

۳- این ارقام را ابتدا ارقام یهودی می‌نامیدند و اکنون بآنها ارقام عربی می‌گویند در صورتیکه نام اصلی ارقام هندسی است.

مسلمانان ایران برای اینکه مسلمانان کشورهای دیگر بتوانند از کتب آنها استفاده کنند بسیاری از تألیفات خود را به عربی نوشته‌اند. در ضمن این تبلیغات همه نویسندگان ایرانی هم عرب شدند تا اینکه سرزمین بییل تا عصر رنسانس مقام علمی و هنریش محفوظ بماند.

دور میزند تا بساحل شرقی مدیترانه متصل شود در صورتیکه وضع طبیعی این نواحی نشان می‌دهد که نمی‌تواند اولین مهد تمدن بشر باشد.

همچنین در این حدسیات یونان هم باتارهایی بسرزمین بیبل بستگی پیدا کرد و بایگان تمدن بذاك سپرده آن نواحی گردید و جلال و شکوهی را که پیش از انقلاب فرانسه از دست داده بود بدست آورد.

این تبلیغات که تمدن باستانی شوش و بین‌النهرین را به تمدن عرب - نه اسلامی (۱) می‌پیوست و با عصر رنسانس کشانیده شد از شرح معجزات و کرامات و اجور اخروی که سبک معمولی تبلیغات کلیسایی بود تأثیر بیشتر داشت و تا اندازه‌ای از شدت انتقادات می‌کاست ولی بسیاری از اشکالات اساسی تاریخ حل نشده بحال خود باقی ماند.

در ذیل فهرستی از مهمترین اشکالات رامی آوریم.

اقتباس رسوم و اعیاد عیسویت از دین مهر. ارتباط دین و زبان و نژاد رومیان با ایران. اقتباس حیرت آور قصص و امثال عهد جدید از بودائی و هندی. تردید در شخصیت تاریخی حضرت عیسی. بیش از سه قرن اختلاف در تاریخ میلاد. شباهت بسیاری از قصص اساسی عهد عتیق با قصص تاریخی ایران....

فرار از این اشکالات جز از راه مغالطه و تبلیغات که صحنه جدال را از این میدان بمیدان دیگری انتقال دهد میسر نبود. هنگام فروماندگی در جدالهای مذهبی زور و شمشیر و تکفیر و جعل و تهمت بهترین وسیله راندن خصم از میدانست. چون این نغمه‌های مخالف از حنجره ایران و روم بیرون می‌آمد صلاح در این بود که به تبلیغات دامنه داری برضد گذشته ایران و دین و دولت رومیان پیش از عیسویت دست بزنند. دامنه تبلیغات برضد گذشته ایران وسیع تر از تبلیغات برضد

۱- اگر بجای تمدن عرب تمدن اسلامی بگویند به افتخارات کلیسا برمی‌خورد و گرنه

با عرب هم مثل عجم شو و نیزم و استعمار اروپا نظر مساعدی ندارد.

روم بود. آنچه بایران شرقی آسیائی و مهددین بار بار مهری و آتش پرستی از راه تهمت می توانستند نسبت دهند و «شوونیزم» اروپائی باسانی و باغوش باز بپذیرد در مورد روم امکان نداشت.

تبلیغات ضدایرانی باقصه اسکندر و ملحقات آن و پائین آوردن عصر زردشت شروع میشود. غرض اصلی از زنده کردن این قصه در قرون گذشته این است که بگویند در قرن سوم پیش از میلاد کشور ایران و مردمش در زیر تسلط مقدونیان بوده و اگر در آن تاریخ دین آوری در آنجا ظهور کرده بود مورخان مقدونی از آن اطلاع پیدا میکردند و خبر میدادند. دین مهر که جز بت پرستی بارباری چیزی نیست بوسیله سه دزد دریائی یونانی اسیر چندسالی پیش از تاریخ میلادی بروم رفته است و بایران مربوط نمی باشد. ایران در هیچ عصری بهره ای از علم و تمدن نداشته و هرچه دارد از یونان اقتباس کرده است که عرب وارث آن گردید و از آنها دوباره باروپا رسیده است....

تبلیغات ضد رومیان که آثار باستانی و وضع اجتماعی و طرز حکومتشان از اوائل بیداری (۱) اروپا سرمشق آزادی و تجدد گردیده همچنین تاکنون باشد ادامه دارد. تمام آثار باستانی شبه جزیره ایتالیا از خط و هنر و ... حتی زبان لاتین بحساب یونان که اولین قدمگاه عیسویت در اروپا تصور شده در آمده و هفته و ماه و سالی نمیگذرد که يك فیلم طولانی راجع بشقاوت و قساوت و ستمگری و عیاشی و پرخوری رومیان و جبن و ناپایداری آنها در میدان نمایش ندهند.

در برخی از این فیلمها يك سردسته یاغی یونانی یا یهودی با همدستان اسیر بی ساز و برگ در مقابل سپاهیان آراسته و سلحشور رومی دلیرانه مقاومت میکنند و

۱ - آثار تمدن هر قومی در زبان آن قوم بایگانی شده است. مثلاً اگر معلوم شود که

واژه موز و موزیک و سایر اصطلاحات مربوط باین هنر از کدام زبانست معلوم خواهد شد که این هنردرمیان کدام قوم ابتدا رواج گرفته است.

یادر میانه بزم و هنگام بر خورد سرداران بزرگ و مشهور، به دین و آئین آنها گستاخانه اهانت می نماید . (۱) ...

خلاصه این تبلیغات مستقیم و غیر مستقیم دامنه دار که بمنفعت کلیسا و برای جلوگیری از آزادی افکار صورت میگرفت و حتی سازمانهای نیرومند پلیس و جاسوسی امپراطوریهای اروپا کاری از پیش نبرد بلکه بر خلاف مقصود زمینه يك انقلاب سخت تر و بادوام تر از انقلاب فرانسه را فراهم ساخت و اکنون در حدود نیم قرن است که در قسمتی از اروپا کلیسا و اجتماعات مذهبی بکلی متروک شده و چنین پیش آمدی در جهان سابقه ندارد!

در حقیقت سیاستمداران جاه طلب کهنه پرست با توسل بدروغ و اوهام مثل همیشه به دین و دنیا زیان جبران ناپذیر وارد آوردند.

بنظر ما آنچه در جهان همیشه بد تقسیم شده و می شود علم و معرفت است نه مال و منال . حتی در همین عصریکه جسم انسان راه چند سال را در لحظه می پیماید راه مدرسه بهمان درازی و ناهمواری قدیم است و اکثر مردم جهان که باید فکرشان در پیشرفت انسانیت کمک کند از خواندن نام خود محرومند!

ذبیح بهروز

۱ - برای بررسی این تهمت ها باید اوضاع عصر عیسویت را با قبل از آن بادقت مقایسه کرد.

پیشگفتار

قضاوت درباره حوادث و رویدادهائی که قرون متمادی از آن گذشته کار بس دشواری است ، چه مدارك و مأخذ محدود وقایع با گذشت زمان و نبودن وسائل چاپ دستخوش تغییرات و احیاناً با اغراض گوناگون آلوده شده و بعضاً برای منظوره‌های خاصی مورد توجیه و تأویل و دستبردگی قرار گرفته‌اند و بجرأت میتوان ادعا نمود که از کتب قدیمی کتابی نیست که بدون دخل و تصرف و حك و اصلاح بدست ما رسیده باشد.

حال اگر قبل از آنکه درباره يك واقعه (هرچند مسلم تصور شده باشد) حکم کلی شود، مدارك و مأخذ روایات و راویان مربوطه مورد نقادی بیطرفانه قرار گیرد، برای بررسی کننده این فایده متصور است که از اظهار نظرهای قطعی و نتیجه - گیری‌های غلط بر بنیان روایات مشکوك اجتناب نموده و از لغزش مصون بماند.

متأسفانه تاریخهائی که تا کنون نوشته شده خالی از اشتباه نبوده و بطور کلی يك یا چند فقره از ایرادات زیر به آنها وارد است:

۱ - تقریباً تمام روایات و افسانه‌های کلاسیك یونان و روم بعنوان حقایق مسلم تاریخی پذیرفته شده و کمتر در صحت و اصالت آنها تردید شده یا مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

۲ - در نتیجه دنباله روی کورکورانه از روایات کلاسیک یونان و رم بطور محسوس از اعتبار روایات و مآخذ شرقی کاسته و یا بکلی آنها را کنار گذاشته‌اند.

۳ - برای حل مشکلات ودشواری‌هایی که در مسائل و وقایع تاریخی وجود دارد اغلب بکلمات : احتمال دارد ، اگر ، شاید و ممکنست توسل جسته‌اند و پیداست که تا چه حد نظریات متکی به این کلمات می‌تواند با واقع منطبق بوده و نتیجه‌گیری از آنها درست باشد.

مورخ فیلسوف ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می‌نویسد:

« معماری آشوری را نمیتوان درست تشخیص داد و ارزش آنرا معین کرد زیرا آنچه باقی مانده است از شن و خاکی که آنها را احاطه کرده بلندتر نیست و از آن چیزی بدست نمی‌آید و تنها چون قلابی است که باستان‌شناسان شجاع به آن آویخته و با دستگیری خیال اشکال آن بناهای باستانی را از پیش خود می‌سازند. » (۱)

ولی شجاعت مورخ نامبرده کمتر از آشورشناسان نیست چه روش ایشان را در تاریخ‌نویسی از چند سطر زیر می‌توان در یافت :

« گرچه روایات یونانی در این مسئله « اجماع دارد » که فنیقیان سبب داخل شدن الفباء به یونان بوده اند « ولی » مانمی‌توانیم این مطلب را بصورت یقین بپذیریم. « بعید نیست » که کورت مرکزی باشد که از آنجا الفباء به یونان و فنیقیه یا هر دو آمده باشد ولی « احتمال » بیشتر آنست که هر جا فنیقیان پاپیروس را بدست آورده‌اند ، از همانجا به الفباء دسترسی پیدا کرده باشند. » (۲)

منظور ما از نقل این مطالب بیان صحت و سقم موضوع مورد بحث نیست بلکه منظور نشان دادن سبك و شیوه تاریخنویسی است (۱)

۴ - از علم تاریخ و باستانشناسی در خدمت کتاب مقدس بهره برداری شده است. مخصوصاً در قرون اخیر پدران مقدس به کند و کاوهای باستانشناسی اظهار علاقه نموده و برای یافتن صحنه‌های حوادث کتاب مقدس و اسنادی که بتوان آن وقایع را ثابت نمود، فعالیت‌های شایان توجهی نشان داده‌اند و بالتبجه اسامی مندرج در کتاب مقدس از قبیل سامی، حامی، آرامی، یافثی، کلدی، سومر، آکاد، عیلام، آشور و هزاران اسامی دیگر را با سرزمین‌ها و اقوام خاصی منطبق و بعنوان مسائل مسجل و غیر قابل تردید وارد تاریخ نموده‌اند. وضع کلمات و اصطلاحات جدید بر مبنای اسامی کتاب مقدس و نام گذاریهایی در این ردیف و قبول آنها بعنوان مسائل مسلم تاریخی چنان تاریخ را مشوش نموده که خواننده بهیچوجه نمی‌تواند گمان کند که مثلاً کشوری بنام عیلام اصلاً وجود نداشته است و تازه اگر برای این اسامی منشاء و اصالت تاریخی فرض شود، استعمال آنها در موارد فعلی بکلی

۱ - برای نشان دادن این گونه بررسیهای تاریخی نقل سطور ذیل خالی از لطف نیست:

«... وقتی جهان هلنیستی از آشفته‌گی اولیه بیرون آمد بطلمیوس دوم به کرانه آفریقائی دریای سرخ متوجه شد لیکن هدف عمده او بدست آوردن فیل بود .. (۲۴) «شاید» او همان پادشاهی باشد که بفرمانش آریستون از خلیج سوئز به باب المندب کشتی راند ... «و شاید» بنه سرپرستی او بود که کوچ نشین كوچك ميلتوسی امپلونه در بخش شمالی آن کرانه (کرانه عربستان) بنیاد گذاشته شد «و اگر» این کارها در زمان پادشاهی او انجام گرفته باشد «شاید» یکی از آن پادشاهان اسکندریه بود که به گفته آگاثار خیدس خلیج عقبه را برای بازرگانان قابل ناورانی کرده هدف او ... «و شاید» دوباره باز کردن راه سلیمان و حیرام بوده (۲۵) لیکن با این همه کوششهای بطلمیوس «و گرچه» برخی کشتیهای بازرگانی «شاید» به عربستان جنوبی رسیده بودند. «احتمال دارد» که داد و ستد چه از راه خشکی و چه از راه دریا میان عربستان جنوبی و مصر در سده سوم پیش از میلاد بیشتر در دست عربها بوده .. (۲۶)

نقل از کتاب دریا نوردی عرب در دریای هند - اعداد شماره صفحه است .

مشكوك و معلوم نیست تاچه حد باواقع منطبق است . حقیقت آنكه علم تاریخ و باستانشناسی در خدمت كتاب مقدس طوری موضوعه را بهم در آمیخته كه كمتر امکان دارد پژوهنده ای آزاد از قید آنها مطالعه خود را دنبال و دچار انحراف نگردد.

۵ - تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مورخین در جانبداری از یونان و یونانیت غلو کرده اند تا جائیکه جانبداری از یونان بصورت تعصب در آمده و یکی از مؤلفین غلبه اسکندر را بردار اغلبه علم بر جهل و تمدن بر بربریت و مورخ دیگری جنگ ماراتون را (اگر حقیقتی داشته باشد) نقطه عطف تاریخ دانسته است.

مؤلف دانشمند تاریخ تمدن می نویسد:

« از زمان رنسانس تا کنون روح یونان چنان در تمدن و فرهنگ جدید رسوخ کرده كه تمام ملتهای متمدن ، در آنچه بستگی بفعالیت ذهنی دارد جزو مستملكات یونان هستند...» (۱)
مراد ما از نقل این مطالب نشان دادن نحوه قضاوت مورخ می باشد و الا در اصل موضوع هزاران حرف است . برای اثبات جانبداریها و این گونه تعصبات احتیاجی به ذكر شواهد و امثله نیست نظایر و شواهد متعدد این طرز تفكر خواهی خواهی طی فصول این كتاب مشاهده خواهد شد.

۶ - در كتب تاریخ قدیم و جدید بقدری مطالب ضد و نقیض ذكر شده كه خواننده سرگردان می شود مثلاً در مورد پیدایش آهن نویسنده تاریخ تمدن چنین آورده :

« .. يك قرن دیرتر (یعنی در ۱۲۵۰ ق م) در دوره پادشاه بزرگ مصر رمسس دوم آهن در مصر بروی كار آمد و يك قرن دیگر در جزایر دریای اژه . در باختر اروپا نخستین بار آهن در هالشتات در اطریش حوالی ۹۰۰ پیش از میلاد پیدا شد و در كارخانه های شهر لائن سوئیس در سال ۵۰۰ پیش از میلاد .

آهن را اسکندر مقدونی باخود به هندوستان برد و کریستوف کلمب به امریکا و کوك به «اقیانوسیه» (۱)

همین نویسنده در صفحه ۶۸۷ تاریخ خود آورده است:

«... گویا هندیها نخستین مردمی بودند که طلا استخراج کردند. قسمت اعظم طلائی که در قرن پنجم پیش از میلاد در امپراطوری ایران مصرف می شده از هند می آمده. نقره مس، سرب، قلع، روی و آهن نیز در ۱۵۰۰ پیش از میلاد استخراج میشده است. صنعت آب دادن آهن و ریخته گری قبل از ظهور آن در اروپا در هند مرحله رشد و تکامل را پیموده بود.»

از این قبیل مطالب ضد و نقیض در تاریخها بقدری فراوان است که چندین جلد کتاب برای ذکر آن کافی نیست چه رسد به مقدمه يك رساله مختصر (۲)

۷- یکی از موضوعاتی که اساس تاریخ نویسی جدید را تشکیل می دهد سکه شناسی است. همه می دانند که یکی از رایجترین تقلبات بخصوص تقلبات در اشیاء عتیقه و باستانی سکه سازی است و عادی ترین دستبردگی ها در تاریخ از این راه بعمل می آید. سکه ها عموماً فاقد تاریخ و اغلب فاقد نوشته و تازه اگر هم بانوشته همراه باشد نوشته گنگ و نارساست.

سکه هایی که به يك پادشاه نسبت می دهند دارای اشکال و تصاویر متفاوت می باشند بدیهی است که سکه شناس شجاع بل متهور باید دست بدامان حدس و

۱ - ص ۱۶۰ ج ۱ ا ت

۲ - در صفحه ۷۵۲ ج ۱ تاریخ تمدن در همین زمینه آمده:

«در هندوستان فولاد را بسیار خوب آب می دادند و غریبان تا عصر جدید از آن آگه نشدند می گویند شاه پوروس بعنوان هدیه قیمتی برای اسکندر نقره و طلا را انتخاب نکرد بلکه سی پوند فولاد آب دیده به او تقدیم کرد.» (۱۱)

قیاس و گمان زده و تاریخ کشوری را از روی سکه معلوم سازد (۱) پیدا است که وقتی ملاک عمل سکه شناس بلندی ریش نقش روی سکه یا بود و نبود ریش در تعیین زمان و قدمت آن باشد، تاچه حد سکه شناسی میتواند مبنای محکمی برای تاریخ باشد. اصولاً جعل و تزویر و سود جوئی از اشیاء و مدارك و اسناد تاریخی سابقه طولانی دارد در صفحه ۳۱۹ جلد ۱۲ تاریخ تمدن می خوانیم:

«... صومعه هادر گرد آوردن اشیاء متبر که و گذاشتن آنها در مدانظار مؤمنین سخاوتمند، سررقابت و مراقبه داشتند.. چنین کسب پر منفعتی جمع کثیری را بکار واداشت. هزاران اشیاء متبرك تقبلی به کلیساها و افراد فروخته میشد و دیرها هر وقت تهی دست میشدند به طمع می افتادند که اشیاء متبر که جدیدی کشف کنند جریان سوء استفاده بجائی رسید که اجساد قدیسان را قطعه قطعه میکردند تا چندین محل از عنایات عالیه و قدرت آنها برخوردار باشند.

... دلالت اشیاء متبر که، بمؤمنین مشتاق تکه نانی را عرضه می داشتند که خداوند ماعیسی بدنندان خود فشرده بود... چندین کلیسا مدعی تملك سربحی تعمید دهنده بودند. ژیر در رساله خود از تعداد سرهای آن قدیس اظهار تحیر می کند...» تازه این وضع اشیاء متبرك است وای بحال اشیاء غیر متبرك!!

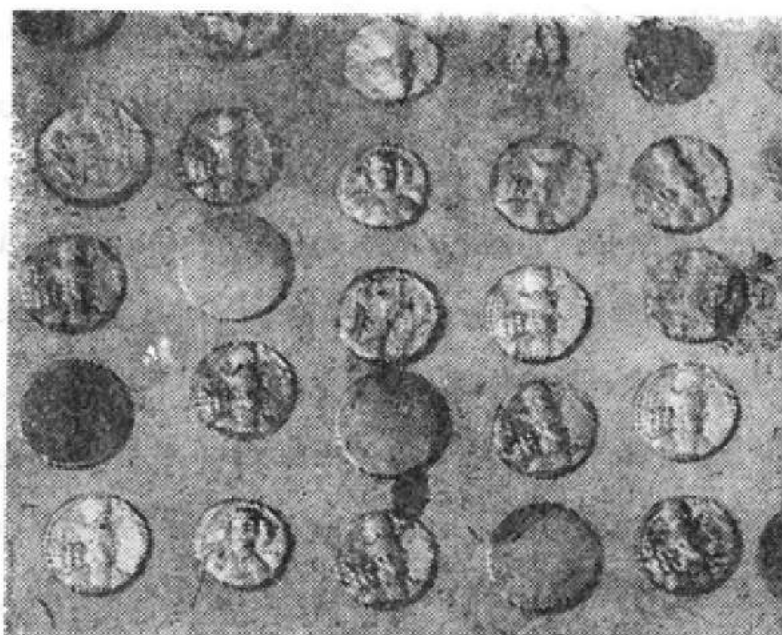
روزی نیست که در روزنامه ها خبری در مورد تقلب در اشیاء عتیقه را نخوانیم فقط برای نمونه به ذکر یکی دو مورد می پردازیم:

روزنامه اطلاعات در شماره دوشنبه ۲۱/۱۰/۱۳۴۳ تحت عنوان «مومیائیهای مصری قلابی در آمد» می نویسد:

«روزنامه ساندی تلگراف می نویسد که مجموعه بزرگی از مومیائیهای مصری که در لندن بوده توسط دانشمندان قلابی و جزو جعلیات اعلام گردید. کشف این مومیائیهای قلابی تصویری را که سابقاً در تاریخ مصر وجود داشت تغییر داده است.. یکی از این مومیائها که در موزه دوبلین بوده توسط دانشمندان شکافته شد و معلوم

شد زن است در حالیکه روی تابوت سلطنتی حاوی مومیائی نام مردی نوشته شده است. دانشمندان نظر داده‌اند که مومیائی را در قرنهای اخیر درست کرده‌اند و در گورهاییکه از قبل تهیه شده گذاشته و سپس آنها را بعنوان مومیائی واقعی به خارجی‌ان عرضه کرده‌اند. احتمال دارد رئیس اداره عتیقه شناسی قاهره در قرن ۱۹ و مرده دزدان عرب در این کار دست داشته‌اند.»

همچنین روزنامه اطلاعات در شماره‌های ۱۲۶۷۱ و ۱۲۸۲۶ سال ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ سال ۱۳۵۰ اطلاع میدهد که : سکه‌های مکشوفه اشکانی در گرگان جعلی بوده‌است و باند متقلبین این سکه‌ها دستگیر شده‌اند.



نمونه‌هایی از سکه های تقلبی که از متهمین بدست آمد

تازه این تقلباتی است که فقط بمنظور منافع مادی صورت گرفته است حال اگر در اشیاء مکشوفه تاریخی دقت بیشتری بعمل آید و با وسایل جدید قدمت اشیاء

موردارزیابی قرار گیرد آشکار خواهد شد که بسیاری از لوحها ، سفالها، اشیاء فلزی و سنگ نبشته‌ها و غیره قلابی است و بعضاً برای تحریف تاریخ به نفع نظریات خاص جعل و کشف شده است!! و همچنین باید اضافه نمود که چه بسیار مدارك و اسنادیکه از روی تعصب دستخوش تحریف و نابودی قرار گرفته‌اند . تحقیق در این باره خود می‌تواند موضوع کتابها و رسائل متعدد قرار گیرد.

۸- فلات ایران و سرزمینهای وابسته بآن از رودسیر دریا تا فرات و از آسیای صغیر تا دره‌های سند کانون پرورش کهنترین و پیشرفته‌ترین تمدن و فرهنگ بوده و چیزی که بیش از همه باستانشناسان و شرق‌شناسان را دچار حیرت نموده يك نواختی و تشابه تمدنهایست که در گوشه و کنار این فلات از دوران حجر تا عهد تاریخ آثار آن از دل خاک بیرون آمده است.(۱)

متأسفانه سهم این سرزمین که کانون پرورش علوم و فنون و دینهای بزرگ میباشد، در تمدن جهانی چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته و اغلب مورخین که مسلماً خالی از اغراض نبوده‌اند با نامگذاریهای عجیب و غریب و فرضیه‌های دوراز حقیقت از ارج و اهمیت آن کاسته‌اند. خلاصه آنکه در عموم تاریخهای که اخیراً نوشته شده یکنوع تحاشی و طفره از ذکر کلمه ایران به چشم می‌خورد تا جائیکه در بعضی موارد از اینهمه تجاهل قصد و غرض خاصی استنباط می‌شود .

یکی از مستشرقین بنام کتابی بنام طب عرب نگاشته و با وجودیکه در آن می‌نویسد : « .. بخش بسیار اندکی زائیده و محصول اندیشه عرب است » (۲) و علیرغم آنکه تمام محتویات کتاب مربوط به چهار طبیب ایرانی یعنی رازی ، ابن سینا، اهوازی و جرجانی است، مؤلف حاضر نشده اسم کتاب را لااقل طب اسلامی بگذارد و نویسنده دیگری درباره شطرنج اینطور می‌نویسد :

۱- ص ۵۵ تمدن ایرانی و ص ۲۴ و ۲۵ میراث ایران

۲- ص ۱۴ طب اسلامی

«شطرنج بقدری قدیمی است که نصف ملل اختراع آن را بخود نسبت می دهند بنا بنظریکه بطور کلی باستانشناسان اکثراً قبول دارند بازی مزبور در هند پیدا شده است و به تحقیق قدیمترین بازی شبیه و نظیر آن را که چون و چرا بردار نیست در هند می یابیم (در حدود ۷۵۰ میلادی) کلمه Chess از کلمه فارسی شاه و Checkmate همان سه مات یعنی شاه مرده میباشد. ایرانیان آنرا شطرنج میگویند و هم بازی و هم نام آن را «بوسیله تازیان» از هندوها اقتباس کرده اند. (۱)»

کاش نویسنده محترم توضیح میداد که در چه زمانی اعراب واسطه بین ایران و هند بوده اند و آیا بین هند و ایران که دو همسایه هم مرز و هم زبان و هم فرهنگ بوده اند لازم بوده که ردو بدل شدن مسائل فرهنگی از طریق واسطه بعمل آید؟ در هر حال مثال بالا نمونه خوبی است از طرز تفکر مؤلفین عالیمقام درباره ایران .

ناچیز شمردن تمدن ایران و در جهت دیگر غلو در باره تمدن یونان نکته ای نیست که تنها مورد ایراد ما واقع شده باشد بعضی از دانشمندان که متأسفانه عده آنها خیلی کم است بمناسباتی به آن اشاره نموده اند . پروف سورج . ه . ایلین در کتاب میراث ایران ضمن بحث مفصلی مینویسد (۲) :

«مردمان باختر زمین تمدنهای رومی و یونانی و یهودی را کم و بیش باشیر مکیده و آن را جذب و هضم کرده اند در حالی که برای اکثر این مردمان صحنه های وسیع تاریخ ایران که اسلاف و اجدادشان از آن سامان برخاسته و پرورش یافته اند چون ماه آسمان دور و خارج از دسترس می باشد. برای مغرب زمینها تاریخ اولیه نژاد آریائی محدود بمواردی است که با تاریخ

یونان یابنی اسرائیل برخوردار. علائق وهم آهنگی فکری اهالی مغرب زمین باتاریخ ایران از لحاظ جلای وطن یهودیان و حمایت شاهان ایران از آنان، سرگذشت واقعه مارتن و ترموپیل راه پیمائی ده هزار سرباز یونانی و کارهای برق آسای اسکندر است. در برابر چنین وقایع پیش پا افتاده وسعت عظیم قلمرو خشایارشا باز مینه و عوامل فرمان تاریخی کوروش کبیر و ابتکارات داریوش و بالاخره ایجاد و توسعه کیش زردشتی بنظر مغرب زمینها موضوعات فرعی به شمار می روند يك قسمت از این بی اطلاعی مغرب زمین بدین دلیل است که ایرانیان قدیم از خودشان تاریخ نویسانی که جزئیات تاریخ را ثبت و ضبط کرده باشند ندارند و کسانی چون هرودت و گزنفون از میانشان برنخاسته یا آثارشان بجای نمانده است و بناچار مآخذ و منابع ما همه جانب داری از یونان دارد این منابع محدود و ناقص ما همه از بیگانگانی مانند یهود و بخصوص از یونانیهاست که دشمنان ملی ایرانیان بوده اند. باین سبب اگر کسی بخواهد جانب ایران را در این داستان بگیرد موضوع چنان وارونه و بفرنج بجهانیان معرفی شده که نویسنده صورت کاسه گر متراز آش بخود خواهد گرفت.

همانطور که پروفیسور ایلینف متذکر شده جانب داری از ایران و بعبارت دیگر شکستن سد تعصبات یونان پرستی و راست نمودن کمانی که دو سر آن را بیش از حد بهم نزدیک کرده اند کاری بس دشوار و در محیطی که در تاریخ نویسی بوجود آمده مانند شنا برخلاف جریان آب می باشد.

اینجانب سالها بود که هنگام مطالعه کتب تاریخ قدیم و ذکر جنگها و وقایع مختلف بکنوع نقیصه و جای خالی و یا اگر بهتر بگوئیم بکنوع افتادگی و عدم رسائی

حس میکردم . موضوعهای تاریخی درست مثل قصه‌هایی که در آنها همه چیز در نهایت ابهت و جلال و بر طبق برنامه پیش میرود و غفلتاً بایک ورد یا سحر کلیه آنها افسانه می‌گردد، بانهایت دقت پی‌ریزی می‌شود و بالاخره حادثه‌ای که دست کمی از سحر و جادو ندارد نتیجه را برخلاف تصور خواننده و بفتح مقصود داستانرا تغییر می‌دهد .

ضمن بیان این احساس به بعضی از سروران و استادان نه تنها احساس این جانب را تایید کردند بلکه مدارك و موادی در اختیارم گذاشتند که حدس و احساس را به یقین مبدل ساخت . بتدریج دنباله مطالعات و بررسی وقایع به کشف حقایق و نکات باریکی انجامید که شمه‌ای از آن طی فصول آتی از لحاظ خوانندگان خواهد گذشت.

موضوع مورد بحث ما از سفر جنگی اسکندر شروع میشود و ببنکاتی چند در بساره یونان و هند خاتمه می‌پذیرد . سفر جنگی مزبور یکی از موضوعات است که در بین حوادث تاریخ قدیم بیش از هر چیز در بساره آن قلمفرسایی شده و غریبان باتعصب خاصی آن را بعنوان غلبه علم بر جهل و اروپا بر آسیا !! یاد کرده‌اند ما برخلاف شیوه تاریخ‌نویسان اخیر که این سفر را حتمی فرض و بعد در صدد تطبیق اسامی و حوادث با واقع برآمده و از این راه دچار زحمت شده‌اند کیفیات مختلف آن سفر را مورد نقادی قرار داده‌ایم و اگرچه بیرون کشیدن حقایق از پس قرون و اعصار و از لابلای اغراض و افسانه‌ها کار آسانی نیست ولی ما این راه گشوده‌ایم که اولاً کور کورانه آنچه برای ما نوشته‌اند نپذیریم و در ثانی بگمان خود تسو فیق یافته‌ایم که اقلاً ثابت کنیم که قسمت اعظم روایات سفر جنگی الکساندر مقدونی به شرق ساخته و پرداخته ذهن افسانه سازان قرون بعد است که بهیچوجه از اوضاع جغرافیائی و اجتماعی ملل دیگر اطلاع نداشته‌اند.

از آنجائیکه اثرات معجزه آسائی بر این سفر جنگی مترتب داشته‌اند ما بر سبیل اختصار بحث خود را به ذکر شمه‌ای از آمدن یونان و هند باستان یعنی دو تمدن

در دو قطب مختلف ایران کشانیده‌ایم تا با برابری این فرهنگها خود بخود در ذهن خواننده مقایسه‌ای بعمل آید و بالتبجیه آشکار شود که بالفرض اگر آنچه تا کنون نوشته‌اند راست باشد و به غبار شبهه و اغراض آلوده نشده باشد تمدن‌های شرقی به مراتب پیشرفته‌تر از تمدن یونان بوده و عصر هلنیستی بعد از الکساندر نیز غیر از یونانیت است که همه گمان کرده و در اطراف آن به پیرایه سرائی پرداخته‌اند.

در تمام مراحل تفکر و مطالعه و جمع‌آوری مدارك که سالها بطول انجامیده و در مرحله بعدی که آوردن مطالب روی کاغذ باشد و آن نیز ماه‌ها بدرازا کشیده از راهنمائیها و ارشاد استاد عالیقدر «ذبیح بهروز» برخوردار بوده‌ام و در کلیه مراحل فکری و قلمی خود را مدیون آن بزرگوار میدانم.

در این اثر سعی شده که پا از جاده حقیقت‌بینی فرا گذاشته نشود و تعصب در آن راه نیابد. چون انتقاد و خورده‌گیری از مسائلی که تا کنون جزو بدیهیات تصور شده در حکم قدم گذاشتن در راهی پر مخاطره میباشد امید است با فتح این باب راه برای سایر جویندگانی که میخواهند قدم در این وادی گذارند کوبیده و استوار گردد و این جزوه برای حقیقت‌جویان مفید واقع شود.

تاریخ ایران باستان

فهرست منابع و مآخذیکه برای نوشتن این رساله از آنها استفاده یابه آنها رجوع شده در آخر کتاب ذکر گردیده است. ولی در میان تمام کتب مورد مراجعه تاریخ ایران باستان مقام خاصی را اشغال نموده بطوریکه ناچار از توضیح مختصری در این باره می‌باشیم.

در یکی دو قرن اخیر هر اروپائی که برای مأموریت سیاسی یا نظامی بایران مسافرت نموده سیاحتنامه‌ای مخلوط با تاریخ ایران و بعضاً مستقلاً تاریخی برای کشور مانوشته‌اند. سفرنامه‌ها و تاریخهای مزبور اغلب بفارسی ترجمه و در دسترس عموم گذاشته شده است ولی تاریخ ایران باستان اولین و بهترین کتاب در نوع خود

می‌باشد که توسط يك ایرانی دانشمند نگارش یافته و الحق شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در تنظیم و تألیف آن زحمت طاقت‌فرسایی را متحمل شده است. مرحوم پیرنیا در تألیف مزبور روی کلیه روایات و تواریخ قدیم ایرانی خط بطلان کشیده و آنچه در قوه داشته موادی از منابع خارجی گردآوری و مدون نموده است. تاریخ ایران را به پیروی از غربیان تاریخ اقوام ماد و پارس و پارت دانسته و درباره سایر اقوام فلات ایران باختصار و با تکیاء منابع غربی و آنهم تا حدی که به تاریخ اقوام سه‌گانه مزبور بستگی داشته مطالبی آورده‌اند. در سنگلاخ اصطلاحات سامی، حامی، آرامی و عیلام افتاده و شبه جزیره عربستان را کانون و منشأ نژاد سامی دانسته‌اند. مؤلف فقید چون دارای روح وطن پرستی و علاقه بایران بوده برای وقایع افسانه‌ای که اصل تاریخی ندارد توجیهات و تعبیرات گوناگون ساخته و دلسوزانه علت شکستهای ایران را در جنگهای یونان سپرهای تر که بیدی و سبکی اسلحه و... تشخیص داده‌اند. خلاصه از ایرادات هشت گانه که در مقدمه ذکر شد اقله هفت فقره شامل تاریخ ایران باستان میشود و پرواضح است که مطالب آن نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. مؤلف تاریخ ایران باستان در موقع ذکر وقایع، برای تلفیق آنها با حقایق و تطبیق اسامی قدیم با سرزمینها و اقوام امروزی زحمت زیادی را بر خود هموار نموده برای توجیه و تأویل اشتباهات و بی‌اطلاعی مورخین قدیم تلاشهای عجیب و غریبی نموده‌اند. مثلاً به نقل از هرودوت در صفحات ۱۵۰۵ و ۱۵۰۶ آورده‌اند:

« در آسیا جلگه‌ای هست که از هر طرف کوه‌هایی آنرا احاطه دارد و زنجیره‌های کوه پنج تنگه بوجود آورده جلگه مزبور وقتی متعلق به خوارزمی‌ها بود این جلگه در حدود اراضی خود خوارزمی‌ها، گرگانی‌ها، زرنگیها (سیستانیها) و ثامانیها واقع است. ولی از وقتی پارسیها آنرا تصرف کرده‌اند متعلق به شاه است، از کوهی که این جلگه را احاطه دارد رودی جاری است آکس نام. این رود ابتدا به پنج شعبه تقسیم

شده زمینهای مردمان مذکور را آبیاری میکرد و هر شعبه از تنگی میگذشت ولی از وقتی این مردمان باطاعت پارسها درآمدند تغییری حاصل شده معبرهای تنگ را شاه فرمود به بندند و در هر يك دربندی بسازند از این جهت آب رودخانه که مخرج نداشت تمام جلگه را فرا گرفته آن را مبدل بدریاچه ای کرد بنابراین مردمانی که از این آب استفاده می کردند حالا از آن محرومند . در زمستان خدا باران برای آنها می فرستد ولی در تابستان که برای کاشتن کنجد و ارزن محتاج آبند با زنان خودشان بیارس میروند تا در ب قصر گریه کنند و از شاه آب بخواهند شاه در این موقع حکم میکند که دربند را باز کنند و آب بدهند (۱)... من میدانم که شاه علاوه بر مالیات پولی زیاد برای آب میگیرد.»

اینک اظهار نظر مؤلف ایران باستان:

«راجع به این روایت هرودوت باید گفت که از حیث توصیف جغرافیائی غریب بنظر می آید زیرا جلگه ای که از خوارزم تا سیستان ممتد و اطراف آنرا از هر طرف کوههایی احاطه کرده باشد و رودی باین جلگه وارد شده بخارج از آن بغیر از پنج تنگه راهی نداشته باشد در شرق ایران نیست ، گمان می رود مرغاب مورد نظر هرودوت بوده ولی بواسطه عدم آشنائی با جغرافیای مشرق ایران آنرا چنین توصیف کرده . ممکن است حدس خواننده بطرف اترك برود ولی این رود از حدود

۱ - اگر فرض شود که مثلاً خوارزمیها در اول تابستان با زنان خود بسوی پارس حرکت کرده و بمحض ورود هم شاه فرمان باز کردن دربند را میداده و آنها هم بلافاصله مراجعت نمیکرده اند شاکیان بزحمت در اواسط پائیز بمحل خود میرسیده اند! مگر آنکه فرض وجود تلگراف یا بی سیم شود.

سیستان خیلی دور است (مثل اینکه مرغاب خیلی نزدیک است مخصوصاً به خوارزم!!) اما مرغاب فی الواقع از جلگه عبور میکند و به مردمانیکه هردوت ذکر کرده بجز گرگانی ها نزدیک است [؟] و از اراضی آنها میگذرد. بهر حال از نوشته های هردوت چنین استنباط میشود که شاهان هخامنشی سدهائی روی رود مزبور بسته بودند تا اراضی مجاور را آبیاری کنند و در اذای آن حقا به می گرفتند..»

بطوریکه ملاحظه می شود با تمام غرابتی که روایت دارد، مؤلف محترم در اصالت آن کوچکترین تردیدی بخود راه نداده و سعی نموده اند بهر نحو شده آن را تعبیر و تطبیق با مشرق ایران بنمایند ولی واضح است که با چند خروار سریش این جلگه و رودخانه در روی کاغذ نیز به مرغاب نخواهد چسبید. حقیقت آنکه اولاً اسامی خاص مورد استعمال هردوت از قبیل درنگیا و هیرکانیا غیر از زرنک یا سیستان و همچنین گرگان فعلی است که در آینده از آن بحث خواهد شد. ثانیاً پدر تاریخ بقدری رطب و یابس بهم بافته که تاریخ نویسی مجبور نیست آنها را درست قبول نماید. البته این نمونه کوچکی بود از محتویات تاریخ ایران باستان و الا از این قبیل تعبیّرات و توجیّهات مخصوصاً در مورد سفر جنگی اسکندر فراوان در آن دیده می شود که به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. مع هذا تاریخ ایران باستان از لحاظ گردآوری مواد و پهلوی هم قراردادن روایات موجود یونانی و رومی منحصر بفرد بوده و درست از همین جنبه بوده که نگارنده از تاریخ مزبور استفاده شایانی نموده ام گویا اینکه در مواردی و تا آنجا که میسر بوده به منابع اصلی نیز مراجعه شده است ولی برای مقایسه روایات مختلف باستانی درباره يك واقعه هیچ کتابی بهتر از تاریخ نامبرده نبوده است.

کاش مؤلف فقید می توانست قسمتهای دیگر تاریخ ایران را نیز بهمین شیوه جمع آوری نموده و راه تجسس و مذاقه تاریخی را برای پژوهندگان آسان سازد.

بطوریکه اشاره شد با عقاید و نحوه قضاوت‌های تاریخی مؤلف مرحوم موافق
نیستم. ولی در مقابل آنهمه زحمت و تدوین و ترکیب و تطبیق آنهمه روایات و
بخصوص روح میهن پرستی که از خلال سطور آن نمایان است خود را ناگزیر از
ادای احترام می‌بینم. اگرچه تاریخ ایران باستان تاریخ حقیقی ایران نیست ولی تدوین آن
در نوع خود لازم بوده و فقید سعید با تألیف آن حق بزرگی بگردن ایرانیان دارد.

سفر جنگی اسکندر

۱- مورخین اسکندر

منظور از ذکر مورخین اسکندر انتقاد ورد کردن مورخین مزبور نیست چه این کار مطالعاتی عمیق‌تر و مجالی بیشتر می‌خواهد و این مختصر را گنجایش آنقدر موشکافی و تفصیل نیست. مقصود آنست که حدود زمانی نوشتن اسکندر نامه‌ها معلوم شود و الا بحث در اینکه آیا این کتب قدیمی تا چه حد اصیل و کیفیت پیدایش آنها و اینکه قدیمی‌ترین نسخه که از آنها بدست آمده در کجا و چگونه بوده است خود قابل توجه و شایان رسیدگی است و ممکن است موضوع کتابی مفصل قرار گیرد (۱) مورخین قدیم که شرح سفر جنگی اسکندر را نوشته‌اند عبارتند از:

۱- دیودور سیسیلی - این مورخ در قرن اول قبل از میلاد می‌زیسته و

۱- قدیم‌ترین سند جعل و تزویر در کتاب: «بطلمیوس سوم فرمان داد هر کتاب که به اسکندریه وارد شود بایستی در کتابخانه گذاشته شده از آن نسخه‌ئی تهیه شود و سپس اصل را در کتابخانه نگهداشته و نسخه را به صاحبش برگردانند... شهوت جمع‌آوری کتاب‌های کهنه چنان بین اشراف همگانی شد که عده‌ای در رنگ کردن و کهنه کردن نسخه‌های جدید استادان ماهر می‌شدند...» ص ۱۹۵ ک ۳ ج ۲ ت

قدیمترین مورخی است که آثاری درباره اسکندر به او منسوبست از ۴۰ کتاب او ۲۱ کتاب موجود و چنانچه کتابهای او بدون دستبردگی و تحریف بما رسیده باشد این مورخ سه قرن بعد از اسکندر می زیسته و قاعدتاً نوشته جات او که نزدیکترین مورخ به اسکندر است باید مورد توجه خاص باشد.

۲ - کنت کورث - (کوینتوس کورنیوس روفوس) در قرن اول میلادی زندگی کرده و تاریخ اسکندر او مربوط به زمان امپراطور روم کلودیوس اول است (۴۱-۵۴ میلادی) و بنا بر این در حدود چهار قرن بعد از اسکندر تاریخ خود را نوشته. کتابهای اول و دوم و آخر کتاب پنجم و ابتدای کتاب ششم او گم شده و بعداً دیگران خواسته اند آن را تکمیل کنند. کنت کورث فریفته کارهای اسکندر بوده است (۱)

۳ - پلوتارک (پلوتارخ) - بین ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی می زیسته و شرح حال اسکندر را ضمن کتاب زندگانی مردان نامی آورده و لذا در حدود چهار الی چهار قرن و نیم بعد از اسکندر تاریخ خود را نوشته است پلوتارک را یکی از درست نویس ترین مورخان بحساب آورده اند (۲) و لذا لازم است شمه ای از اظهار نظر دانشمند فیلسوف ویل دورانت را درباره او باختصار نقل کنیم:

«... قصد نداشت که صرفاً تاریخ و یا حتی شرح حال بنویسد بلکه می خواست بوسیله مثالهای تاریخی بمردم درس فضیلت و قهرمانی بدهد و هیچگاه برای اینکه دامستانش را به یک نتیجه اخلاقی برساند کمترین فرصت را از دست نمی دهد... پلوتارک در زندگانی اسکندر صریحاً اعلام میدارد که به خصلت بیشتر علاقمند است تا بتاریخ... مسلماً نباید توقع داشت که وجدان و دقت مورخی شایسته را داشته باشد اشتباه در مورد نامها، جاها و تاریخ وقایع در نوشته هایش بسیار است در این باره تا آنجا که بتوانیم قضاوت کنیم وقایع را بد می فهمد حتی از

۱- ص ۱۲۳۳ تا ۱

۲- ص ۱۲۵۶ تا ۱

انجام وظایف اصلی شرح حال نویس هم بر نمی آید». (۱)

۴ - ژوستن - اسم او درست معلوم نیست و تقریباً بین ۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی یعنی ۵ قرن بعد از اسکندر می زیسته این مورخ کتابهای تروک پمپه مورخ را خلاصه کرده و چون تألیفات مزبور مفقوده است این خلاصه جای آن را گرفته است. ناگفته نماند که ژوستن متهم است که کتابهای تروک پمپه را پس از خلاصه کردن از بین برده است راجع به زمان حیات او هم بعضی تا قرن چهارم میلادی پائین آمده اند یعنی در زمان زندگانی او دو قرن اختلاف است!!

۵ - آریان - از بین اشخاصیکه تاریخ اسکندر را نوشته اند آریان ستایش مخصوصی نسبت به اسکندر دارد (۲). آریان در حدود سال ۱۳۰ میلادی قنسول روم در ایالت کاپادوکیه در آسیای صغیر بوده و با آلانها که از طرف قفقاز و گرجستان آمده بودند جنگ کرده و آنها را شکست داده است (۳)

آریان تا سال ۱۸۰ میلادی زنده بوده و اکثر نوشته های او مفقود شده است و افتخار می کند که از ستایشگران اسکندر است و گمان دارد که از طرف خدایان به او الهام شده تا تاریخ این پادشاه را بنویسد و بطوریکه ملاحظه میشود در حدود پنج قرن بعد از اسکندر می زیسته است.

آریان کتابی بنام پریپلوس Priplus یا دریانوردی دور دریای سیاه دارد و این کتاب می رساند که او بدریای سیاه آشنائی داشته و مخصوصاً آشنائی او به دریای سیاه و صفحات مجاور آن در موضوع بحث ما قابل توجه است.

۶ - استرابون - در پنت بدینا آمده از ۴۰ قبل تا ۴۰ بعد از میلاد زمان او را حمل می زنند استرابون جزو جغرافی دانهاست او در کتابهای مربوط به آسیا، آسیا

۱ - ص ۶۰ ك ۳ ج ۳ ت ت

۲ - پولی بن ص ۱۳۶۴ ت ا ب

۳ - ص ۲۴۹ ت ا ب

را دو قسمت کرده آسیا تا کوه‌های توروس ترواد (در آسیای صغیر) و ماورای کوه‌های مزبور شامل هند و ایران ، بابل ، آشور ، بین‌النهرین ، فنیقیه ، فلسطین ، عربستان و غیره . کتابهای او یگانه تصنیفی است که درجه علم مردم آن زمان را به احوال زمین میرساند (البته بهتر بود بگوئیم درجه جهل مردم آن زمان را می‌رساند) و بخصوص از لحاظ مآشایان توجه است که تقریباً پس از چهار قرن که از سفر جنگی اسکندر گذشته هنوز اطلاعات مردم یونان و رم از داخله ایران و ممالک شرقی آن در حدود صفر و چیزی نزدیک به افسانه بوده است.

اگر خیلی خوش‌بین باشیم و کتابهای دیودور سیسیلی و سایرین را مصون از جعل و تزویر و اصلی بدانیم ملاحظه می‌شود قدیم‌ترین مورخی که راجع به الکساندر چیزی نوشته سه قرن بعد از اسکندر بوده است آیا این خلاء سیصد ساله را به چه چیز حمل توان کرد؟

تازه می‌بینیم که در قرون بعد شخصی بنام کالیستن دروغی Pseudo-Callistenes کارنامه جعلی برای الکساندر نوشته و آن را به کالیستن مورخ الکساندر که می‌گویند همه‌جا همراه الکساندر بوده و جزئیات حوادث را یاد داشت می‌کرده نسبت داده است و بهمین علت هم به کالیستن دروغین مشهور شده است . کریستین سن در کتاب کیانیان صفحه ۲۱۱ می‌نویسد:

« این رمان در قرن هفتم میلادی به پهلوی نقل شد ... و ایرانیان از روی این ترجمه شرحی مخلوط به افسانه از آخرین ایام سقوط سلسله هخامنشیان را ملاحظه کردند... »

بعدها این رمان در قرون وسطی شهرت پیدا نمود و در قرن ۱۲ و ۱۳ شاعرانسی آن را بنظم درآوردند (۱) آیا چه موضوعی باعث شده که قرن‌ها بعد از الکساندر کالیستن دروغی کارنامه جعلی درست کند آیا چه عواملی باعث شده که ایرانیان تا قرن هفتم میلادی یعنی بعد از یک هزار سال از آخرین ایام سقوط هخامنشیان بی‌اطلاع

باشند و تازه از روی رمان کالیستن دروغین شرحی مخلوط به افسافه در آن ایام بدست آورند . این مسائل و مشکلاتی است که در فصول آینده پاسخ آن داده خواهد شد.

۲- افسانه‌ها

داستان اسکندر از روز تولد تا هنگام مرگ بطوری در افسانه‌ها ، معجزه‌ها و حوادث قهرمانی پیچیده شده که مطالعه آن، کتابهای رموز حمزه ، حسین کرد و امیر ارسلان را بدهن متبادرمی کند . تنها رجحانی که قصه اسکندر بر کتابهای مزبور دارد در کیفیت نویسنده‌گی و انشاء آنست چه نویسندگان غربی بقدری محاورات و صحنه‌های وقایع فرعی را دقیق شرح و ترسیم کرده‌اند که در بادی نظر افسانه‌حقیقت جلوه‌می‌کند . در حالیکه اگر افسانه‌ها معجزات و اتفاقات عجیب را از اصل داستان کسر کنیم رشته وقایع بطوری از هم گسیخته می‌شود که قابل رفونیست و بعلاوه چیز مختصری از آن باقی می‌ماند.

لشگر کشی در صحاری سوزان و بی آب و ریگهای روان لیبی و مصر جز اینکه «ابری پدید آمده و آفتاب را بپوشاند و پس از آن بارانی بیارد و مقدونی‌ها را سیراب کند» یا اینکه «دسته‌ای از کلاغها راهنمایی قشون را بعهده بگیرند» یا بقول آریان «دومار رهبری را عهده دار شوند» به نحوه دیگری امکان پذیر نیست (۱) در جنگ سابوسها درهند چون شمشیر آنها زهر آلود بود تمام زخمیهای مقدونی فوراً می‌مردند جز اسکندر که در این گیرودار سالم می‌ماند! (۲) و در همین زمینه «اسکندر در خواب دید که ماری گیاهی در دهان داشت و به او گفت که این گیاه علاج زهر است در جستجوی گیاه شده آنرا یافتند و همینکه این گیاه را روی زخم بطلمیوس گذاشتند درد ساکت و جراحت التیام یافت» (۳)

۱ - ص ۱۳۵۴ ت اب

۲ - ص ۱۸۴۴ ت اب روایت کنت کورث

۳ - روایت دیودور ص ۱۸۴۵ ت اب

از این قبیل وقایع غریبه و معجزات گذشته داستانهای قهرمانی است که شخص اسکندر را در ردیف حسین کرد یا پارتیایانها (۱) قرار میدهد. شهر صور مدت هفت ماه در محاصره نیروی اسکندر بود بالاخره :

«اسکندر دو روز به سپاهیان خود استراحت داده روز سوم حکم یورش عمومی به بحریه و قشون خود داد. ماشینهای جنگی از هر طرف بکار افتاد و در این حمله خود اسکندر از برجی چوبین که ساخته بودند بوسیله پل معلق بدیوار شهر برآمد از آنجا با صوریهاییکه دیوار را محافظت می کردند جنگ کرده وعدهای را بانیزه و شمشیر کشته برخی را با سپر تنه زده پائین انداخت چون اسلحه او درخشان و خود او هم علائم پادشاهی داشت و از يك بلندی فرمان میداد صوریها ایستگاه او را هدف تگرك تیر قرار دادند ولی از خوشبختی او هیچکدام از تیرها اصابت نکرد (۲)»

از نبردی در هند :

«اسکندر نردبان را از دست سربازی گرفته بدیور چسباند سپر را روی سر خود گرفته از نردبان بالا رفت و روی سنگر قرار گرفت. در این حال او تکیه به سپر خود داده مدافعین را از سنگر پائین افکند و برخی را با شمشیر زد ... چون اسکندر بواسطه درخشندگی اسلحه و شجاعتی که بروز داد جالب توجه بود هندیها تیرهای زیادی بر او باریدند. در این وقت اسکندر دید که باید بر سنگر قرار گرفته خود را هدف تیرها قرار دهد یا از سنگر به درون قلعه بجهد اوشق آخری را اختیار کرد زیرا پنداشت که شاید اینکار دشمنانش را مرعوب

۱ - قهرمان رمانهای میشل زواکو

۲ - ص ۱۳۴۰ ت اب

سازد (۱۱) بعد که درون قلعه واقع شد چند نفر هندی حمله کرده اسکندر عده‌ای را با شمشیر دفع کرد و دو نفر را با سنگ، هندیها چون دیگر جرات نکردند نزدیک شوند او را تیرباران کردند در این حال ... عده‌ای بدرون قلعه بسته به کمک او رسیدند بصورت آبره‌آس تیرهایی آمد و افتاد. تیر دیگری جوشن اسکندر را درید و به بالای سینه او فرو نشست و هوا و خون از زخم فوران نمود ولی اسکندر از پا در نیامد ولی چون خون زیادی از او رفت ضعیف گشته روی سپرش افتاد در این حال په‌سست جلو او ایستاد و با سپری که اسکندر از معبد می‌نرو درتروا برداشته بود و او را حامی خود می‌دانست او را پوشیده (۱۱) و لئوناتوس از طرف دیگر او دفاع میکرد این دو نفر مجروح شده بودند و اسکندر در حال نزع بود که .. ۱۱ (۱) «

ذکر این مختصر برای نمونه است و الا ما جهات افسانه‌ای داستان اسکندر را (که اتفاقاً خیلی زیاد است) بکلی از نظر دور داشته‌ایم . حکایت نهنک یا حیوان عجیب الخلقه‌ای که راه دریائی را نشان داد یا اینکه نان را می‌شکستند خون می‌شد داستان میشی که بره‌ای زائید که بر سر کلاهی داشت مانند تیار پارسی و در دو طرف تیار اعضاء تناسلی مردوزن دیده می‌شد (۲) و از این قبیل لطائف سراسر داستان را پر نموده است و برای ما مجال ورود در این مباحث و انتقاد از این مطالب نیست و همین چند نمونه کافی است که نحوه افسانه سازی و خیال بافی را نمایان سازد. وجود این قصه‌ها به پژوهنده حق می‌دهد که بسایر قسمت‌ها نیز بانظر شك و تردید بنگرد و فریفته

۱ - آریان ص ۱۸۲۵ ت اب

۲ - پلوتارک ص ۱۷۶۵ ت اب

توصیفهای شاعرانه و نکته پردازیهای نویسندگان نگردد و آنها را نیز زائیده فکر افسانه سرایان بداند .

۳- دروغهای شاخدار (۱)

اسکندر سفر جنگی خود را باسی هزار سرباز پیاده و در حدود پنجهزار سوار آغاز کرد و چون از پشت سر خود اطمینان نداشت انتی پاتر را بادوازده هزار سرباز در مقدونیه برای مقابله با یونانیان باقی گذاشت (۲) وضع سپاه اسکندر بشرح زیر تعریف شده :

«پیاده نظام ترکیب یافته بود از ۱۲ هزار نفر مقدونی، هفت هزار نفر متحدین مقدونی و پنجهزار نفر سپاهی اجیر تمام این عده را پارمین فرمان میداد . باین سپاهی پنجهزار نفر از اهالی ادریز، تری بال، ایلیری و هزار تیرانداز از آگریانیان علاوه شده بود بنابراین عده تمام پیاده نظام به سی هزار نفر میرسید سوار نظام مرکب بود از ۱۵۰۰ سوار تحت فرماندهی فیلو- تاس پسر پارمین و ۱۵۰۰ نفر از تسالی در تحت امر کالاس پسر هارپالوس و ششصد نفر یونانی در تحت فرماندهی اریگوس و نهصد نفر تراکی و په اونیانی در تحت امر کاساندر بنابراین عده سوار به ۴۵۰۰ نفر میرسید» (۳)

در طول سفر جنگی چند دفعه از مقدونیه دسته های امدادی کوچک برای اسکندر رسید ولی در عوض مرتباً از این قشون در نواحی فتح شده ساخلو گذاشته میشود! و در باختر تسالیانیکه جزو ارتش بودند مرخص میشوند (۴) .

۱ - عنوان شایسته تری برای این فصل نیافتیم

۲ - ص ۱۲۰ - لک ۲ ج ۳ ت

۳ - دیودور - آریان - کنت کورث ص ۱۲۴۷ ت اب ۴ - ص ۱۸۰۹ ت اب

بدیهی است چنین سپاه کوچکی (که تازه برای کشوری به وسعت مقدونیه زیاد است) اگر بطریق عادی طی جنگهای مختلف تلفات بدهد بزودی تحلیل رفته و نابود می‌شود. لذا حتماً برای افراد آن باید نیروی خارق العاده و مافوق تصوری قائل شد تا حساب جنگها و وقایع مختلف در طول خط سیر درست بیاید. همانطور که قبلاً اشاره شده برای بحث در کلیه ریزه کاریها و جزئیات فرصتی نیست و بمصداق مشت نمونه خروار است یکی دوتا از شیرینکاریهای این ارتش شکست ناپذیر را شرح میدهیم :

۱ - جنگ گرانیک - این جنگ اولین برخورد اسکندر با سپاهیان ایران است که بنا به اظهار کلیه مورخین در کنار رود گرانیک در آسیای صغیر بوقوع پیوسته است. بین قشون ایران و اسکندر رودخانه گرانیک که آب آن جریانی تند و عمیقی زیاد دارد فاصله بود. عده قشون ایران را ۱۰ الی ۲۰ هزار سوار و ۲۰ تا ۱۰۰ هزار پیاده به تفاوت نوشته اند که در ساحل آرایش جنگی گرفته بودند .

« بیشتر سرداران اسکندر به این عقیده بودند که گذشتن از چنین رود عمیقی که آب آن جریانی تند دارد و مجرای آن دیوارهای بلند با بودن هزاران پیاده و سوار دشمن در ساحل راست آن کاری است بس خطرناک »

اسکندر بدون توجه به عقیده مشاوران خود بمحض رسیدن بکنار رودخانه دستور عبور و شروع حمله رامیدهد و ایرانی ها باتیروزو بین از آنها استقبال می کنند. « چون عبور از گرانیک شروع شد اسکندر چابکسواران را باپشونها فرستاد تا گدار را امتحان کنند .. در ساحل رود تصادم فریقین روی داد طرفی میخواست به ساحل برسد و طرفی از آن دفاع میکرد . پارسها تیروز و بین بکار میبردند و مقدونی ها نیزه. مقدونیها ابتدا مجبور شدند عقب بنشینند زیرا در آب و در جاهای لغزنده جنگ میکردند و پارسها در

مواقعی بلند... جدال صفوف اولیه مقدونیه با پارسیها وحشت انگیز بود با وجود شجاعت حیرت آور ، تمام مقدونیه کشته شدند بجز کسانی که بطرف اسکندر عقب نشستند ... با وجود اینکه هر دو طرف سوار بودند چنین بنظر می آمد که طرفین پیاده می جنگند .. پس از آن سوار نظام مقدونی از رود گذشته خود را با اسکندر رسانید و پارسیها بواسطه نیزه های مقدونی و فشاری که از هر طرف از سوار نظام وزوین انداز- انیکه داخل صفوف آنها شده بودند بآنها وارد می آمد عقب نشستند ... پس از آن اسکندر سوار نظام خود را از تعقیب دشمن باز داشته به پیاده نظام حمله کرد ... (۱)

از روایت دیودور سیسیلی :

«... ایرانیها دلیرانه جنگیدند سپهرداد پارسی که در شجاعت ممتاز بود با سپاهی نیرومند و چهل نفر از اقربایش به مقدونیه حمله کرد و عده زیادی از دشمن را مقتول و مجروح ساخت کسی نتوانست در مقابل این حمله مقاومت کند . سپهرداد بخود اسکندر حمله کرد و او را زخمی نمود تا کشته شد و بعد برادر او رزاسس بر اسکندر تاخت و چنان ضربتی بفرق او نواخت که کلاه خود او را برید و دستش مجروح شد رزاسس میخواست ضربتی دیگر بزند که کشته شد اقربای این دو برادر دورنمش او جمع شده بر اسکندر باران تیر بیاریدند و بعد هر گونه خطر را بهیچ شمرده بجدال پرداختند تا مگر اسکندر را بکشند ولی او از کثرت حمله کنندگان نهراسیده و با وجود

اینکه دوتیر بجوشن و کلاه خود او و سه تیر به سپر او آمد
بواسطه قوت قلب از میدان درنرفت ... »

از روایت کنت کورث :

« ... دربین قشون ایران عده‌ای یونانیان اجیر بودند ...
یونانیها حاضر شده بودند باشرایطی تسلیم شوند ولی چون
اسکندر از مقاومت آنها خشمگین شده بود امر کرد سوار
نظام از هرطرف آنها را احاطه کند و بعد جنگ سختی در
گرفت که تمام این سپاهیان بجز دو هزار نفر بھاك افتادند و
این عده بلاشرط تسلیم شدند باعث این فتح خود اسکندر
بود زیرا صفوف قشون مقدونی را موقع عبور از رود بطور
معوج بیاراست ... و در موقعیکه در تحت فشار سوار نظام
ایران مقدونیها مرعوب و مضطرب گشته در حال اخلاص و
آشوب بودند اسکندر آنها را تشجیع کرده گفت: یکباردیگر
باجرأت و جلالت حمله برید. » (۱)

منظور از نقل این نکات آنستکه خواننده در یابد که موقع نظامی و وضع
صحنه نبرد بنفع ایرانیها ترسیم شده و چنانکه دید میشود در شجاعت و پایداری نیز
چیزی کم نداشته، ولی چراشکست میخورند برای ما اهمیت ندارد نکته شایان دقت
تعداد تلفات در جنگی آنچنان سخت است که حتی خود اسکندر بقرار روایات در
قبال حمله سپهرداد خیال فرار داشته و کلیتوس مانع می شود (۲)

تعداد تلفات ایرانیان رادیودور ۱۰ هزار پیاده و دو هزار سوار و پلوتارک
درست نویس ۲۰ هزار پیاده و ۲۵ هزار سوار ذکر کرده اند و در مقابل باوجود

۱ - صفحات ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۷ ت اب

۲ - ص ۱۷۲۸ ت اب اظهارات کلیتوس

موقع دفاعی خوب و پایداری پارسیها و مقاومت سخت یونانیان اجیر تاسرحد مرگ تلفات مقدونیها را ۲۵ نفر از جنگیهای هتر ۶۰ سوار و سی پیاده یعنی جمعاً یکصد و پانزده نفر صورت داده‌اند!! (۱)

لابد مقدونیها حکم تانک را داشتند و پارسیها علیرغم آنچه مورخین مزبور از پایداری و دلاوری آنها در این جنگ نوشته‌اند کاغذی بوده‌اند. آیا اگر مسلم باشد که این ارقام دروغ و جعلی است چه اطمینانی می‌تواند برای راست بودن اصل مطلب وجود داشته باشد. آیا خواننده حق ندارد که در اصل موضوع اقل شک و تردید بنماید!

۲ - نبرد ایسوس - تعداد سپاهیان ایران را از سوار و پیاده حداکثر ۶۰۰ هزار (پلوتارک و آریان) و حداقل ۳۲۳ هزار (کنت کورث) نوشته‌اند. طبق معمول برای اینکه نتیجه جنگ بزرگ و درخشان جلوه داده شود علاوه بر غلو درباره نفرات از لحاظ تجمعات و ملل مختلفی که در این جنگ جزو سپاهیان ایران بوده‌اند شرح مفصلی داده شده است. بدیهی است که پایان جنگ بهزیمت سپاه ایران منجر می‌شود ولی :

نقل از روایت دیودور .

« ... دو سوار نظام یکدیگر حمله کردند کشتاری مهیب روی داد چون هردو طرف بیک اندازه دلیرانه می‌جنگیدند مدتی از این تصادم نتیجه‌ای بدست نیامد ... ضربتی بخطا نمی رفت زیرا سپاهیان هردو طرف تنک بهم چسبیده بودند بنابراین از هر دو طرف مردانی زیاد بخاک افتادند و همه از جلو زخم برداشتند ... اکزاترس برادر داریوش در این روز نام خود را پرافتخار کرد توضیح آنکه چون دید اسکندر با ابرام به قصد داریوش است خواست در سرنوشت برادرش شریک

باشد در رأس سوار نظام زبده خود به اسکندر حمله نمود در
جلو گرد و نه چهاراسبه داریوش جنگ کرد و بواسطه جرأت
و جسارتی که با کار آزمودگی توأم کرده بود توانست عده
زیادی از دشمن را بخاک افکند از مقدونیها عده زیادی
کشته شدند اسکندر از هر طرف محصور بود و زخمی
بران خود داشت»

ولی علیرغم شدت محاربه و تلفات زیاد ایرانیها (۱۰۰۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰۰۰ سوار) تلفات مقدونیان بقرار زیر صورت داده شده است:

روایت دیودور	۳۰۰	پیاده	۱۵۰	سوار	جمعاً	۴۵۰	نفر
» کنت کورث	۳۲	»	۱۵۰	»	»	۱۸۲	»
» ژوستین	۱۳۰	»	۱۵۰	»	»	۲۸۰	»

کاش قصه سازان ، شدت جنگها و عده تلفات رانمی نوشتند اگرچه بازهم
باور کردن آن دشوار بود لاقلاً ممکن بود برای شکستها محملی تراشید ولی با
تفصیلی که گذشت و اجماع مورخین ، دراین باره یاباید به روئینه تن بودن مقدونیان
معتقد شد یا بدروغ بودن روایات!!

۳ - جنگ اریل یا گوگامل - تعداد قشون ایران را حد اکثر ۱۰۴۰۰۰۰۰ نفر!! سوار و پیاده (آریان) و حد اقل ۲۴۵۰۰۰ نفر (کنت کورث) گزارش داده اند (۱)

«... ولی عده ارا به ها با صفوف مقدونی تصادم کرده و تلفاتی
به دشمن رسانید توضیح آنکه دستهای سربازان یاسر آنها را
قطع و پیاده ها را از کمر بدو نیم میکرد . برش این داسها چنان

سریع بود که دیو دور می گوید وقتی سرهای سپاهیان مقدونی
بزمین می افتاد چشمهای آنها باز و تغییری در وجنات آنها در
وهله اول دیده نمی شد...»

«... در این مرحله جدالی مهیب بین سوار نظام جناح راست
مقدونی با سوار نظام جناح چپ پارسی که تحت فرماندهی
داریوش بود شروع شد . نزدیک این سوار نظام مردها و
کوسی ها می جنگیدند بلندی قامت و دلاوری آنها جالب
بود...»

«.. تمامی این سپاهیان فریاد جنگی بر آورده باشند بمقدونیا
حمله کردند و از جهت فزونی عده مقدونیا را در فشار گذاردند
از طرف دیگر مازه در ابتدای جنگ با سوار نظام پارسی مقدونیا
را هدف باران تیر قرار داده و تلفات زیاد به آنها وارد آورد..
سکاها باروبنه مقدونیا را غارت کرده نزد مازه شتافتند... در
این احوال سوار نظام ایران که در اطراف داریوش بسود
مقدونیا را سخت در فشار گذارده مجبور کرد فرار کنند...»
«.. در این احوال مازه که جناح راست ایرانیان را فرمان
میداد و از فرار داریوش خبر نداشت با سوار نظام خود بجناح
چپ مقدونیا حمله کرد هر چند پارمین در رأس سوار نظام
تسالی و رفقای خود در مقابل مازه پافشرد ولی با وجود شجاعتی
که سوار نظام بسروز داد مازه مقدونیا را سخت در فشار
گذارد و کشتاری مهیب در گرفت. پارمین چون دید از عهده
مازه بر نمی آید و چیزی نمانده شکست بخورد کس نزد

اسکندر فرستاده و پیغام داد که اگر اسکندر بکمک نیاید شکست
اوحتمی است...» (۱)

اما نکته جالب توجه باز همان تلفات مقدونیهاست بشرح زیر:

تعداد تلفات	ایرانیان	مقدونیها
به روایت دیودور	۹۰۰۰۰ نفر	۵۰۰ نفر
» کنت کورث	۴۰۰۰۰ »	۳۰۰ »
» آریان	۳۰۰۰۰۰ »	۱۱۰۰ »

ذکر این گونه اغراقها و دروغ پردازیهها منحصر به قصه اسکندر نیست در
حقیقت افسانه اسکندر دنباله جنگهای خیالی ایران و یونان ترسیم شده و ظاهراً
نویسندگان اسکندر نامهها خواسته‌اند از هرودوت و امثال او عقب‌نمانند. مورخ
مزبور همین شکست ناپذیری را برای سپاهیان یونان در جنگهای بقول اومادی ذکر
نموده‌است.

تلفات ایران	تلفات یونان
در ماراتن ۶۴۰۰ نفر	۱۹۲ نفر
در ترموپیل ۲۰۰۰۰۰ »	۳۰۰ »
در پلاته ۲۶۰۰۰۰۰ »	۱۵۰ »

ممکن است تصور نمود که جعل چنین ارقامی در قرون بعد و در جهت زمینه
سازی برای قصه اسکندر صورت گرفته باشد در هر حال مطالعه این اعداد انسان را
بیاد حکایتی می‌اندازد که: «خانی دستور داد یکی از رعایایش را هزار ضربه شلاق
بزنند رعیت بیچاره در نهایت سادگی خطاب به ارباب گفت:

«خان! یا شلاق نخورده‌ای یا حساب سرت نمی‌شود» ولی نویسندگان این
داستانها علاوه بر آنکه حساب سرشان نمی‌شده (ریاضی یونانیها خیلی ضعیف بوده

به دیباچه صفحات ۲۶ و ۲۷ مراجعه شود) اغراض خاصی را نیز تعقیب نموده‌اند. هرودوت می‌گوید: «در زمان سلطنت داریوش و خشایارشا وارد شیر دراز دست یونان بیش از ۲۰ نسل گذشته متحمل بدبختی شد.» از پدر تاریخ باید سوال کرد که اگر یونانیان چنان مردمی بودند که در مقابل ۱۵۰ نفر ۲۶۰۰۰۰ نفر از قوای ایران را نابود کردند، دیگر چرا متحمل ۲۰ نسل بدبختی شده‌اند؟! مضحك‌تر از این اعداد و افسانه‌ها عمل مورخینی است که این لطائف را بنام تاریخ و با مخارج زیاد سالی چند مرتبه و هر چند وقت برنگی و تحت نامی چاپ و تحویل می‌دهند و از آنهم مضحك‌تر عمل خود ماست که بدون مطالعه و تعمق این قصه‌ها را بنام تاریخ وارد کتب درسی خود نموده و بنام مسائل مسلم تاریخی قبول می‌نماییم. بهر صورت چنانکه قبلاً اشاره شد حساب مورخین مزبور روی سرزمین یونان و مقدونیه درست بوده است چه اگر تلفات جنگها را مطابق عرف و با مبالغه کمتری ذکر می‌نمودند شخصی در سرزمینهای مزبور باقی نمی‌ماند و نمی‌توانستند به اسکندر آنهمه اعمال قهرمانی و باور نکردنی نسبت دهند جالب آنکه وقتی اسکندر بیشتر دنیای آنروز را بزم این نویسندگان می‌گیرد هنگام مراجعت از همد و وقتی به پایان زندگی کوتاه خود نزدیک می‌شود و دیگر احتیاجی به قشون نداشته است سه چهارم قشون او در صحاری سوزان و ریگ بیابان از غذای بد، حرارت آفتاب، امراض مسری و گرسنگی می‌میرند و فقط يك چهارم آنها جان سلامت می‌برند و از کلاغ، مار، ابروباران که در صحاری سوزان لیبی و مصر رهبر و یاور ارتش او بودند خبری نمی‌شود. (۱)

حقیقت آنکه مابه اظهار نظر نی‌بور چیزی نمی‌توانیم اضافه کنیم و قضاوت رابه خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم:

«نوشته‌های یونانیها راجع به جنگهای ایران و یونان بشر و افسانه گوئی

و داستانسرائی شبیه‌تر است تا تاریخ نویسی.» (۲)

۱- پلوتارک ص ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲ تاب

۲- ص ۶۷۷ تا اب

۴- بحث در تطبیق اسامی قدیم و جدید

یکی از مسائل بغرنج انطباق نام سرزمینها و اقوام باستانی است با ممالك و اقوام امروزی. باستانشناسان و مورخین جدید بر حسب مقاصد خود بكمك حدس و گمان برای نامهای کهن محلّهای یافته و آنها را به سرزمینها یا اقوامی اطلاق نموده‌اند.

چنانکه در مقدمه اشاره شد باستانشناسان و مورخینی که در جهت منافع کتاب مقدس کار کرده‌اند يك سلسله از نامهای آن کتاب را به سرزمینها و اقوامی داده‌اند که بعضی از آنها بموجب کتیبه‌ها و الواحی که از زیر خاک پیدا شده دارای نام و نشان مشخصی بوده و احتیاجی به این نامگذاری نداشته‌اند. مثلاً بومیهای سرزمینی که در گوشه شمال غربی خلیج فارس ساکن بوده‌اند کشور خود را خاتام تی یا خاپرتی (۱) می‌نامیده‌اند.

و بعدها نیز آن کشور را اتران سوسونکا یا اتران شوشونکا می‌نامیدند (۲) ولی علیرغم این نامها این سرزمین به عیلام موسوم و در تمام کتب تاریخ تحت سرفصل عیلام تاریخ آن را شرح داده‌اند. همچنین کشور سوبارتو بنام آشور یا آسور که نامی تورانی و یونانی است شناخته شده و پیداست که کلیه این نامگذاریها بر مبنای حدس و گمان و در جهت خاصی صورت گرفته و نمیتواند از لحاظ تاریخی مورد قبول واقع و مسلم تصور شود.

مورخان و جغرافی‌دانهای قدیم اروپائی تا قرن هشتم و نهم میلادی از داخله ایران و سرزمینهای شرقی آن بکلی بی اطلاع یا دارای اطلاع بسیار ناقصی بوده‌اند. در تمام نوشته‌های قدیم یونان و روم آنچه مربوط به مغرب ایران یعنی بین‌النهرین و

۱ - ص ۳۵ تاب

۲ - ص ۱۳۱ تاب

آسیای صغیر و فلسطین و شام دیده می شود از لحاظ جغرافیائی تا حدی دقیق تشریح شده ولی بمحض اینکه حدود نوشته جات از رود دجله بطرف مشرق سیر می کند اطلاعات ناقص و ناقص تر شده تا اینکه بحدود افسانه و خیال تنزل می کند.

یکی دیگر از موضوعاتی که مورخین جدید را در تطبیق اسامی دچار گمراهی نموده موضوع سفر جنگی اسکندر به مشرق و هند می باشد. چون این موضوع غیر قابل تردید تلقی شده سعی کرده اند کلیه اسامی افسانه ها را با واقع تطبیق نمایند و لذا بکلی راه خطا پیموده و جغرافیای قدیم و جدید را مشوش نموده اند. در اطراف خط سیر اسکندر بحث دقیقتری در فصل آینده شروع خواهد شد ولی شایان تذکر است که این موضوع برای مورخینی که عموماً تمایلاتی له یونان داشته اند ایجاد دردسرهای فراوان نموده و برای تأویل و توجیه اسامی، صفحات بیشماری را سیاه کرده و حتی اقدام به مسافرت هایی برای یافتن جای پای اسکندر نموده و بگمان خود در خط سیر او به مسافرت پرداخته اند ولی نتیجه تمام این مساعی تعبیرات مضحک و توجیهات ناروایی است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

بدین ترتیب اغلب نامگذاریهای جدید و انطباق نامهای قدیمی به سرزمینهای فعلی بر پایه محکمی استوار نیست. مثلاً مورخین ارمنی و راولینسن عقیده داشتند که اکباتان هرودوت همدان کنونی نیست و محل پایتخت ماد را باید در تخت سلیمان امروزی در ۲۵ فرسنگی دریاچه رضائیه بطرف جنوب شرق جستجو کرد (۱) اتفاقاً کاوشهای اخیر در این منطقه آثار باستانی چندی را نمودار ساخته که اگر چه مشکل است نامی برای آن انتخاب نمود ولی در هر حال نظر مورخین مزبور اگر صد در صد درست نباشد بی حساب هم نیست.

جغرافیای دو بل - ضمن رسیدگی به نامهای جغرافیائی و تاریخی به نامهای مشابهی در خاور و باختر بر می خوریم. وجود این نامها و جاهای همنام در شرق و غرب کار تطبیق نامهای کهن را با سرزمینهای جدید مشکل می سازد و چه بسا سهم بزرگی از پیرشانی و تاریکی وقایع تاریخ قدیم زائیده این متشابهات باشد اینک به چند نمونه

از این نامها اشاره می‌کنیم:

۱- بابل- وجود بابل در ایران ، بین النهرین و مصر حتمی است.
« علما را خلاف است که بابل در دیار کوفه است یا در دیار مغرب یا بکوه
دماوند. » (۱)

در مصر در ناحیه دلتای نیل محلی بنام بابل یا بابلیون وجود داشته است
مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف صفحه ۳۴۱ می‌نویسد قلعه‌ای که میان فسطاط بود
و اکنون به قصر الشمع موسوم است بابلیون و بقولی الیونه نام داشت. جالب است
که اروپائیان تا قرن ۱۵ میلادی مصر و ناحیه دلتای نیل را بابل می‌گفته‌اند (۲) و بقایای
دژ بابل یا بابیلون در این نواحی باقی‌است از طرفی در کتاب ترجمه مسالك والممالك
اسطخری در صفحات ۵ و ۱۱ می‌خوانیم که:

« و هیچ ملک آبادان تر و تمام تر و خوش تر از ممالك ایران شهر نیست و قطب این
اقلیم بابل بود و آن مملکت پارس است. » و یا « همه مملکت اسلام به ایران شهر باز
خوانند و آن زمین بابل است. » (۱۱)

۲- اکباتان - هرودوت می‌نویسد: کمبوجیه از مصر بطرف ایران حرکت
کرده و به محلی در شام موسوم به اگباتانا Agbatana وارد شد (۳) و از طرفی پلوتارک
در موقع ورود الکساندر به بابل از محلی بنام اکباتان در آن نزدیکی اسم می‌برد.
پیدا است که این محلها با اکباتان مورخین در داخل ایران تا چه حد قابل اشتباه
است .

۳- گرگان . گرگانج . جرجان- در شرق و جنوب شرقی دریای خزر و گئورگیا
و جئورجیا و گرجستان در غرب آن دریا در ناحیه قفقاز.
۴- نونکت در ماوراء النهر و بیت اللحم در فلسطین. (۴)

۱ - کشف الابرار ص ۲۹۴

۲ - ص ۳۴۹ سفرنامه گلاویخو

۳- ص ۵۱۷ تاب

۴- دیباچه را به بینید.

۵ - فارس در جنوب ایران و فارس در ماورای قفقاز در ناحیه ولگا.

«فاما شهر اتل و این شهر بنام رودباز خوانند کی آنجا میگذرد و بدریای خزر میریزد و این شهر اتل بس ناحیتی ندارد الا چند جایگه کی آن را فارس خوانند به حدود خزر و سریر و روس و غزیه.» (ص ۱۲ ترجمه مسالك والممالك)

۶ - کاشان در ماوراءالنهر و کاشان در ایران مرکزی

۷ - سغد و صغدیل در کنار رود کر (۱) و سغد در ماوراءالنهر قدیم در شمال

شرقی ایران

۸ - طبریه در فلسطین و طبرستان (مازندران) در ایران

۹ - غور در فلسطین و غور در مشرق افغانستان (۲)

۱۰ - سیحون و جیحون نام دورودر آمو دریا و سیر دریا در شمال شرقی ایران و

سیحان و جیحان نام دورودر آسیای صغیر و شام که بدریای روم ریزند (۳)

۱۱ - مقدونیه در اروپا و مقدونیه در مصر مسعودی مورخ مشهور که در مصر

زندگی میکرده در چند جا می گوید «مقدونیه که همان مصر است» یا «پادشاهان

مصر و مقدونیه بطلمیوس خوانده میشدند.» (ص ۳۸۵ و ۳۰۲ مروج الذهب)

۱۲ - سور و سوریه در غرب فلات ایران یعنی در عراق و شام و سورستان یا

خراسان و سیر دریا در شرق.

۱۳ - گنگ دژ در شرق و بیت المقدس که ترجمه گنگ دژ است در فلسطین (۴)

۱۴ - ماوراءالنهر یا ورارود در شمال شرقی ایران و ماوراءالنهر در فلسطین

(ماورای نهر اردن)

۱۵ - چندین شهر بنام نساء، نیکه یا نیقیه در شرق و غرب دیده شده است.

۱ - ص ۶۰ التنبيه والاشراف و ص ۱۳۷۲ تاب

۲ - ص ۴۳، ۴۸ و ۶۰ و ۶۲ مروج الذهب

۳ - ص ۴۷۷ مجمل التواریخ و ص ۶۶ مروج الذهب

۴ - ص ۳۰۳ تاب

۱۶ - چند شهر بنام تب یا طبس وجود داشته که در تاریخ قدیم معروف و مشهورند.

۱۷ - ری و ریشهر در جنوب و شمال و شمال غربی ایران وجود داشته است.

۱۸ - شام و شامات در غرب و شام و شامه در خراسان

موارد متعدد دیگری نیز می توان نام برد که بهمین اندازه بسنده می شود و پیداست که این نامها تاچه حد می تواند موضوعات تاریخی و جغرافیایی را آشفته سازد و چه بسا دستهایی که از قدیمترین ایام در کار اختلاف و تفرقه بین ملت ها در کار بوده عالماً و عامداً در این نامگذاریها دخالت داشته باشند.

اسامی کتیبه ها - اسامی کشورهایی که تابع شاهنشاهی هخامنشی بوده اند طبق کتیبه نقش رستم با نامهای امروزی آنها بزعم مورخان جدید ذیلا درج می شود (۱) ولی ناچار از تذکر مجدد هستیم که در تطبیق این نامها رعایت نظرات خاصی شده که بعضاً غیر قابل قبول و در بعضی نیز که دلایلی بر رد آنها نداریم اقلاً در قبول آن باید جانب احتیاط را مرعی داشت:

۱- ماد = ماد = آذربایجان . عراق عجم . قسمتی از کردستان

۲ - خووج یا خوژ = خوزستان یا عیلام قدیم

۳ - پرتو = پارت = خراسان و گرگان

۴ - هرای و = هرات

۵ - باختریش = باختر = بلخ

۶ - خوارزمیش = خوارزم = خیوه

۷ - زرنك = سیستان

۸ - هرخوتیش = رخج = افغانستان جنوبی تا قندهار

۹ - ثت گوش = ساناگید هرودوت - افغانستان مرکزی تا سند

۱۰ - گندار = بعضی صفحه‌ای در شمال شرقی کابل - بعضی کابل و پیشاور کنونی

۱۱ - هندوسش = سند

۱۲ - سكهوم ورك = اقوام حوالی سیحون

۱۳ - سكه تیگر خئودا = »

۱۴ - بابیروش = بابل

۱۵ - آثورا = آشور

۱۶ - آربای = عربستان بادیه‌های بین بین النهرین و شامات

۱۷ - مودرایا = مصر

۱۸ - كتپ توك = کاپادوکیه

۱۹ - سپرد = لیدیه سارد

۲۰ - یئون = یونانیان آسیای صغیر

۲۱ - سکودر = مقدونیه

۲۲ - یئوناتك برا = یونانیان سپردار = تراکیه

۲۳ - پوتی‌یه یا پون‌تیه = (بعضی سومالی)

۲۴ - کوشیا = حبشستان

۲۵ - مکیا یا مچیا = بعضی مکران - بعضی طرابلس غرب و برقه

۲۶ - کرخا یا کرکا - بعضی گرجستان بعضی کاریه - بنظر مؤلف ایران

باستان‌طی دو صفحه شرح و تفصیل قرطاجنه در اسپانیا که رد کردن آن احتیاج به اقامه دلیل ندارد.

۲۷ - پارس که باید به اسامی بالا اضافه شود و در بعضی از کتیبه‌ها در ردیف

اول اسم برده شده است.

قبل از توضیح در اطراف اسامی بالا باید یاد آور شویم که اطمینان چندانی

به صحت تلفظ این اسامی نیست و همچنین به تطبیق اسامی بنحویکه ذکر شد ایرادات

بیشماری وارد است که اهم آنها بقرار زیر است:

۱- برای نواحی مختلف افغانستان و سیستان امروزی ۶ اسم فرض شده بدینقرار:

۱- هرای و - هرات ۲- باختیش - بلخ ۳- هر خوتیش ر خج و افغانستان جنوبی

۴- ثت گوش افغانستان مرکزی تاسند ۵- گندار- کابل و پیشاور ۶- زرنگ - سیستان .

و در عوض ابالات مهمی چون گرگان ، کرمان ، سوریه ، فنیقیه و و و و نام برده نشده است و اگر ایراد شود که چرا نام گرگان، سوریه ، یافنیقیه و غیره جزو اسامی کتیبه نیست جواب می دهند که سوریه و فنیقیه جزو ساتراپی بابل بوده است و لسی معلوم نیست که چگونه این ولایات با وجود صحراری و بیانهای وسیع در وسط آنها (که بقرار ردیف ۱۶ جدول اسامی يك ساتراپی نیز در وسط آنها فرض شده) (۱) يك ساتراپی شده ولی نواحی مختلف افغانستان با آن همه بهم پیوستگی ۶ ساتراپی؟! حقیقت آنکه برای این اسم گذاریها هدف خاصی وجود داشته است.

بطوریکه در جدول اسامی دیده می شود نام هر خوتیش بار خج ، افغانستان جنوبی تا قندهار و گندار را برای شمال شرقی کابل و بعضی برای کابل و پیشاور کنونی تخصیص داده اند در مورد این نام گذاری اگر نظر خاصی تعقیب نمی شد چنانچه گندار فقط برای قندهار در نظر گرفته می شد اقلا از لحاظ شباهت اسمی شایسته تر بود . همچنین برای پوتیه یا پون تیه (ردیف ۲۳ اسامی) معلوم نیست چرا کشور پونت را انتخاب نکرده و سرزمین سومالی را احتمال داده اند!!

تطبیق ماد با آذربایجان و عراق عجم و قسمتی از کردستان نیز بنظر ما درست نیست و ماد کوچکتر از آنچه تصور شده باید باشد.

در انطباق اسامی از استانهای بزرگی چون کرمان ، بلوچستان ، مکران، گرگان سوریه ، فنیقیه ، مازندران، گیلان و سرزمینهای واقع در قفقاز صر فتنظر شده که بلاشك اشتباه و باید پاره از اسامی کتیبه به نواحی مزبور متعلق باشد .

در تطبیق سعی کرده اند که خط سیر فرضی اسکندر و اسامی افسانه ای

حتی المقدور با اسامی کتیبه‌ای و حقایق منطبق شود در صورتیکه زمینه افسانه‌اسکندر کتب هرودوت و کزنفون و امثال آنها می‌باشد که این کتابها از لحاظ جغرافیای داخله ایران بکلی فاقد ارزش می‌باشند و تطبیق اسامی این کتابها نیز با حقیقت خالی از غرض صورت نگرفته است.

۲ - مصر - در نامهای کتیبه مودرایا را مصر دانسته‌اند در صورتیکه خود مصریان مملکت خود را کی مست (۱) ، شم یا قبط می‌نامیده‌اند.

در نوشته‌ای که در شوش از داریوش بزرگ یافت شده می‌گوید : نقره را از مصر (مودرایا) آورده‌اند در حالیکه در مصر معادن نقره وجود ندارد . این اشکال باعث حیرت مؤلف تاریخ ایران باستان شده و برای توجیه آن گفته‌اند «نقره را از قبرس آورده‌اند و قبرس وقتی جزو مصر بوده و باینجهت کلمه مصر استعمال شده (!!) و شاید نقره‌ای بوده که از ذخایر معابد مصری برداشته‌اند!!» بدیهی است که این تفسیر خالی از اشکال نیست و در هر حال انطباق کلمه مودرایا بر مصر که کلمه اسلامی است بسیار مشکوک و نمی‌توان بطور قطع آنرا قبول نمود.

۳ - هند - اطلاق کلمه هند بر شبه قاره‌ایکه در جنوب آسیا واقع و مردمان آنجا کشور خود را بهارات یا آریاورتا می‌گویند مربوط به ازمنه قدیم نیست بلکه این نام برای ایسن سرزمین جدید است (۲) هنگام ورود مسلمانان به ناحیه بصره این ناحیه هند نامیده می‌شده است (ص ۳۴۰ التنبیه والاشراف و صفحه ۶۷۶ مروج الذهب) و در تفاسیر قرآن می‌خوانیم که قابیل هابیل را در بصره کشت و حضرت آدم وقتی آثار ناموافق در زمین دید گفت باید حادثه مهمی اتفاق افتاده باشد و چون به زمین هند رسید دید قابیل هابیل را کشته است (صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰ تفسیر ابوالفتح رازی) کلمه هند و سند بمعنی رودخانه و همچنین بمعنی سد (۳) هم آمده و دو تلفظ از يك

۱- ص ۲۵ ت اب

۲ - تقویم و تاریخ استاد بهروز و دیباچه کتاب حاضر

۳ - هندوستان = سدستان

واژه می‌باشد. بطوری که از منابع شرقی برمی‌آید تا قرون اولیه اسلامی نواحی شمالغربی خلیج فارس بنام هند علیا معروف بوده و بخصوص اهالی بصره رودخانه پهلوی بصره را رود هند می‌نامیده‌اند و مخصوصاً مسعودی و طبری تصریح مینمایند که بصره و نواحی خوزستان بنام سرزمین هند موسوم بوده است (۱) اتفاقاً در ناحیه خوزستان فعلی اسامی دهات و مناطقی چند با کلمه هندواند شروع میشود چون: هندیجان، اندیمشک، اندوه، هندورابی، اندیکان، اندیکا (۲)، و هنده و غیره.

در هر حال آنچه مسلم است در مدارك و نوشته‌جات قدیم یونانیان هر جا به کلمه هند برمیخوریم مسلماً مقصود نویسنده غیر از سرزمین بهارات یا شبه قاره هندوستان فعلی است مثلاً کز نفون می‌نویسند (به نقل از سیرو پسی صفحه ۳۰۸ ت اب) :

«سفرای هند بدربار کیا کسار آمده پرسیدند که چرا ماد می‌خواهد با آسور بجنگد کیا کسار جواب داد ما به آسوریه ا تعدی نکرده ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آسور ببینید چه می‌گوید شما پادشاه هندیها خواهید گفت که ما تعدی نکرده ایم و اگر آسوریه‌ها می‌گویند که ما تعدی کرده ایم ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد .»

از خبر بالا بخوبی هوید است که هند باید در نقطه‌ای باشد که در اختلافات بین آسور و ماد ذینفع بوده و بتواند بین آنها میانجیگری کرده حکم واقع شود. اگر هند نقطه‌ای در غرب فلات ایران تصور شود امکان اینکه سفرای او بین ماد و کلد و آشور رفت و آمد کرده و در امور آنجا ذینفع باشد پیدا میشود ولی اگر هند در آنطرف رودخانه سند فعلی فرض شود دخالت آن در روابط بین ماد و آشور مضحك بنظر میرسد . اینك روایت دیگر :

۱ - التنبیه والاشراف ص ۳۰۹ مروج الذهب ص ۴۲۶ طبری جلد ۳ ص ۹۰

۲ - ایندوکا نام شخصی در ۵۰۰ ق.م در حوالی شوش بوده است ص ۲۵۸ امستد

«یکی از کلدانیها گفت عهدی که بسته شد موافق منافع اکثریت است (عهد بین ارامنه و کلدانیها بواسطت کورش) ولی بعضی کلدانیها راضی نخواهند شد زیرا عادت کرده اند که از جنگ و غارت تعیش کنند اینها گاهی بخدمت پادشاه هندیها که در طلامی غلظد در می آیند و بعضی اوقات اجیر آستیاك (شاه ماد) میشوند.» (۱)

از آنجائیکه کزنفون لا اقل از جغرافیای بین النهرین و آسیای صغیر بی اطلاع نبوده و گفته اند باین نواحی سفر نموده نظر او در مورد این اخبار باید مورد توجه قرار گیرد. از روایت بالا جای شك باقی نمی ماند که اگر هند را در فاصله چند هزار کیلو متری ارمنستان و کلدانه بدانیم کلدانیها نخواهند توانست بخدمت پادشاه هندیها در آیند و این کار عملی نیست مگر آنکه هند در محلی در نزدیکی مادو ارمنستان قرار گرفته باشد و باین تفصیل ممکن خواهد بود که سفرای هند همانطور که کزنفون نوشته برای کورش در کشور آسور ولیدیه جاسوسی کنند و در اختلافات این کشورها میانجیگری نمایند. در هر حال بخوبی واضح میشود که منظور نویسندگان یونانی از هند غیر از هندوستان فعلی بوده است. ضمنا باید اضافه کرد که کلدانیهای مورد نظر کزنفون نیز غیر از کلدانیهای مشهور تاریخهای جدید است چه مورخ مزبور آنها را مجاور ارمنستان و جزو رعایای شاه ارمنستان قلمداد نموده است. (۲)

موضوع نام هندو هندی و وجود هندیهای دیگر غیر از «هندیهای حقیقی» مورد توجه مؤلفین دیگری نیز قرار گرفته است :

از صفحه ۵۱ دریا نوردی عرب در دریای هند :

«اینکه در این سده ها نویسندگان همان نام «هندیها» را چه بسابه حبشی ها و حمیریها نسبت داده اند نشان می دهد که تا چه اندازه آمد و شد میان

۱ - ص ۳۱۶ ت اب به نقل از سیرو پدی کزنفون

۲ - ص ۳۱۵ ت اب (شاید بتوان از لحاظ زبان شناسی بین کلمات کلدانه و کرد و کرها

ارتباطی یافت نویسنده)

یونانیان و رومیان با هند روبه کاهش رفته بود ... در زمان کالینوس (۲۵۳-۲۶۸ میلادی) می‌بینیم که امپراطور شورشی امیلیانوس در مصر وقتی که دستگیر شد به آماده کردن لشگری برضد هندیها میپرداخت . بار دیگر فیرموس بازرگان ثروتمند شرقی از مصر مکرر کشتی‌هائی بسوی هند می‌فرستاد دور بنظر می‌رسد که در این گزارشها غرض هندیهای حقیقی باشند. »

جالب اینستکه تراژان امپراطور معروف روم نیز پس از رسیدن بخلیج فارس یاقول مؤلف تاریخ تمدن به دریای هند خود را اسکندر ثانی پنداشته است. (۱) «تراژان در نظر داشت مسئله پارتها را یکباره و برای همیشه حل کند پس از تهیه دیدن دقیق مجدداً با سپاهیان خود براه افتاد. یکسال بعد ارمستان را گرفته و یکسال بعد از بین‌النهرین گذشته تیسفون را تسخیر کرده به اقیانوس هند رسید. این اولین و آخرین سرکرده رومی است که برابر آن دریا ایستاده است ، مردم روم جغرافی را بادنبال کردن فتحهای اومی آموختند ...» (۲)

لازم نیست که ذکرى از سرنوشت فتوحات تراژان بشود ولی از فحوای این اخبار روشن می‌شود که تصور مورخین قدیم از کشور هند غیر از مفهوم کنونی آن بوده و چه بسا اشتباهی که اروپائیان قرن پانزدهم میلادی در موقع کشف آمریکا کردند، سابقه قدیمتری نیز داشته است .

۴ - باخت - گفته‌اند که کزنفون همراه کورش كوچك تانزدیكى بابل آمده (تاکوناکسا) و بعد يك ارتش ده هزار نفری از یونانیان اجیر را از نواحی غربی ایران تا ساحل دریای سیاه و بعد به یونان رهبری نموده. بدون آنکه برای

۱ - ص ۲۴۸۴ تاب

۲ - ص ۳۳۲ ك ج ۳ ت ت

این گفته‌ها ارزش تاریخی قائل شده باشیم برای اطلاعات مورخ نامبرده در باره مغرب ایران آنروز باید ارزشی قائل شد. اینک قسمتی از نوشته‌جات او:

«... در این اوان پادشاه آشور که بر سوریه استیلا یافته بود پادشاه اعراب را با جگزار و هیرکانی رامطیع کرده بود با باکتریا می‌جنگید و می‌پنداشت اگر مادر را ضعیف کند به سہولت خواهد توانست از عہدہ مردمان اطراف این مملکت بر آید. با این مقصود اورسولانی نزد ملل تابعه و نزد کرزوس پادشاه لیدیہ، پادشاه کاپادوکیہ، مردمان دوفریگیہ. کاریہا، پافلاگونیہا، ہندیہا و کیلیکیہا فرستادہ بہ مادیہا و پارسیہا افترا زد...» (۱)

در این خبر اگر باکتریا یا باختر را چنانکہ عموم مورخان اروپائی تصور کردہ اند بلخ بدانیم جنگ پادشاه آشور با آنہا بابودن مادیہا در میان و بعد مسافت قابل قبول نیست و ہمچنان اگر ہیرکانی را چنانکہ پنداشتہ اند گرگان باشد نمیتواند مطیع پادشاه آشور شدہ باشد. مؤلف تاریخ ایران باستان کہ باکتریا را باختر و بلخ و ہیرکانی را گرگان می‌پنداشتہ در ذیل سطور این روایت نوشتہ:

«استعمال کلمہ باختر در این جا باعث حیرت است و بعضی گمان کردہ اند کہ باختر کزنفون ولایاتی بودہ کہ در قرون بعد بختیاریہا اشغال کردہ اند» ولی حدس اخیر یعنی تطبیق باکتریا با بختیاری طبیعی بنظر میرسد والا بلخ و باکتریا با ہم چسبندگی ندارد و فقط برای رفع و رجوع سفر خیالی اسکندر بہ ہند و مشرق ایران این دو کلمہ یکی تصور شدہ است تازہ بطوریکہ در فصل مخصوص خود خواهیم آورد نشانیہای مورخان اسکندر نیز در مورد باکتریا با بلخ تطبیق نمی‌کند. همانطور کہ اشارہ شد از خبر فوق استنباط میشود کہ ہیرکانی نیز بر خلاف تصور جمہور مورخان جدید گرگان نیست و سرزمین دیگری است کہ بعداً از آن بحث خواہد شد. ولی از ہمہ مهمتر ذکر نام ہندیہا بین اقوام و ملل آسیای صغیر در خبر بالا میباشد کہ حداقل نظر مارا دائر بہ اینکہ ہند مورد نظر مورخان

یونان کشوری در حدود غرب فلات ایران بوده تأیید می کند.

کز نفون کرا را از باختریها صحبت کرده می گوید:

«باختریها و کادوسیها و سکاها در قشون و مملکت آسور بوده و بعد به کوروش

پیوسته و برای تصرف قلاع آسوری به او کمک نموده اند (۱)

«بعد او (کوروش) جارچی فرستاد تاجار بزنند که اگر آسوریها و اعراب

بندگانی از مادیهها، پارسیهها، باختریها، کاریها، کیلیکیها و یونانیها بوده اند

نزد او بیاورند.» (۲) و مخصوصاً بابلیها قلعه ای در بیرون بابل برای حفاظت

بابل از ناحیه باختریها و سکاها ساخته بودند (۳)

بدیهی است که اگر باختر یا باکتر یا بلخ تصور شود از طرف مردم آن سرزمین

برای بابل خطری متصور نبوده ولی اگر باختر ناحیه بختیاری یا ناحیه دیگری در

غرب باشد همانطور که افراد سکائی از راه قفقاز به این حدود تجاوز می کردند،

مزاحمت باختریان نیز قابل قبول می شود. ضمناً هجوم مردمان سکائی که مسلماً

متوالیاً از راه قفقاز صورت می گرفته از لحاظ خط سیر و موطن آنها برای ما حائز

اهمیت است که در بحث های بعدی از آن صحبت خواهد شد.

بطور کلی از فحوای اخبار و روایات وجود باختر در قسمت های غربی ایران

و حوالی ماد و پارس استنباط میشود و پیدا است که قبول این مسئله برای اشخاصی که

حاضر نیستند ذره ای در سفر جنگی اسکندر شك کنند تاچه حد مشکل است در حالیکه

از شرحیکه نویسندگان اسکندر نامه ها داده اند و بعداً درباره آن توضیح داده خواهد

شد و از مجموع سایر روایات برای خواننده آشکار میشود که قدر مسلم باختر یا

باکتر یا ناحیه بلخ امروزی نیست و مسلماً آنرا باید در قسمت های غربی فلات ایران

جستجو کرد بخصوص که کلمه باختر بیشتر در ادبیات فارسی بمعنای غرب بکار رفته

۱ - ص ۳۳۳ تا ب

۲ - ص ۳۲۵ تا ب

۳ - ص ۳۳۲ تا ب

و مخصوصاً فردوسی در تمام موارد بدین معنی آورده است.

ز خاور و را بود تا باختر	بزرگی و شاهی و تاج و کمر
چو از باختر تیره شد روی مهر	بپوشید دیبای مشکین سپهر
یا همی بود تا تیره تر گشت روز	سوی باختر گشت گیتی فروز

۵ - هیرکانی - نام هیرکانی در کتیبه داریوش وجود ندارد ولی مورخان یونانی عموماً از هیرکانی بعنوان ایالتی مهم نام برده و تاریخ‌نویسان جدید آن را با گرگان فعلی تطبیق نموده و بطوریکه در جدول اسامی کتیبه دیده میشود این ناحیه را جزو پارت محسوب و ساتراپی اخیر را نیز با خراسان فعلی یکی دانسته‌اند. همانطور که در سطور گذشته اشاره شد مقصود مورخان یونانی از هیرکانی نیز غیر از گرگان فعلی می‌باشد و در این باره نیز مثل سایر موارد اگر منظور خاصی را دست اندر کار ندانیم تطبیق کنندگان براه خطا رفته‌اند چه :

«... در این وقت از هیرکانیها رسولانی نزد کورش آمد این مردم در حدود آسور سکنی دارند و سواران خوبی هستند... آسوریها از هیرکانیها استفاده کرده آنها را به کارهای پرزحمت و امیداشتند.. رسولان به کورش گفتند حاضرند برضد آسور قیام کنند... امروز هم هیرکانیان مانند مادیه و پارسیها بمشاغل مهم معین می‌شوند...» (۱)

این خبر نیز مانند نظایر آن باعث حیرت مؤلف تاریخ ایران باستان شده و تصور نموده‌اند که کزنفون اشتباه کرده است در حالیکه کزنفون لااقل به جغرافیای آسور و نواحی مجاور آن تا حدودی وارد بوده و مخصوصاً وقتی می‌نویسد که این مردم (هیرکانیها) در حدود آسور سکنی دارند و حتی تأکید می‌کند که آنها تا امروز هم در مشاغل مهمی هستند (تا عهد کورش کوچک) میرساند که آگاهی بیشتری

۱- ص ۳۲۰-۳۲۱ کتاب به نقل از سیر و پدی البته مترجم همه جا بجای هیرکانی

گرگان گذاشته است.

به احوال آنها داشته و اشتباه نکرده است و از طرفی روایات دیگری این نظر را تأیید می‌کند.

مؤلف تاریخ ایران باستان در صفحه ۲۴۵۹ ضمن اظهار نظر در مورد جغرافیای موسی خورن می‌نویسد:

«گرجستان را در دوره پارتها و ساسانیان ورژان می‌نامیدند که تقریباً همان ورکان یا گرگان است و مقصود از هیرکانی یونانی در این مورد گرگستان یا گرجستان است»

چیزی که در این اظهار نظر زائد بنظر می‌رسد عبارت «در این مورد» است و الا هیرکانی جز گرجستان جای دیگری نمی‌تواند باشد. اغلب بر می‌خوریم که هیرکانیها با آلانها (اقوام ساکن قفقاز) هم‌دست شده بر ضد بلاش شاه پارت اقداماتی می‌کنند و اما روایت دیگر از پلوتارک:

«.. سزار در این تاریخ سودای جنگ با اشکانیان را در سر می‌پخت تا پس از تسخیر هیرکانی و احاطه بدریای خزر و قتل شامخ قفقاز به تسخیر سرزمین پونت پردازد و سکاها را مغلوب نماید و از آنجا به اقوام مجاور سرزمین ژرمنی حمله برد و بعد از تسلط بر خود ژرمانی از راه گل به ایتالیا مراجعت کند و باین نحو حدود امپراطوری رم را از همه جهت بسط داده آنرا بسواحل اقیانوس عظیم محیط کره زمین برساند» (۱)

در این روایت آنچه بیش از همه جالب توجه است تجسم کره زمین برای مورخی مثل پلوتارک آنهم در قرن دوم میلادی است ولی آنچه در بحث ما شایان دقت می‌باشد آنستکه اگر رومیها برای تسلط به دریای خزر و قتل شامخ قفقاز لازم باشد ابتدا هیرکانی را تسخیر کنند این هیرکانی گرگان واقع در جنوب شرقی دریای خزر نمی‌تواند باشد و بدون تردید گرجستان یا گرگستان و به تعبیر دیگر همان گرگان واقع در ماورای ارس می‌باشد.

۶ - پارت - از قرائنی که در دست است اینطور برمی آید که پارت یا پرتو در کتیبه داریوش غیر از سرزمین خراسان است که بعضی به غلط گرگان را هم ضمیمه آن کرده اند!

مورخانی چون طبری و مسعودی اشکانیان را حکمران نواحی جبال و اصفهان و نهاوند و همدان و ماسبدان ذکر کرده اند (۱) چون مسلم است که در زمان اشکانیان حکومت فدرال با شاه انتخابی (البته از قایل معین) در ایران وجود داشته و هر ولایتی تحت امر شاه خود مختار بوده و از شاه بزرگ منتخب مجلس مهستان تمکین می نموده اند، لذا قلمرو اختصاصی شاهان پارت با اشکانی بطرف غرب ایران کشیده می شود. اخبار و روایات یونان و روم نیز مؤید این نظر است مثلاً می بینیم تراژان وقتی دو ایالت غربی ایران را در شمال بین النهرین گرفت خود را پارتیکوس یعنی فاتح پارت خواند (۲) برای اینکه گمان نشود در این خبر مقصود از پارت بطور اعم و منظور دولت پارت بوده است، اضافه می کنیم که وقتی کاسیوس سردار دیگر روم از بین النهرین به ماد حمله می کند علاوه بر عناوین ارمنیکوس و پارتیکوس عنوان مدیکوس یا فاتح ماد را هم اضافه می کند (۳) و لذا واضح است که اختیار این القاب ناظر به سرزمینهاست والا ارمنستان و ماد و غیره نیز تحت سلطه پادشاهان پارت بوده اند.

از مضامین اخبار مورخان غربی قدیم استنباط می شود که سرزمین پارت باید در محلی در حوالی ماد و ارمنستان باشد. تاریخ نویسان رومی از کشوری بنام آدیابن نام برده اند که عموماً محل آنرا با آسور یعنی شمال و شمال شرقی بین النهرین (کردستان فعلی) تطبیق کرده اند. در اخبار و روایات نوشته اند که این کشور کانون پارتها و

۱ - ص ۲۵۴۷ - ۲۵۵۰ ت اب

۲ - ص ۲۴۸۰ ت اب

۳ - ص - ۲۵۰۰ ت اب

مقبره شاهان پارت بوده است. کاراکالا امپراطور روم پس از تسخیر آدیابن مقبره شاهان پارت را ویران میکند (۱) بدیهی است که اگر کانون و منشأ پارتها بطوریکه تصور شده درخراسان باشد مقبره شاهان و قلمرو اختصاصی ایشان نیز باید در آن حدود واقع شود مثل مقبره شاهان صفویه که در اردبیل یعنی زادگاه آنها بوده است. اینکه شاهان پارت ازخراسان برخاسته و قلمرو اختصاصی و مقبره شاهان خود را در آدیابن یعنی ایالتی در مرز غربی کشور که دائماً در معرض تهاجم دشمنان است قراردادده باشند بعقل سلیم درست در نمی آید مگر آنکه کشور آدیابن و اطراف آنرا کانون و منشأ پارتها بدانیم.

از طرفی می بینیم که کتیبه های آشوری محال مغرب دریاچه رضائیه را پارثوا گفته اند و سرزمین پارتیا یا پارت تا ساحل دجله ممتد بوده است و بعلاوه زبان پهلوی که زبان پارتهاست زبان ولهجه غربی ایران است و تا قرن پنجم در مغرب و شمال غربی معمول بوده در مقابل زبان دری که لهجه شرقی بوده است. (۲)

بنظر اینجانب از مجموع قرائن و شواهد مسلم است که سرزمین پارت و اشکانیان در غرب ایران بوده است نه در شرق و شهر صد دروازه نیز که پایتخت پارتها و آن را در نزدیکی دامغان فرض نموده اند زائیده حدس و گمان مورخان غربی است و اگر واقعیتی داشته باشد باید محل آن را در غرب ایران جستجو نمود بویژه آنکه کاوشهای باستانشناسی نیز موضوع شهر هکاتوم پولیس را نزدیک دامغان تأیید نکرده است.

ملاحظه: بطوریکه ملاحظه میشود راجع به جغرافیا و تاریخ مشرق فلات ایران یکنوع افتادگی و خلأ در کتابهای مورخین قدیم یونان و روم دیده میشود و

۱- ص ۲۵۲۴ ت اب

۲- ص ۱۰۶ و ۱۰۷ تاریخ وریشه نژادی کرد رشیدیاسمی

این حاکی از عدم اطلاع کامل آنان از وضع داخلی این صفحات بوده است. چه بسا
 غریبان با پادشاهان دست نشانده‌ای در نواحی غربی ایران طرف بوده و اخبار این
 شاهان افسانه‌وار در نوشته‌جات آنها وارد شده است. نظایر این اشتباهات یابی اطلاعاتها
 در کتب نویسندگان قدیم فراوان دیده میشود. مثلاً بکار بردن کلمه ماد بجای پارس در
 کتاب هرودوت تقریباً عادی است بهر حال آنچه این نظر را تأیید می‌کند اخبار و
 روایات شرقی است که عموم مورخان شرقی مثلاً بخت النصر را عامل لهراسب (۱)
 و همچنین کوروش را دست نشانده بهمن (۲) در غرب ایران دانسته و البته اظهار نظر
 قطعی در این باب محتاج مطالعه بیشتر است. (۳)

۷- ماساژتها - چون داستانهای زیادی راجع به جنگهای کوروش و اسکندر
 با ماساژتها گفته شده و طبق معمول محل این اقوام را به ماورای سیر دریا یا سیحون
 کشانیده‌اند توضیحات ذیل بنظر ضروری می‌آید تمام مورخین قدیم متفق القولند که
 سکاها بین رودخانه تانایس (دن کنونی) و ایستر (دانوب) یعنی در جنوب روسیه
 کنونی و شمال دریای سیاه ساکن بوده‌اند و اما راجع به مساکن ماساژتها که تقریباً
 انشعاب یا تیره‌ای از اقوام سکائی بوده‌اند از زبان هرودوت می‌شنویم که :

۱ - صفحه ۴۵ آثار الباقیه : «بخت النصر که بفارسی بخت نرسی است در تعریف و
 تعریف بخت نصر شده است بخت نصر اول ۱۴۰ سال با بخت نصر خراب کننده اورشلیم فاصله
 زمانی دارد» همچنین در صفحه ۴۳۷ مجمل التواریخ «بخت نصر عامل لهراسب بوده و از
 اولاد کیوبن گودرز. یهودیان را اسیر کرد و گروهی را در اصفهان در محلی که بنام یهودیه
 است ساکن کرد و در این کار دستور از لهراسب میگرفت.»

۲ - ص ۳۰ آثار الباقیه «بیت المقدس را کوروش که عامل بهمن بر بابل بود ساخته بود
 و عمارت شام را بحال نخستین برگردانیده بود.» در صفحه ۲۹ همین کتاب نیز کوروش را
 جزو ملوک کلدانیان آورده است.

۳ - پادشاهان یونان پیش از اسکندر پادشاهان پارسی بابل خراجگذار بودند ص ۱۷۵
 تاریخ یعقوبی

«مساکن آنها در طرف شرقی ماوراء آراکس (۱) در مقابل ایس دن هاست و بعضی این مردم راسکائی میدانند گویند آراکس از رود بستر بزرگتر است برخی نیز آن را کوچکتر می دانند. در آراکس گویند جزایری هست قوت اهالی آن از ریشه درختان و در زمستان از میوه بعضی آنها ... آراکس از بین مائیانیان جاری است. رود گنبدوس که کورش آب آنرا به ۳۶۰ نهر انداخت و چهل مصب دارد از همین جاجریان می باید (این عمل کورش در موقع فتح بابل بوده و رود گنبدوس را با رود دیاله در بین النهرین تطبیق کرده اند و اله اعلم . نویسنده) ... در اینجا مردمانی هستند که قوتشان ماهی خام و لباسشان از پوست شیر ماهی است یکی از شعب آراکس در جلگه ها جاری است و بدریای کسپین (خزر) می ریزد . این دریای جدائی است که بهیچ کدام از دریاها اتصال نمی یابد ... طول آنرا کشتی های پاروئی در مدت ۱۵ و عریض ترین جای آنرا در ۸ روز می پیمایند از طرف غرب این دریا تا کوه های قفقاز که بزرگتر و بلندترین کوه است امتداد می یابد . در کوه های قفقاز مردمان زیاد سکنی دارند و قوت آنها از درختان جنگلی است و بعضی درختان برگ های عجیب دارند ... » (۲)

۱ - رود آراکس را عموم مورخان رودارس کتونی دانسته اند که از جهت تشابه لفظی نیز صحیح می باشد. ولی در موقع تطبیق اسامی این اسم گاهی به رود سیحون یا سیر دریا نیز داده شده است !! تاسرزمین ماساژتها به نواحی شرق دریای خزر کشیده شود. جالب آنست که در جائی آراکس و در محلی یا کسارت و بمناسبتی روداکسارت نویسندگان اسکندر نامه ها را با سیحون یکی فرض کرده اند که غلط محض و در جای خود به آن اشاره خواهد شد. مضحك آنست که در پارس نیز اسکندر از رود آراکس می گذرد که در آنجا نیز این اسم را بارودخانه کر امروزی تطبیق نموده اند !!

از مجموع روایات موجود چنین برمی آید که سکاها، ماساژتها یا آمازونها ، ایس دن ها و ساورماتها بین رود ابستر (دانوب) و وولگا می زیسته اند و مخصوصاً در باره آمازونها یازنانیکه پستان خود را برای سهولت در تیراندازی می بریده اند (آمازون به یونانی یعنی بی پستان) هرودوت نقل میکند که اینها بمملکت سکاها میروند و با آنها جنگ کرده و با آنها مخلوط میشوند و بالاخره آنها را مجبور میکنند که به ماورای دریای آرف (پالوس م اوتید) تجاوز کرده (یعنی به سرزمین بین دن و وولگا) و اقوام سارماتها را بوجود آورند . هرودوت زبان سارماتها را سکائی بالهجه مخصوص دانسته است. با این اطلاعات آوردن سکاها و ماساژتها به نواحی شرق دریای خزر جز توهم چیز دیگری نیست. فوستوس بیزانسی می گوید :

«ماساژتها در آنطرف کوههای قفقاز مسکن دارند و پادشاه آنها سانسان اشکانی بوده است» (۱)

اگر چه اخبار در مورد سکاها و وسعت سرزمین و تقسیمات مختلفی که از آنها کرده اند بسیار مشوش است ولی در هر حال از کلیه این اخبار نمایان است که این اقوام در قفقاز شمالی و جنوب روسیه کنونی ساکن بوده و کشاندن این اسامی به نواحی شرق دریای خزر درست نیست و این کشش نیز در جهت و برای منظور خاصی صورت گرفته است. اخبار دیگری نیز در این باره موجود است که بعداً به آن اشاره خواهد شد

۸ - پارس - دنباله بحث در اسامی و تطبیق آنها با واقع حتی به پارس یعنی سرزمین اصلی هخامنشیان نیز کشیده میشود تا جائیکه معلوم نیست حدود مشخص پارس کجا بوده است. بنوید پادشاه بابل کورش را شاه انشان دانسته و خود کورش نیز در بیانیهای که در بابل داده سه پشت خود را شاهان بزرگ و شاه انشان خوانده و از پارس ذکری ننموده است فقط از زمان داریوش است که اسم پارس و پارسی در کتیبه ها به چشم میخورد بنابند لایلی که بعداً خواهد آمد چون پارس سر

زمین مقدس بوده چه بسا کلمه پارس و اطلاق آن به سرزمین از يك ايمان مذهبی سرچشمه گرفته باشد .

تاحال کلمه آذربایجان را از آترو پاتن مشتق دانسته و حتی والی آنجا را در زمان اسکندر بهمین نام نوشته‌اند در حالیکه آتروپات (آذربد) یا آذربانها لقب شاهان پارس نیز بوده و بابک جداردشیر هم یکی از آنها بوده است . (۱) بهر حال فعلا نظر قطعی راجع باین موضوع نمی‌توان داد ولی بدون تردید صحت تطبیق اسامی جغرافیائی قدیم و جدید را باید با احتیاط تلقی نمود. برای نمایاندن درجه اطلاعات جغرافیائی قدیم حدود ایران را بطوریکه کز نفون شرح داده می‌آوریم (۲)

«اینکه مملکت کورش بهترین و بزرگترین مملکت آسیائی بوده محتاج به اقامه دلیل نیست زیرا خود منظره مملکت برای اثبات این معنی کافی است حدود مملکت چنین بود :

شرق - دریای اریتره

شمال - دریای سیاه (پونت اوکسن)

غرب - جزیره قبرس و مصر

جنوب - اتیوپی

مؤلف تاریخ ایران باستان اضافه کرده که مقصود کز نفون از اتیوپی حبشیه‌ای شرقی است که در کنار دریای عمان سکنی داشته‌اند شاید ایشان توجه نکرده‌اند که اتیوپی واحد جنوبی و دریای عمان (دریای اریتره) واحد شرقی داده‌اند و اگر فرض حبشیهائی هم در شرق در کنار دریای عمان بشود باز هم باموضوع روایت که دریای عمان را شرق و اتیوپی را جنوب دانسته درست در نمی‌آید !! نکته قابل توجه آنکه اولاریتره یا دریای سرخ را بر حسب ضرورت !! در

۱ - ص ۲۵۳۰ تاب

۲ - ص ۱۵۳۷ تاب نقل از سیر وهدی

بعضی جاها خلیج فارس و در بعضی موارد دریای عمان تصور نموده‌اند که بعقیده ما اطلاق آن به خلیج فارس مناسبتر است

بطوریکه ملاحظه میشود مشرق فلات ایران بکلی از محدوده بالا خارج است و در هر حال این خبر برای نشان دادن درجه عدم اطلاع مورخینی که نوشته‌های آنها مدارک و ماخذ تاریخی قدیم را تشکیل میدهند نمونه خوبی است (اگرچه از این نمونه‌ها بسیار است) چون در موقع تعقیب خط سیر خیالی اسکندر دوباره این بحث بشکل دیگری تجدید خواهد شد فعلا بهمین اندازه اکتفا و به این فصل خاتمه می‌دهیم.

۵- خط سیر اسکندر در داخل ایران

همانطور که طی سطور گذشته اشاره شد خط سیر اسکندر تار سیدن به بابل از لحاظ جغرافیائی تاحدی روشن و درست ترسیم شده است ولی هر قدر از رود فرات و بالاخره از دجله بطرف مشرق پیش می‌رود تشویش نامها و ابهام وضع جغرافیائی شهرها و کشورها بیشتر می‌شود. چون اسکندر نامه‌ها را در قرون بعد از اسکندر نوشته‌اند این تشویش و پریشانی نامها علامت آنست که مورخان و نویسندگان قرون بعد نیز از اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیائی داخل و شرق فلات ایران بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند. باید معلوم شود که نویسندگانیکه جزئیات محاورات اسکندر و یارانش را ضبط کرده‌اند چرا اسم بلاد و مناطق را ننوشته و به اجمال آنهم بی‌سروته بر گزار نموده‌اند. مثلا اسکندر پس از تصرف شوش در ولایت اوکسیان (۱۹) شهری را محاصره و بازحمات زیاد متصرف می‌شود در حالیکه اسم این شهر را هیچکدام از مورخان ذکر نکرده‌اند (۱) یا اینکه دیودور میگوید اسکندر

پس از چهار روز راه پیمائی از شوش به رودخانه تیگر رسید (۱) چون تیگر همان دجله است پس اسکندر رو بمغرب حرکت می نموده است و نویسندگان بعدی ملتفت نقص کار شده تیگر را پس تیگر کرده و بعداً نیز این اسم با کارون تطبیق شده است. تازه موضوع شایان دقت است که آیا از شوش برای عبور از کارون باید چهارروز راه پیمایی کرد و حداقل ۱۶ فرسنگ راه پیمود؟ در حالیکه بعضی از همین نویسندگان نوشته اند که شوش در کنار پس تیگر بوده و حتی نثارخوس دریا سالار اسکندر کشتی خود را از هند از میان رودخانه پس تیگر تا شوش پیش می راند!! . استرابون می گوید «رود خود اسب و اوله اوس و دجله بدریاچه ای وارد شده پس از آن بدریا می ریزند.» (۲)

در جای دیگر ذکر می شود که خود اسب (شاید کرخه) از حوالی شوش می گذرد . پس اسکندر پس از عبور از دجله قاعدتاً بایستی از خود اسب بگذرد در حالیکه از پس تیگر رد می شود.

آریان می نویسد : کوسیها و تپوریها در همسایگی پارسیها جنگی ترین مردمان اند (۳) مورخین جدید تپوریها را با مازندرانیها تطبیق کرده اند که تا حدی با طبرستان و طبرها شباهت اسمی دارد ولی اگر این موضوع را قبول کنیم از لحاظ همسایگی با پارس روایت آریان غلط در می آید یا بالعکس اگر روایت رادرس بدانیم تپوریها با مازندرانیها تطبیق نمی کند .

پلوتارک می گوید: (۴)

«چون اسکندر از سرزمین بابل عبور کرد مردم بی منازعه تسلیم شدند در سرزمین اکباتان از دیدن حفره ای که شعله های آتش بمانند چشمه بزرگی از آن می غلطید و می جوشید و بهوا پرتاب می شد غرق شگفتی گردید . در مجاورتش چشمه بزرگی از نفت بود که مایه حیرتش گردید. این نفت

۲ - ص ۱۵۴۶ ت اب
۴ - بند ۶۴ زندگی اسکندر

۱ - ص ۱۴۱۰ ت اب
۳ - ص ۱۹۲۵ ت اب

دریاچه بزرگی شده بود . نفت مایعی است که شباهت زیادی بقیردارد ... ساکنین محل که میخواستند چگونی را به اسکندر نشان دهند کوچه‌ای را که در بابل به سوی اقامتگاه اسکندر سرازیر می‌شد پراز نفت نمودند و سپس در دوسر کوچه مشعل را به نفت نزدیک ساختند و در اوایل تاریکی شب مشتعل نمودند شعله به سرتاسر کوچه سرایت نمود و در يك لحظه تمام محوطه را روشن ساخت . »

بطوریکه ملاحظه می‌شود خبر بالا خالی از تشویش نیست و بهیچوجه معلوم نیست که اکباتان در این خبر اکباتان یا همدان امروزی باشد و چه بسا از اکباتانی در جوار بابل صحبت شده است .

اگر بخواهیم در این جزئیات وارد شده و آنقدر موشکافی کنیم جای سالی نخواهیم یافت و صفحات زیادی باید در این راه سیاه شود اینستکه بانهایت اختصار ملاحظات مهم خط سیر اسکندر را ذکر می‌کنیم :

پرسپولیس - اسکندر شتاب داشت که خود را هرچه زودتر به پایتخت ایران در پارس برساند (کلیه مورخین) و بالاخره پس از راهپیمائیهای سریع و گذار از «در بند پارس» و عبور از رود آراکس (۱۹!) خود را به پرسپولیس رسانید. رود آراکس بارودارس تطبیق شده ولی در اینجا گفته‌اند مقصود از آن رودخانه کوردر فارس است !! (۱) اما اینکه پایتختی برای ایران در پارس فرض کرده‌اند در کتب مورخین قبلی سابقه‌ای از این پایتخت دیده نمی‌شود. نویسندگان اسکندر نامه‌ها به ذکر نام پرسپولیس یا شهر پارس اکتفا کرده‌اند قرائنی در دست است که این نام خیالی است باز اگر ممکن بود بجای پرسپولیس پاسارگاد یا پاسگرد گذاشت تا حدی خبر رفع رجوع می‌شد ولی چون اسکندر پس از تسخیر پرسپولیس عازم پاسارگاد می‌شود بنابراین این تعبیر نیز درست در نمی‌آید مورخان جدید عموماً پرسپولیس را همان تخت جمشید کنونی دانسته و در اطراف آن قلمفرسائی کرده‌اند از دلایلی که ذیلا ارائه می‌شود

بخوبی واضح میگردد که نه تنها تخت جمشید پایتخت ایران نبوده و با پرسپولیس یونانیان تطبیق نمی کند. بلکه اصولاً این محل پرستشگاه و ضمناً آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی بوده و محتملاً وقتی داریوش در بند ۱۴ کتیبه بیستون می گوید: «معابدی را که گئوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم ساختم» نظر به ساختمان و بنای تخت جمشید داشته است. اینک دلایل:

۱ - کلیه مورخین یونان پایتخت ایران را شوش نوشته و همیشه از دربار شوش سخن بمیان آورده اند و حتی تصریح شده که برای علامت تشخیص همیشه در خزانه شوش آب رودخانه ایستر (دانوب) و نیل رانگاه می داشتند (۱) تنها کزنفون برای ایران سه پایتخت قائل شده که آنهم عبارت از بابل و شوش و اکباتان بوده و نامی از پرسپولیس نبرده است.

۲ - تحقیقات باستانشناسی و کاوشها تأیید می کند که در حوالی تخت جمشید آثار شهر وجود ندارد و لذا پرسپولیس که بحکایات اسکندر نامه نویسا شهر بزرگ و پایتخت پارس و شاهنشاهی هخامنشی بوده با تخت جمشید و حوالی آن مطابقت نمی کند و راجع به خود تخت جمشید هم گذار می نویسد: (۲)

«تخت جمشید آرامگاه سلاطین خاندان داریوش گردید ابتدا چون مشغول ساختمان بودند در آن نتوانستند مسکن کنند و بعد از اینکه تمام شد بسکونت در آن علاقه نشان ندادند... بعلاوه در تخت جمشید آثاری از سکونت ممتد سلاطین پیدا نمیشود. بنظر می رسد که پایتخت داریوش زود متروک شده و پایتختهای دیگری مانند بابل و شوش و اکباتان جای آنرا گرفتند و تخت جمشید بمنزله خانه و محل مقدسی برپا مانده و هر پادشاه سالی یکبار در عید نوروز برای زیارت آرامگاه نیاکانش به آنجا می آمده ...»

بطوریکه از اخبار یونانی برمی آید شاهنشاهان هخامنشی هر وقت به پارس می آمدند طبعاً باید مبالغ زیادی خرج کنند (شاید مثل نذورات و صدقات درامکنه

مقدسه) ولذا حتی الامکان به پارس نمی رفتند چنانکه پلوتارک می نویسد (۱)
«عده ای از پادشاهان پارس نمی رفتند مثلاً اخس بواسطه خست زیاد خود
را از پارس دور میداشت و هیچگاه بدان مملکت نرفت.»

۳- وجود دخمه هاحتی در کوه مشرف بصفه تخت جمشید بهترین دلیل است که
این مکان محل اقامت شاهان نبوده است. چه کمتر کسی قبور و قصور را در يك جا
ساخته و در آن سکونت نموده است و بعلاوه خود دخمه های مزبور مقدس بودن
مکان را نیز تأیید می کند.

۴- در مورد مرك و دفن داریوش سوم کنت کورث می نویسد :
«... بعد ردای خود را (یعنی اسکندر) روی نعش انداخت و امر کرد که
با احترامات زیاد نعش شاه را حرکت داده بمقبره شاهان که در پارس بود
ببرند و در آنجا پهلوی قبور نیاکانش دفن کنند...»
از این خبر بخوبی نمایان است که از قدیم منطقه تخت جمشید و نقش رستم
بعنوان مقبره شاهان معروف بوده است.

۵- تاریخ بنای تخت جمشید از زمان داریوش بزرگ است ولی مشاهده
می شود که در بعضی از نوشته جات یونانی در موقع ذکر وقایع سلطنت کورش نیز
اسم پرسپولیس را آورده اند.

«... کورش سبارس که غلام یکنفر مادی بود ... از قید آزاد کرده با خود
به پرسپولیس آورد ...» (۲)

پس چنانچه پرسپولیزی نیز تصور شود مسلماً باتخت جمشید کنونی قابل
انطباق نیست و از طرفی :

«ساختمان در زمان داریوش شروع شده و تا زمان اردشیر اول نیز مشغول
ساختمان قسمتهای ناتمام آن بودند و بالاخره هم ساختمان آن ناتمام
مانده است» (۳)

و بدیهی است اگر این ساختمانها پایتخت و محل سکونت ممتد بود ناتمام نمی ماند .

۶- کتیبه ها مخصوصاً در تخت جمشید باخضوع و خشوع خاصی نسبت به خداوند تنظیم شده که حاکی از مقدس و مذهبی بودن محل می باشد و اصولاً در دنیای قدیم کلیه بناهای عظیمی مثل تخت جمشید را ایمانهای مذهبی بوجود آورده اند (شرح عظمت این بنا از موضوع بحث ما خارج است .)

۷- ژوستن راجع به سوختن پرسپولیس و قصور آن ذکر کرده و در قرون اخیر نیز عده ای در این باب تردید داشته اند (۱)

۸- «از زمانیکه اروپائیان پرسپولیس را از نو کشف کردند - و این کار تدریجی و در پایان سده پانزدهم میلادی آغاز گشت - ویرانه های باشکوه آن در فکر جهان غرب نماینده ایران بوده است. پس دریافتن این که یونانیان هیچگونه آگاهی روشنی از این شهر نداشتند تا آنکه اسکندر فقط برای بانجام رسانیدن ویرانی آن به پرسپولیس آمد ما را قطعاً تکان سختی میدهد . برای یونانیان آن زمان سه پایتخت پادشاهان هخامنشی بابل، همدان و شوش بود. ما نباید آنها را برای نادانی شان سرزنش کنیم. هیچ اشاره ای به پرسپولیس در سندهائیکه از بابل، فنیقیه یا مصر در دست است یافت نمی شود. برای یهودیها نیز پایتختهای پارس، بابل، اکباتان و کاخ شوشن بود.» (۲)

«... یک رشته جویهای آب زیرزمینی ساختمانهای گوناگون روی سکو را یکدیگر می پیوند و نشان میدهد که تمام این نقشه بزرگ جلوه گر فکر یک نابغه ناشناس معماری بوده است. این نقشه هرگز به اتمام نرسید و در نخستین سالهای داریوش تازه دست بکار آن شدند... و لوحه های مکشوفه نشان میدهد که ساختمان تا سال بیست و هشتم پادشاهی او ادامه دارد...» (۳)

۹- مسعودی مورخ مشهور مصر احياناً می گوید که استخر آتشکده بوده است. (۴)

۲- ص ۲۲۰ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تألیف

۳- ص ۲۳۸ همان کتاب

۱- ص ۱۴۲۸ ت اب

امستد ترجمه آقای دکتر محمد مقدم

۴- ص ۶۰۵ ج ۱ مروج الذهب

۱۰- عین این بناها در شوش بوده و خرابه‌های آن موجود است و با وجود آنکه آثار آتش سوزی شدید در آن کشف شده و کسی نیز ادعا کرده که اسکندر آن را ویران نموده است ولی بمرور ده‌ها و عدم توجه و تغییر رژیم‌های سیاسی و مذهبی رو بویرانی نهاده است چه اصولاً ساختمان‌هایی که با سنگ و آنهم با عظمتی نظیر تخت جمشید ساخته میشود چنانچه در معرض زلزله و سایر عوامل طبیعی قرار گیرد تعمیر یا دوباره سازی آن بسیار بسیار مشکل و شاید غیر ممکن باشد.

بنابداً لائل فوق و قرائن دیگری که در دست است مسلماً تخت جمشید پایتخت نبوده و همچنین با پرسپولیس تطبیق نمی‌کند بلکه مکان مقدس و مقبره شاهان بوده است لابد مستشرقین عالیقدر و باستان‌شناسان دلیر باید برای یافتن پرسپولیس مشقات تازه‌ای را متحمل شوند !!

دروازه کسپین - در بند بحر خزر :

«داریوش زنان و باروبنه و تمامی نجم‌الائی که با خود داشت بدر بند خزر (دروازه کاسپین) فرستاد و خود بالشگر کمی در همدان ماند ...» (۱)

البته برای اینکه اسکندر بسوی شرق برود باید دروازه کسپین را بطرف شرق کشاند و معلوم نیست از کجاسردره خوار رابا دروازه کسپین تطبیق کرده‌اند! در حالیکه هر کس که کوچکترین اطلاعی از جغرافی داشته باشد میدانند که دروازه کسپین از قدیمترین ایام در قفقاز بوده است .

تاسی توس و یوسف فلاویوس می‌گویند : (۲)

«سارمات‌ها و سکاکاها از در بند دریای خزر گذشته بکرمک ارمنستان با پارته‌ها طرف شدند»

بدیهی است که اگر لازم باشد اسکندر به گرگان فعلی برود لابد دروازه بحر خزر هم باید بایک نقطه در سر راه گرگان مثلاً سردره خوار تطبیق شود ولی

۱ - آریان ص ۱۴۲۹ ت اب

۲ - کتاب ۱۸ بند ۴ و سالنامه‌ها کتاب ۶ بند ۳۳ ص ۲۴۰۱ ت اب

اگر موافق آنچه از قدیم از طرف مورخان شرق و غرب نوشته شده دروازه بحر خزر بجای خود قرار گیرد (اگر چه بنظر ما اصل موضوع افسانه و خیالبافی است (۱) خط سیر اسکندر بطرف شمالغربی ایران و قفقاز منحرف می شود بخصوص که اسکندر در راه هیرکانی بوده و بطوریکه قبلاً گذشت و بعداً نیز شرح داده خواهد شد هیرکانی نویسنده گان یونانی گرگان نیست بلکه گرجستان یا گرجستان است . هیرکانی- اسکندر در راه هیرکانی در محلی که مؤلف تاریخ ایران باستان بانزدیکی دامغان تطبیق کرده برای سربازان خود نطقی ایراد می کند :

«... فقط چهار روز راه مانده دریائی که امواجش راه ما را پوشیده باشد، تنگه ها و گردنه های کیلیکیه که عبور ما را سد کند درپیش نداریم در جلو ما فقط جلگه ها و راه هایست سهل العبور...»

قضاوت با خواننده است تا معلوم شود بین گرگان فعلی و دامغان راه ها سهل العبور و تماماً جلگه است یا خیر؟!

«... اسکندر پس از پیمودن ۱۵۰ استاد یا پنج فرسخ بیک وادی که مدخل گرگان بود رسید و در آنجا اردوزد (۲)... از پای کوه رودی جاری است که موسوم به زیوبهریس (دیو دوراسم رود راستی به تس نوشته) میباشد این رود پس از طی سه استاد راه به تخته سنگی بر می خورد و از این جهت بدو شعبه متساوی تقسیم شده بعد در زمین فرو میرود پس از آن رود مسافت ۳۰۰ استاد (۱۰ فرسنگ) در زیر زمین طی کرده باز ظاهر میشود، زیرا راهش سخت است و بدین منوال میرود تا جائی که برود دیگر که موسوم به ریداژ است میریزد. اهالی می گفتند که هر چه در رود زیوبهریس قبل از فرو رفتن آن در زمین بیفکنند درجائی که رود مزبور آفتابی میشود بیرون می آید. اسکندر برای امتحان امر کرد دو گاونر را در رود مزبور

۱- راجع به منشاء داستانها و حقیقت موضوع طی فصل جداگانه بحث خواهد شد.

۲- باید توجه داشت که در همه جا بجای هیرکانی مترجم گرگان نوشته است و بهتر بود همان هیرکانی بنویسد.

انداختند و اشخاصیکه مأمور این امتحان بودند خبر دادند که دو گاو را
آب از زمین بیرون انداخت...» (۱)

«... در گرگان درختی می‌روید که شبیه بلوط است و از برگهای آن قطره-
های عسل بیرون می‌آید اهالی این قطره‌ها را جمع کرده مانند غذای
مقوی می‌خورند.» (۲)

«بعضی گمان می‌کنند که دریای پالوسم اتید (دریای آزوف در شمال دریای
سیاه) با این دریا (مقصود بحر خزر است) اتصال دارد و بهمین جهت آب
آن زیاد شور نیست از طرف شمال این دریا وسعت زیاد دارد. بعد
کنت کورث از جزر و مد دریا سخن رانده گوید بعضی جغرافیون عقیده
داشتند که این دریا دریای کسپین نیست بل دریای هند است که سواحل
هیرکانی را احاطه دارد...» (۳)

افسانه بودن این روایات احتیاجی به اقامه دلیل ندارد ولی در خبر اخیر
موضوع عقیده بعضی از جغرافیون قدیم در باره دریای خزر که «این دریای کسپین
نیست بل دریای هند است» شایان بسی توجه است و چون بعداً در این باره بحثی
پیش خواهد آمد بهتر است این نکته بذهن سپرده شود.

روایت دیگر از دیودور و کنت کورث:

«... در همسایگی هیرکانی مردمی بودند موسوم به زنان آمازون اینها در
جلگه‌ای موسوم به تمیس سیر در کنار رود ترمودن سکنی داشتند و ملکه
این مردم بنام تاپس تریس بر تمام مردمانی که از کوه‌های قفقاز تا رود فاز
منتشر بود سلطنت میکرد او خواست با اسکندر ملاقات کند... چون بمقر
اسکندر نزدیک شد... سپاه خود را در سرحد گرگان (البته هیرکانی)
گذاشته با سیصد زن تمام مسلح نزدیک اسکندر آمد... اسکندر از او

۱- کنت کورث ص ۱۶۴۱-۱۶۴۲ تاب

۳- کنت کورث ص ۱۶۴۳ تاب

۲- دیودور ص ۱۶۴۳ تاب

پرسید چه مقصود داری ملکه بی‌پروا جواب داد آمده‌ام تا از تو طفلی داشته باشم و من شایان آنم که ولیعهدی برای تو بزرایم... پس اسکندر او را سیزده روز در خیمه خود نگاه داشت و بعد ملکه بمملکت خود برگشت و اسکندر عازم پارت شد...» (۱)

درخبر بالا چون مسلم است که رود فاز رودی است در قفقاز و در حوالی باطوم

بدریای سیاه میریزد (۲) و با صراحتی که خبر راجع به قفقاز دارد چند موضوع زیر بطور یقین از آن نتیجه گرفته میشود:

۱- سرزمین آمازونها یا زنان بی‌پستان در قفقاز یا ماورای قفقاز بوده است همانطور که قبلاً نیز اخباری در این زمینه نقل شد.

۲- هیرکانی مورد نظر مورخان اسکندر در قفقاز بوده و باید آنرا همان گرجستان ماورای ارس دانست.

۳- اگر برای این داستانها حقیقتی تصور شود صحنه وقایع و اتفاقات در مغرب فلات ایران و بالاخص در قفقاز است نه در گرگان و شرق فلات ایران.

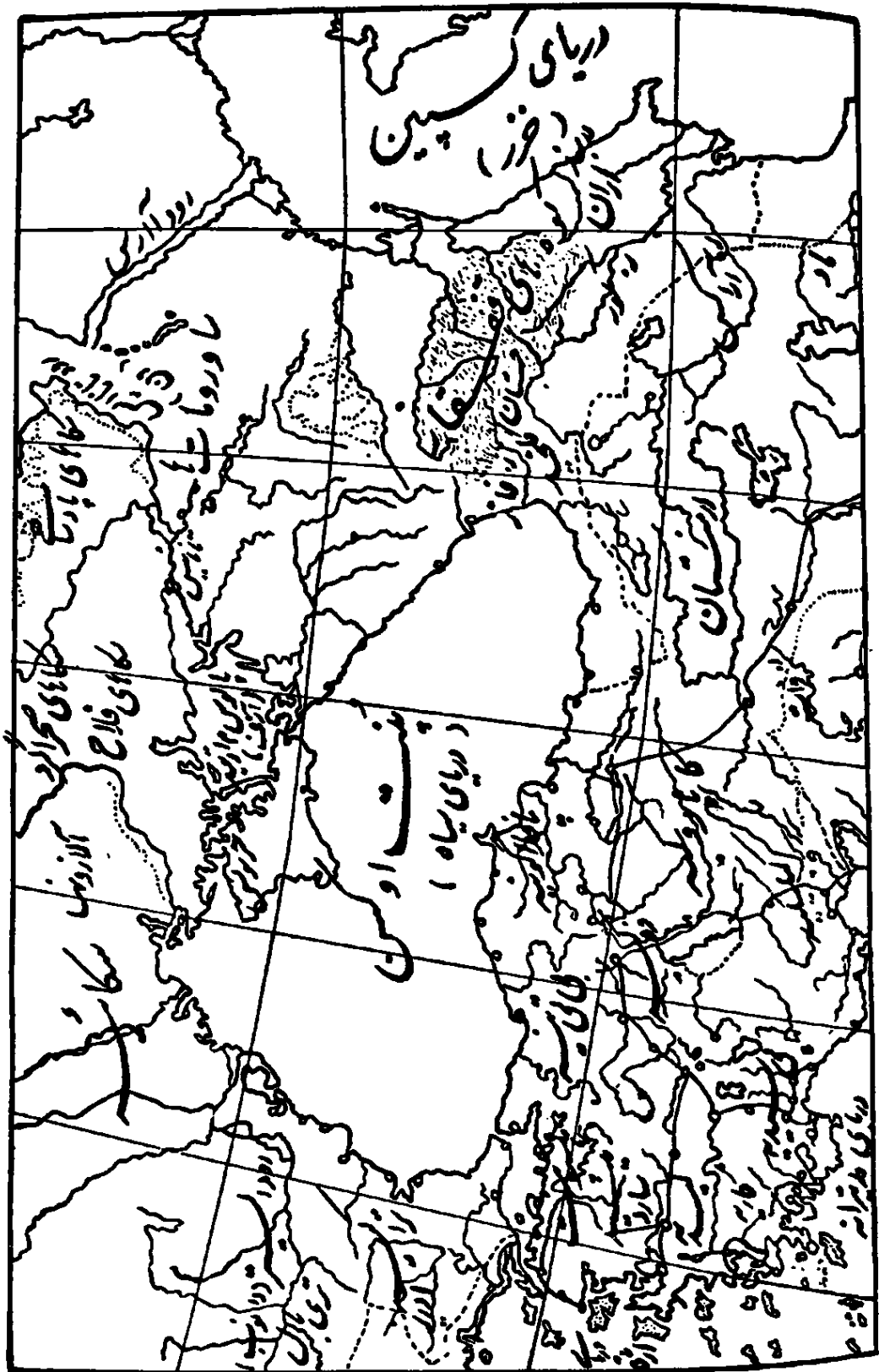
پلوتارک میگوید: (۳)

«اسکندر بتازگی از رود اکسارت گذشته بود و تصور میکرد که این رود تاناایس است (تاناایس را عموم مورخین دن کنونی دانسته‌اند) پس از اینکه سکاها را براندیش ارصد استاد آنها را تعقیب کرد و حال آنکه بواسطه اسهال خونی خیلی ضعیف شده بود. در اینجا بود که موافق روایت اغلب مورخین از جمله کلی تارک، پولی کریت، آنتی گون و انس کریت، و ایستر ملکه آمازونها نزد او آمده...»

از این خبر بخوبی آشکار است که اسکندر بطرف رود دن که مطابق رأی جمهور مورخین سرحد سکائیة است رفته و از رود اکسارت که در همان

۱- ص ۱۶۴۸ تاب

۲ و ۳- ص ۱۶۴۹ تاب



این نقشه و وضع دریای سیاه و کشورهای دور آن (قطب شمال و آسیای سبز) رودخانه‌ها تا ایس، دریای پالوس، اتید (آزف) و اکد را این کتاب کرد آید آنها اشد مشه نشان دهد.

نزدیکی بوده گذشته و باسکاها جنگیده و در اینموقع ملکه آمازونها که کشور او در آن حوالی بوده و بشرحی که قبلاً آورده شد آنها هم از تیره سکائی بوده اند نزد او شتافته است. باتوصیفی که از مسکن آمازونها شده و صراحتی که خبرها دارد بخوبی میرساند که روداکسارت را از غرب دریای خزر بشرق آن بردن و باسیحون تطبیق نمودن تاچه حداشتباه و غیرعادی است.

پلوتارك در شرح حال پمپيوس مخصوصاً اقوام آلبانها و ايريا را که در بين دریای خزر و سیاه زندگی میکرده اند در جوار هیرکانیا نام میبرد و در جنگی که پمپيوس با این اقوام میکند به دخالت زنان آمازون در جنگ بنفع این اقوام اشاره مینماید که کاملاً آشکار است که مراد نویسندگان یونانی و بخصوص پلوتارك از هیرکانی گرگان فعلی نبوده و بدون شك گرجستان یا گرکان واقع در قفقاز بوده است و افسانه زنان آمازون نیز مربوط بنواحی قفقاز یعنی غرب دریای خزر است نه نواحی شرق آن.

ناگفته نگذاریم که حکایت ملکه آمازونها مارا بیاد قصه نوشابه در اسکندر نامه حکیم نظامی و یا قیدافه در شاهنامه فردوسی می اندازد و مخصوصاً قابل توجه است که قلمرو نوشابه نیز در اسکندر نامه نظامی در حوالی قفقاز ذکر شده است.

اسکندر در مشرق - باکتریا - سغدیان - آریان - درنگیان - آراخوزیا - پاراپانیزاد اغلب رشته مطالب در طول خط سیر اسکندر خوب بهم جوش نخورده و صحنه مطالب و موضوعات مشوش است و بخوبی آشکار است که وضع جغرافیائی برای قصه پردازان روشن نبوده و تجسم صحیحی از اوضاع و احوال مناطق مورد بحث خود نداشته اند.

گفته شده که در ناحیه باکتر یا باباختر که مورخین جدید عموماً آن را بابلخ یکی دانسته اند بعد از اسکندر دولتی «یونان و باختری» تأسیس و مدتی دوام داشته

است. راجع به بی‌اساس بودن این توهم در سطور آتی توضیحات بیشتری داده خواهد شد ولی شایان توجه است که علاوه بر آنکه در تطبیق نامهاراه خطا پیموده‌اند با تمام کاوشها و مساعی بیشماری که بکار برده شده:

«از ازمه مربوط به اسکندر و ابتدای سلسله سلوکی و زمان پادشاهی یونان و باکتریان در مشرق ایران هیچ نوع مدرکی به دست نیامده است.» (۱)
يك تعبير غلطاً اجباراً اشتباهات و توجیهات ناروای دیگری را به همراه می‌آورد وقتی هیرکانی - گرگان و باکتریا بلخ شود لابد آریان باهرات و در نگیان باسیستان باید یکی تصور شود و در غیر این صورت اسکندر به هندوستان نخواهد رسید!!
آریان میگوید: (۲)

«پس از آنکه اسکندر از زادراکرت (شهری در هیرکانی) حرکت کرده و در شهر سوسیا (۳) یکی از شهرهای آریان بخاک این مردم رسید... اسکندر تمام قشون خود را جمع کرده بطرف باکتریاراند در این احوال خبر رسید که ساتی برزن آریانیها را شورانده و آنها در پایتختشان که آرتاکوان نام دارد جمع شده‌اند.»

مؤلف تاریخ ایران باستان همه جابجای آریانیها و آریان هراتیها و هرات گذاشته است در حالی که برای نامهای سوسیا و آرتاکوان اقلادرنواحی غربی ترمی توان شبیهی یافت ولی در قسمتهای شرقی برای این نامها سابقه‌ای دیده نشده است. اما راجع به آریان و هرات اگر چه ساختگی بودن این تطبیق احتیاج بذکر دلیل ندارد و صرفاً چون سفر اسکندر بهند را حتمی تصور نموده‌اند این تطبیقها صورت گرفته است ولی در روایات هرودوت این خبر جالب است: «مادیها را در عهد قدیم آریانی می‌نامیدند.» (۴)

۲ - ص ۱۶۵۳ ت اب

۱ - ص ۱۳۷ تمدن ایرانی

۳ - در ماورای ارس شهری بنام شوشی وجود دارد.

۴ - ص ۷۳۱ ت اب

• در نواحی آذربایجان و ماد اقوامی بنام اران با سابقه و تاریخی قدیمی موجود بوده و فعلاً نیز ناحیه‌ای بدین نام در آن منطقه وجود دارد که به کلمه آریا و آریان چسبندگی بیشتری دارد (۱) و مخصوصاً نزدیکی اران با هیرکانی یا گرجستان در این صفحه قابل توجه است.

امادر باره باختر کنت کورث می گوید: «رود تانا ایس (دن کنونی) باختریها را از سکا‌های اروپائی جدا می کند و این رود بین آسیا و اروپا جاری است (۲)» «ملت سکائی که همسایه تراکیه است (تراکیه ایالت استانبول فعلی و قسمتی از بلغارستان) از مشرق بطرف شمال انتشار یافته و چنانکه گمان می کنند همسایه سارمات‌ها نیست بل جزو آنهاست از اینجا بخط مستقیم سکا‌ها آنطرف ایستر (دانوب) سکنی دارند و از طرف دیگر با باختر همسایه اند» (۳)

آیا با صراحت این اخبار باز هم امکان دارد که باختر و بلخ را یکی بدانیم؟
آیا بلخ در سرحد سکا‌های اروپائی و در کنار رود تانا ایس سرحد بین آسیا و اروپا قرار دارد؟

«... بعد وقتی که اسکندر مشغول اجرای مراسم قربانی و بازیها بود دید آنطرف رود سکا‌ها جمع شده بواسطه کمی عرض تانا ایس بمقدونی‌ها تیر می اندازند و می گویند اسکندر، توجرت ننداری با سکا‌ها طرف شوی اگر جرأت می یافتی میدیدی که بین آنها و خارجیهای آسیائی (۴) چقدر تفاوت است ...»

۱ - صفحه ۹۲ کتاب پلوتارخ ترجمه مرحوم کسروی جلد دوم چاپ دوم

۲ - ص ۱۷۰۷ ت اب

۳ - ۱۷۰۸ ت اب

۴ - توجه شود که سکا‌ها سکا‌های اروپائی بوده اند

«... در باختر فراتافرن ۱۵۰۰ اسب برای اسکندر آورد و گفت می‌تواند مملکتی را که نزدیک گلخید است و نیز مملکت آمازونها را بتصرف اسکندر دهد...» (۱)

قسمت اخیر خبر بالا دلیل دیگری است بر نزدیکی باختر با کشور آمازونها و گلخید و چون گلخید یا گلشید ناحیه‌ای است معروف در قفقاز بسار دیگر انطباق با کتر یا بابلخ و همچنین کشاندن کشور آمازونها به شرق دریای خزر غیر معقول بنظر می‌رسد.

در حوالی سغدیان :

تشابه اسمی و عوامل دیگر باعث شده که سغدیان را با ناحیه سغدیکی بدانند. همانطور که قبلاً اشاره شد در نوشته جات بعضی از مورخین به اسم سغدون و سغدیل در بین‌النهرین اشاره شده است (فصل ۴ جغرافیائی دابل) ولی بهتر است نشانیهای سغدیان را از زبان خود نویسندگان اسکندر نامه‌ها نقل کنیم (۲) :

«اسکندر پریداس یکی از صاحبمنصبان خود را نزد سکا‌های اروپائی فرستاد تا به آنها بگوید که بی‌اجازه اواز رود تانا ایس که سرحد آنهاست باینطرف نگذرند. این شخص مأمور بود مملکت سکائیه را تا بوغاز بسفور تفتیش کرده و نتیجه تحقیقات را به اسکندر عرضه بدارد.»

حدود سکائیه اروپائی از ایستر تا تانا ایس یعنی از دانوب تا دن قبلاً معلوم شده و گسیل داشتن پریداس از کشور سغدیان برای اکتشاف در کشور سکائیه اروپائی می‌رساند که سغدیان مورد نظر محلی در نزدیکی تانا ایس یادن کنونی بوده است.

آریان گوید :

«خارجیها چنانچه آریستوبول نوشته این رود را ارکسانت می‌نامند و آن غیر از تانا ایسی است که هرودوت از آن سخن می‌راند. این رود هشتمین رود سکائیه و از دریاچه‌ای شروح شده و به پالوسم اتید (دریای آرف)»

۱ - ص ۱۷۲۲ ت اب

۲ - ص ۱۷۰۲ ت اب

می‌ریزد رود مزبور اروپا را از آسیا جدا می‌کند چنانکه بوغازی که آنطرف
گاداست آفریقا را از آسیا جدا می‌سازد ...»

کلیه مورخین جدید سعی کرده‌اند که رود ارکسانت را با سیحون تطبیق کنند
ولی باتوجه به قسمت اخیر خبر یعنی مرز بودن بین آسیا و اروپا و بخصوص ریختن
آن به دریای آزوف و باتوجه به اینکه اطلاعات یونانیان درباره دریای سیاه و حوزه
آن دقیقتر بوده بی‌پای بودن آن تطبیق آشکار میشود و از طرفی مشاهده میشود که در
سغدیان از یونان برای اسکندر میوه تازه می‌آورند (۱) که خود دلیل دیگری است
بر نزدیکی سغدیان با خاک یونان و عدم امکان آوردن میوه تازه از یونان بکشور سغد
واقع در شمال شرقی فلات ایران .

« اسکندر بطرف رود اکسوس حرکت کرده سرچشمه‌های این رود در
قفقاز است و بزرگتر از رودهایست که اسکندر در آسیا از آن گذشته
بود فقط رودهای هند از این رود بزرگترند این رود نزدیکی هیرکانی به
بحر خزر می‌ریزد . عرض رود ۶ استادی ۱۱۰۰ مترو عمق مجرایش از
اینهم بیشتر و پراز ماسه است جریانش بسیار تند و چون چوب بدست
نمی‌آید نمیشد پلی روی رودخانه ساخت .» (۲)

«از شهرهای سغدیان شهر کوروش و شهر غزه است ... اسکندر ۷ شهر
را با جنگ در این کشور گرفت و قبایل مماسن را مطیع کرد ...» (۳)
اگرچه این نوشته‌جات را باید بحساب قصه پردازیها گذاشت ولی نام مماسن
قبایل ممسنی را در فارس بیاد می‌آورد در هر حال نباید فریفته این تشابهات شد .
« ... سغدیان مملکتی است که تقریباً تمام جاهای آن بیابان لم‌بزرع است
ولی از يك قسمت بزرگ مملکت رودی بخط مستقیم جاری است که اهالی

۱ - ص ۱۷۲۷ ت اب

۲ - ص ۱۶۹۴ ت اب

۳ - ص ۱۷۰۳-۱۷۰۴ ت اب

آن را پولی تی مت گویند و مانند سیلاب تند است این رود يك مجرای
بار يك دارد داخل غاری میشود و در آنجا فرو رفته در زیر زمین راه طی
می کند ...» (۱)

از مجموع روایاتی که در مودد باختر و سغد آورده شد بخوبی آشکار می شود
که اگر در زیر این اف-انه ها حقایقی نهفته باشد صحنه وقایع در شرق فلات ایران
نبوده بلکه در قفقاز و ماورای قفقاز بوده است.

مورخین جدید با وجود صراحت اخبار که سکاهای اروپائی بوده اند
و با وجود اینکه رود تانائیس را عموم مورخان رود دن دانسته اند و علیرغم آنکه
سرچشمه رود اکسوس را در کوه های قفقاز ذکر نموده اند و با وجود تصریح به اینکه
رودار کسانت به دریای آرف (پالوسم اوتید) می ریزد صحنه وقایع را به حوالی
رود سیحون و جیحون کشانده و اکسوس (۲) را با جیحون و تانائیس و ارکسانت و
درجائی یا کسارت را با سیحون یا سیر دریای امروزی تطبیق نموده اند. این کاسه های
گرم تر از آتش برای به کرسی نشاندن نظریات غلط خود به نویسندگان این روایات
نسبت اشتباه داده اند. اگر بالفرض قبول کنیم که نویسندگان این قصه ها اشتباهاتی
به این بزرگی مرتکب شده اند آیا پیدا شدن این اشتباهات بنیان سایر اخبار و روایات
را متزلزل نمی نماید؟!

حقیقت آنکه نویسندگان مزبور اشتباه نکرده بلکه معلومات زمان خود را در
داستانهای خود منعکس نموده اند و چون ما در اصل و منشاء این افسانه ها در فصل
بخصوصی بحث خواهیم کرد فعلا از ورود در این موضوع خودداری می نمایم بطور
خلاصه در روایات بالا دو مطلب جلب توجه میکند اول اینکه سغدیان و باکتریان دو
ناحیه در نزدیکی رود تانائیس که سرحد اروپا و آسیا و همچنین حد کشور سکائیه
اروپائی است میباشند و این موضوع با آنچه راجع به باختر در فصل سابق گفته شد

۱ - ص ۱۷۱۸ و ۱۷۱۹ تاب از کنت کورث

۲ - بین ولگا و دن رودی بنام آکسی وجود دارد

(تطبیق باختر و بختیاری) مغایرت پیدا می کند که این مغایرت و اشکال متوجه اخبار و روایات است و نویسنده این سطور مجبور نیست برای قصه پردازیه و افسانه سرائیه جغرافیا بتراشد (همانطور که مورخین جدید تراشیده اند) ثانیاً با مطالعه این اخبار اذعان می شود که چسبانیدن اسامی بانسانهاییکه از آنها داده شده به سر زمین ها و نواحی شمال شرقی و مشرق فلات ایران جز در عالم خیال امکان ندارد. در نزدیکی درنگیان که باسیستان تطبیق کرده اند واقعه ای اتفاق می افتد که بسیار جالب توجه است موضوع عبارت از کشف توطئه ایست که علیه جان اسکندر ترتیب داده شده بود.

«... روزی دیم نوس ، نی کوماک را بمعبد برده و به او گفت که می خواهد راز مهمی را که در دل دارد به محبوب خود بگوید . (نی کوماک جوان بدکاره و معشوق دیم نوس بود) ولی بدو باید اول قول داده قسم یاد کند که این راز را افشا نخواهد کرد...» (۱)

خوب بود مورخ توضیح میداد که مثلاً در سیستان چه معبدی ممکن بوده وجود داشته و مورد قبول و احترام مقدونیان باشد . حقیقت آنکه غیر از فراموش کاری نویسنده و قصه پردازی چیز دیگری نیست . بالاخره توطئه فاش و محرکین دستگیر و بعد از محاکمه فیلو تاس سردار محبوب و پسر پارمنین سردار پیرو مشهور اسکندرو قتل او برای کشتن خود پارمنین نیز که در اکباتان بوده به پولی داماس نامی که از دوستان او (پارمنین) بوده مأموریت داده میشود تا نامه هائی خطاب به افسران مقیم اکباتان نزد آنها ببرد:

«... پولی داماس چون سخنان اسکندر را شنید نظر به وحشتی که داشت (چون ممکن بود به شرکت در توطئه متهم شود) فوراً مأموریت را پذیرفته بیش از آنچه اسکندر می خواست وعده داد و بعد لباس خود را کنده لباس عرب بدوی در بر کرد و دو نفر عرب را که زنان و اطفالشان گروی اسکندر

بودند باخود برداشته برشته‌های دو کوهانه سوار شده از راه کویر بعزم

اکباتان تاخت...» (۱)

لابد برای رفع و رجوع این خبر باید گفت در زمان قدیم منطقه بین سیستان و همدان عرب‌نشین بوده و پولی داماس برای عبور از میان آنها این تمهید را بکار برده است!! این خبر نیز درجه جهالت قصه‌سازان رابه اوضاع داخلی ایران و نامگذاریهای مسخره‌مورخین جدید را آشکار می‌سازد و باز هم این توهم ایجاد میشود که اگر اصلانی برای قصه‌ها تصور شود مسلماً صحنه وقایع در غرب فلات ایران بوده نه در شرق. حال می‌پردازیم بدنباله داستان:

اسکندر از در نگیان بطرف مردم او رگت که سابقاً آنها را آگریاسب یا آریماسب می‌گفتند رفت گذروز یا نزدیک این مردم است (گذروز یارا بابلوچستان امروزی تطبیق کرده‌اند) بعد او به آرا خوزیا رفت (۲) آرا خوزیا را مؤلفین جدید بار خج در افغانستان تطبیق نموده‌اند ولی در این حال که خواننده در عالم خواب و خیال خود را در وسط افغانستان تصور میکنند غفلتاً به این خبر جالب بر می‌خورد.

روایت آریان (۳):

«در این احوال اسکندر به پایه کوه‌های قفقاز رسیده و در آنجا شهری بنام خود ساخت پس از قربانیهایی که معمول بود از قله کوه گذشته پراکنس پارسی را والی کردونی لوك سنوس را باقشونی ناظر او قرار داده چنانکه آریستوبول گوید قفقاز بلندترین کوه‌های آسیاست و بسیار ممتد. رنجیره طویل کوه‌ها از اینجا تا توروس که در همسایگی کیلیکیه و پام‌فلیه (در آسیای صغیر) واقع است امتداد می‌یابد جزو قفقاز بشمار میرود. کوه قفقاز از نام مردمانی که در حوالی آن سکنی دارند اسامی مختلف دارد. قله این کوه

۱ - کنت کورث ص ۱۶۸۰ تاب

۲ - ص ۱۶۸۰ و ۱۶۸۲ تاب

۳ - ص ۱۶۸۶ تاب

عاری از گیاه است و در این قسمت فقط درخت سقزوسیل فیوم میروید...
گله بوی سیل فیوم را استشمام کرده گل و ساقه آنرا تاریشه میخورد و بهمین
جهت است که اهالی سیرن (!؟) چون این گیاه را گرانها میدانند دور آن
پرچین میکشند...»

از آریان کمی بعدتر : (۱)

«اسکندر پس از آنکه از کوه قفقاز در مدت ده روز گذشت به شهر اسکندریه
که خودش در سفر اول به باختر بنا کرده بود رسید...»

باخواندن این اخبار جای شك باقی نمی ماند که آرا خوزیا غیر از رنج و باختر
غیر از بلخ است و اینها محلی بوده اند در دامنه کوه های قفقاز صراحت عبارت و
نشانیهای کوه قفقاز طوری است که (نزدیکی به کوه های توروس و غیره) جای
شبهه باقی نمی ماند که مراد نویسندگان همان کوه های قفقاز معروف است و اینکه
مورخین جدید قفقاز را هندوکش دانسته و نسبت اشتباه به نویسندگان آن داده اند
غلط محض و لجاج بی فایده است اگر فقط یکی از نویسندگان چنین عبارتی را
نوشته بود ممکن است آن را حمل بر اشتباه نمود ولی تمام مورخین در این خبر متفق
القولند و حتی سایرین نشانیهای جالبتری داده اند که شمه ای از آن نقل می شود :

«آرا خوزیا (رنج مورخین جدید) (۲) تادریای سیاه (پونت اوکسن) امتداد
می یابد. » (۳) چون دریای سیاه یا پونت اوکسن را يك دریاچه یونانی دانسته و عقیده
دارند یونانیها در سواحل آن در قدیم الایام کلنی هائی ترتیب داده بودند لذا لااقل
مورخان یونانی از وضع جغرافیائی آن دریا و سواحل آن اطلاعاتی داشته اند و
باصراحت خبر جای شك و تردید باقی نمی ماند که آرا خوزیا رنج نیست و این

۱ - ص ۱۷۶۴ تاب

۲ - ارگواز نام محلی در ایلام و لرستان است (فرهنگ دهخدا)

۳ - از روایت کنت کورث

تعبیر و تطبیق بی جا صورت گرفته بلکه آرا خوزیا قسمتی از قفقاز بوده که تادریای سیاه امتداد داشته است .

«... کوه قفقاز زنجیره ایست که بی انقطاع امتداد یافته و تمام آسیا را بدو قسمت تقسیم کرده يك روی آن بدریای کیلیکیه و روی دیگرش بدریای کسپین و رود آراکس و صحرای سکائی، شعبه فرعی این کوه از کاپادوکیه شروع شده از کیلیکیه عبور کرده بکوه های ارمنستان اتصال می یابد و تقریباً تمام رودهای آسیا از این کوه ها سرآزیر شده بعضی بدریای ارتره و برخی بدریای کسپین و عده ای بدریای گرگان (هیرکانی) و بدریای سیاه ...» (۱)

بامطالعه این روایت نیز موضوع کوه های قفقاز ورود آراکس و غیره کاملاً حل می شود و مضافاً تصور و منظور نویسندگان قدیم را از کلمه آسیا آشکار می سازد. چه تقریباً در اغلب موارد مراد نویسندگان و مخصوصاً پلوتارک در تمام موارد از آسیا آسیای صغیر یعنی شبه جزیره اناطولی و حدود غربی فلات ایران بوده است و هرگاه مراد آنها غیر از آسیای صغیر بوده آسیای علیا یا آسیای بالا ذکر نموده اند که مقصود از آنها نواحی قفقاز و آذربایجان است (۲) دیودور راجع به کوه های قفقاز نشانیهای بهتری داده است او می گوید :

«اسکندر در ۱۶ روز عرض این کوه ها را طی کرده بماد رسید او در اینجا شهری بنا کرد که آن را اسکندریه نامید . در این محل کوهی را نشان می دهند که پرومته نام دارد گویند این کوه آشیانه عقابی بود او مأموریت داشت پرومته را زجر کند آثار زنجیری را که با آن پرومته را به کوه بسته بودند مینمایند ...» (۳)

۱ - ص ۱۶۸۹ ت اب

۲ - کتاب پلوتارخ ترجمه مرحوم کسروی جلد ۲ صفحه ۲۱۷ شرح حال آنتونیوس

۳ - ص ۱۶۸۸ ت اب قسمت اخیر خبر اشاره یکی از اساطیر یونانی است که به کوه

قفقاز بستگی دارد .

بطوریکه ملاحظه میشود کلیه مورخان بدون استثناء با ذکر نام و نشان کوه‌های قفقاز حقیقی را منظور نظر داشته‌اند نه هند و کش را . بدیهی است که فقط کوه‌های قفقاز است که می‌توان در ۱۶ روز عرض آن را طی کرده به مادرسید .

انشعاب کوه‌های توروس ترکیه، واقع بودن دریای سیاه و دریای کسپین (خزر) نشانی‌هاییست که درباره کوه‌های قفقاز صادق است نه هند و کش . صراحت اخبار را نادیده گرفتن و این کوه‌ها را هند و کش دانستن لجاج بی‌فایده و غرض‌ورزی محض است .

پاراپا نیزاد، یاپاراپا نیزاد:

«... بعدا و بطرف مملکتی رفت که حتی همسایگان نشان آنها را نمی‌شناختند زیرا مردم مزبور از هر گونه روابطی با مردمان دیگر دوری می‌جستند این قوم پاراپا نیزاد نام داشت و وحشی‌ترین مردم این صفحات بشمار میرفت.. حدود این صفحه از طرف شمال منطقه منجمد از سمت مغرب باختر و از طرف جنوب دریای هند است ... درختان کمی دارند و همچنین درخت تانک را زیر خاک می‌کنند و درختها پس از آب شدن برف و یخ نمو کرده خود را به‌هوای آفتاب می‌رسانند. قطر برف و یخ بقدری است که در اینجا نه حیوانات وحشی می‌توان یافت نه پرندۀ ای. آسمانی که آنرا سایه پوشیده و روشنائی روز در آن دیده نمی‌شود بقدری تاریک است که انسان چیزهای نزدیک را هم نمی‌بیند.» (۱)

دیودور راجع به پاراپا نیزاد گوید: (۲)

«... پاراپا نیزاد زیردب اکبر و دب اصغر است... اسکندر با وجود سختی آب و هوای این مملکت بدرون آن راند و قشون مقدونی دچار قحطی و سرمای سخت و درد و محن زیاد گردید. عده کثیری از سربازان تلف شدند. بعضی از

۱ - ص ۱۶۸۶ تاب

۲ - ص ۱۶۸۷ و ۱۶۸۸ تاب

درخشنده گی برف فاقد بینائی شدند برخی از سرمازدگی فاقد پاها. در اینحال مقدونی‌ها روی یخ افتاده و دیری نمی‌گذشت که بر اثر سرما خشک می‌شدند بنابراین سربازان یکدیگر را مجبور می‌کردند که راه بروند... بعد اسکندر به کوه‌های قفقاز رسیده و در ظرف ۱۶ روز از آنها می‌گذرد و به ماد میرسد. »

اگر کسی خیلی خوشبین باشد و گمان کند در لابلای این افسانه‌ها حقیقتی نهفته است از مجموع این روایات استنباط می‌شود که اسکندر از طریق قفقاز جنوب روسیه کنونی بمقدار زیاد پیش رفته و بالاخره در مراجعت از کوه‌های قفقاز گذشته و بماد رسیده است.

تنها نکته‌ای که در این اخبار وجود دارد کلمه دریای هند است در یکی از روایات پاراپانیزاد، که آنهم بطوریکه قبلاً گذشت تصور مورخین از دریای هند و خود هند غیر از تصور امروزی ماست و همانطور که طی سطور گذشته نقل شده‌ای از جغرافیون قدیم دریای کسپین را دریای هند تصور نموده‌اند (۱) کلیه قرائن و امارات و اخبار حکایت دارد از اینکه نویسندگان قدیم اسکندر را از طریق قفقاز عبور داده به نواحی سردسیر شمالی «زیودب اکبر و دب اصغر و در منطقه «نجمد» برده و برگردانیده‌اند و مسلماً این موضوع همان انعکاس رفتن اسکندر به ظلمات است که در اسکندرنامه‌های خودمانی وجود دارد.

۶- اسکندر در هند

بطوریکه طی سطور گذشته کراراً توضیح داده شد اطلاق کلمه هند به شبه قاره هندوستان کنونی جدید است. در طی قرون متمادی نام هند باعجایب و غرایب

۱ - به صفحه شماره ۱۵۹ روایت کنت کورث مراجعه شود

و افسانه‌ها توأم شده است. هرودوت سرزمین هند را سرزمین طلا می‌داند می‌گوید ریگهاییکه با طلا مخلوط است بوسیله مورچه هائیکه به اندازه سکه هستند تولید و محافظت میشود. بر روی نظایر این قصه‌ها سفر خیالی اسکندر به هند پی ریزی شده است.

در قرون اخیر چون سفر او را به هندوستان کنونی مسلم فرض نموده‌اند يك سلسله تطبیق نامهای بی اساس و تعبیرات ناروا صورت گرفته است.

بطوریکه نوشته‌اند هندیها زمان موعظه بود اولشگر کشی داریوش به هند را دو مبداء برای تاریخ دانسته‌اند (۱) اعم از اینکه این خبر درست یا نادرست باشد در تمام ادبیات و نوشتجات هندی از سفر پر آوازه اسکندر نامی برده نشده است. شاید در تمام نوشتجات قدیم هندی یکی دوجا نام یون دیده شود که مورخین جدید آن را بایونان یکی تصور کرده‌اند که اولاً باید در اصالت و قدمت آن اسناد دقت شود و چنانچه اصیل شناخته شوند بهیچوجه معلوم نیست که مقصود از یون در نوشته‌ها، یونان است چه اگر مسلم باشد که ایرانیها به یونانیان یون می‌گفته‌اند از کجا که هندیها نیز به آنها یون گفته باشند و ثانیاً اگر شبهه را قوی کرده در این نوشته‌ها یون را یونان تصور کنیم چه ارتباطی میتواند این کلمات با سفر جنگی الکساندر مقدونی داشته باشد؟

در زمانیکه سفر خیالی الکساندر مقدونی را به هند تجسم کرده‌اند. هند تمدنی درخشان، فرهنگی پیشرفته، ادبیاتی وسیع، زبانی جامع، صناعی کامل و دینی چون دین بودائی داشته و از لحاظ علمی و فلسفی، دینی و فرهنگی به مراتب از یونان پیشرفته‌تر بوده است. همراهان خیالی الکساندر و یا قصه پردازان که جزئی ترین محاورات و حالات پهلوانان داستان را ضبط و نوشته‌اند چون کوچکترین اطلاعی از وضع تمدنی و فرهنگی این سرزمین نداشته‌اند از آنهمه مظاهر عالی تمدن ذکری نکرده بل اراجیفی چند بهم بافته و بنام عجایب

هند تحویل داده‌اند مثلاً از مارهای زیادی که فلس داشتند و فلس آنها مانند طلا می‌درخشید و طول آنها به هشت ارش می‌رسید (۱) و یا از مورچه‌هایی که طلا بعمل می‌آورند و از کرکسی که طلا را حفظ می‌کند یاد نموده‌اند.

بنظر ما به قصه پردازان چون منظور تاریخنویسی نداشته‌اند حرجی نیست ایراد اصلی متوجه مؤلفین یا نویسندگان است که به این قصه‌ها جنبه تاریخی داده و برای آن اصلی قائل شده‌اند، درست مثل اینکه ما برای کتاب امیرارسلان یا رموز حمزه اصل تاریخی فرض نموده (اگرچه حمزه عموی پیامبر اسلام شخصیت تاریخی دارد) و برای وقایع و حوادث این کتابها منشائی غیر از تخیل نویسنده جستجو کنیم. در هر حال نویسندگان اسکندر نامه‌ها از لحاظ فرهنگی نیز در هند نکات خنک و بی‌روحی را ذکر نموده که بی‌پایودن آنها آشکار است. کوچکترین اشاره بدین هندیها و بودیسم که در آن موقع در ذروه اعتلا بوده نشده سؤال و جوابهای بی‌مایه و لوسی که بین اسکندر و حکمای هند صورت می‌گیرد بهترین دلیل بی‌اطلاعی کامل نویسندگان آن از افکار و علوم هندی است. مانند انیس! بزرگترین حکیم هند به انس کریت گفت که حکمای هند ناخوشی بدن را بسیار شرم آور می‌دانند و همینکه آنها حس کردند خود را در آتش می‌سوزانند (۲) کالانوس حکیم هندی نیز وقتی مریض شد در پارس خود را سوزاند (۳).

برای اینکه چهل نویسندگان قدیم را به اوضاع و احوال هند باستان آشکار سازیم فصلی در آخر کتاب بتمدن و فرهنگ هند باستان اختصاص داده‌ایم تا علاوه بر نمایاندن چهل قصه پردازان بین تمدن هندو یونان عصر طلائی نیز مقایسه‌ای صورت گرفته باشد. جالب آنست که چند سال بعد از اسکندر که مگاستن نامی بعنوان سفیر از طرف سلوکوس نیکاتور پادشاه سوریه به پاتالی پوترا آمد چون دید تمدن آن

۱ - ص ۱۸۰۲ تاب از دیودور

۲ - ص ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ تاب

کثور همطراز یونان است تعجب کرد و چگونگی این تمدن را برای یونانیان دیر باور تعریف نمود (۱) اگرچه به این خبر نیز بدلائلی باید به قید احتیاط نگریست ولی معلوم نیست چرا یونانیهای که همراه اسکندر بودند و جزئیات مکالمات را ضبط نموده اند راجع به تمدن هند اظهاری نکرده و شرحی ننوشته اند تا حدی که مگاستن بادیدن آن دچار آنهمه تعجب شده است !!!

در سفر هند نیز مانند سایر نقاط که اسکندر از آن عبور نموده اسامی و وضع جغرافیائی غلط و مغشوش ترسیم شده . یکعده اسامی وجود دارد که چسبانیدن آنها بهند غیر ممکن است. از طرفی بعضی از نویسندگان برای نواحی و شهرها نامهایی ذکر کرده اند و عده دیگر همان نامها را باشخاص اطلاق نموده اند. مثلاً عده ای از مورخان تاکسیل یا تاکسیلا را پایتخت کشوری تصور کرده و آنرا شهر بزرگی قلمداد نموده اند در حالیکه عده دیگر چون پلوتارک تاکسیل را پادشاه قسمتی از هند بوسعت مصر دانسته و می گوید او بار سال هدایای بسیار از جمله سه هزار گاونر! با اسکندر از در صلح درآمد (۲) پلوتارک نام شخصی از اعوان مهرداد پادشاه پونت را نیز بنام تاکسیل نوشته است (۳)

هیداسپ را نام رودی بزرگ در هند نوشته اند که اسکندر از روی آن عبور می کند و آن را بابیکی از شعب رود سند تطبیق نموده اند ولی درجائی بر میخوریم که: «ای تانسور کسانس برادرزوجه پادشاه و ... تمام تحت فرماندهی هیداسپ

باختری !! واقع و بجای زوین بانیزه های مقدونی مسلحند ...» (۴)

سابقاً ذکر شده که خوداسپ بعنوان رودی در نواحی غربی ایران و خوزستان

۱ - ص ۶۳۸ ت ت

۲ - پلوتارک بند ۹۹ زندگی اسکندر - کنت کورث ص ۱۷۸۰ ت آب

۳ - صفحه ۹۲ کتاب پلوتارخ ترجمه کسروی شرح حال لوکولوس

۴ - ص ۱۸۵۵ ت اب آریان

فعلی نامبرده شده و بعضی آن را با کرخه تطبیق کرده‌اند اند تشابه نام هیداسپ و خوداسپ (اختلافات این دو کلمه در تلفظ و لهجه است) قابل توجه است.

در بین اسامی اقوام و قبایل هندی که همه وحشی ترسیم شده‌اند مانند: آیسار آسپان، تیریان، آراساک، آس ساکیان. گوریان، کاتیان، پیم پراما، آدراست، مالیان و غیره نام‌هایی که با نام‌های هندی چسبندگی داشته باشد به چشم نمی‌خورد. تنها چیزی که میتوان گفت کلمه آیسار است که با لفظ آیکار و آبکار شبیه می‌باشد و میدانیم اینها در بین النهرین در زمان اشکانیان سلسله‌ای از شاهان دست نشانده بوده‌اند اسامی آسپاک و اسپان‌ها را نیز بصورت آسپاسی و آسپاکی از طرف همین نویسندگان در بین قبایل سکاها در قفقاز نام برده شده‌اند مالیان‌ها یا مالیها را با مردمان ناحیه موئتان کنونی یکی دانسته‌اند که فقط در دو حرف میم و لام مشترکند!

اسکندر در هند از چندین رودخانه عبور میکند که بهیچ شکل نمیتوان آنها را با رودخانه‌های شعب سند تطبیق نمود. اسامی هیداسپ. هیفاز (قابل توجه است که رود فاز رودی است در نزدیک باطوم در قفقاز) خواسپ (خواسپ با خوداسپ و هیداسپ تشابه لفظی دارد و در جایی خوداسپ را با کرخه در خوزستان تطبیق نموده‌اند) آل سه زنیس و هیدراتس نام رودخانه‌هاییست که اسکندر از آنها عبور میکند و آنها را برودخانه‌های پنجاب و شعب سند چسبانیده‌اند.

اسم شهر نیکایا، نیکه یا نیسا چندین جا تکرار شده و میدانیم که شهرهایی به این نام در آسیای صغیر و بین النهرین نیز وجود داشته است (۱)

نام آارن یا آارنس بنام کوهی مخروطی سربفلک کشیده چه در هند چه در باکتریا و جاهای دیگر چند دفعه تکرار شده است مثلاً:

رود سند (ایندوس) از کوه آارن جاری است این کوه را هر کول هم نتوانسته بود تسخیر کند اسکندر چون میخواهد با هر کول رقابت کند عزم به تسخیر آن می‌گیرد و آن را محاصره و طبق معمول سپاهیان شروع بانداختن درخت جنگلها

می کنند و مردم کوه از ترس فرار مینمایند!

« کوه هر قدر بالا می رود باریکتر میشود تا به يك تیزی منتهی میشود دور کوه صد استاد (دو فرسنگ و نیم) و ارتفاع آن ۶ استاد، سطح آن صاف و مدور است، رودسند از طرف جنوب آن جاری و از اطراف دیگر دره های عمیق آنرا احاطه دارد...» (۱)

مشکل بتوان این نشانیها را با کوهی که رودخانه سند از جنوب آن جاری است منطبق نمود، در هر حال گرفتن این نوع کوهها که تماماً اسامی واحدی دارند چندین دفعه تکرار شده است.

بعنوان جمله معترضه باید اضافه کنیم که اسم کوهی را در نزدیکی اکباتان ارن تس نوشته اند که با الوفند تطبیق شده (۲) انطاکیه شام نیز در کنار رود ارن تس واقع بوده است! (۳) امثال اینگونه تشابهات در اسکندر نامه ها فراوان دیده میشود.

جالب آنکه نام شاه معروفی که در کلیه اسکندر نامه ها آمده یعنی پوروس (واز قراری که نوشته اند در آن واحد چند پوروس در سرزمینهای مختلف هند سلطنت داشته اند) اصلا هندی نیست و این اسم در میان اسامی افسانه ای تاریخ بابل دیده میشود (۴) و بعلاوه در تمام تاریخ هندوستان شاهانی باین نام و نشان وجود نداشته اند.

اینك چند روایت جالب وبدون شرح:

«... بین رود کوفس و سند شهری است موسوم به نیسا این شهر را با کوس

۱ - ص ۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ - ۱۷۷۵ ت اب کنت کورث

۲ - ص ۱۷۸۰ ت اب

۳ - ص ۲۰۹۶ ت اب

۴ - ص ۱۶۱ خط و فرهنك ذ. بهروز

آله شراب فاتح هند بنا کرده کسی نمی‌داند که این کدام باکوس است و در چه وقت او سفر جنگی بهند کرده آیا از تب بدینجا آمده یا از کنار رود تمبل در لیدیه و اگر باکوس مجبور بود از میان آنهمه ملل جنگجوی ناشناس بگذرد چطور شد که فقط هندیها را مطیع کرد...»

«... در شهر نیسا یانیکا یا رسولانی که رئیسشان آکوفیس بود با استقبال اسکندر آمدند آکوفیس نطقی بدین مضمون ایراد نمود :

زمانیکه باکوس پس از تسخیر هند به یونان برمیگشت این شهر را بنا کرد و از همراهان خود اشخاص لایق در این جانشاند یعنی همان کار را کرد که شما کردید و یک اسکندریه در قفقاز و یک اسکندریه در مصر ساختید این شهرها و شهرهای دیگر باسم فاتحی که از باکوس برتر است باقی خواهد ماند. خدای ماهرما را باسم دایه خود نیسا نامید و این نام شامل تمام این صفحه است . این کوه که بردیوار شهرما مشرف است مرس Moros نام دارد و نژاد بانی شهر را بخاطر می‌آورد. (برای فهم این جمله باید بخاطر داشت که یونانیها عقیده داشتند که باکوس از ران زئوس خدای بزرگ بوجود آمده و مروس بمعنی ران است . مولف ت اب) شهر نیسا از این زمان آزاد است و موافق قوانین خودش اداره می‌شود. چون خدا خواست عنایت خود را بما نشان دهد پیچک را که در جایی از هند نمی‌روید در اینجا رویاند (!!) اسکندر از این بیان و اینکه او راه خدائی را پیموده و از حدجهانگیری او هم خواهد گذشت بسیار خوش آمد و پذیرفت که شهر آزاد بماند.»

«آریان گوید: من نمیتوانم این واقعه را تصدیق یا تکذیب کنم ولی

نمی‌توانم عقیده اراتس تن (۱) را بپذیرم او عقیده داشت که تمامی این کارها که یونانیها برای خدایان میکردند درواقع امر از تکبر و نخوت اسکندر بود... (مضحك آنست که رفتن هر کول را بهند از علامت گرز او روی بعضی از گاوها دانسته‌اند!!) (۲)»

»به اسکندر خبر دادند که مردم کاتیان، اکسی دراک و مالیان برای حفظ استقلالشان متحد شده در شهر محکم سانگا لاجمع شده‌اند و این مردم بقدری قوی هستند که پوروس و آیسارس متحد آنتوانسته‌اند از عهده آنها برآیند... اسکندر بقصد آنها حرکت کرده روز دوم بولایت پیم براما که مسکن مردم آدرا ایست است رسید و اینها مطیع شدند (۳)»

»... اسکندر به کشتیهائیکه در زمان نقاht او ساخته بودند نشسته از محلی که هیدراتس به آل سهزین می‌ریزد گذشته برودخانه آخری در آمد اسکندر در محل تلاقی آل سهزین و سند شهری بنا کرد که از جهت موقعش باید دارای سکنه زیاد گردد و معروف شود. در اینجا کارخانه کشتی سازی تأسیس کرد... بعد خود اسکندر از طریق رود ایندوس (سند) پائین آمده به پایتخت سفدیان رسید و امر کرد در کنار رود شهری بنا کنند و یک کارخانه کشتی سازی نیز بسازند. او کشتیهای خود را در اینجا تعمیر کرد.» (۴)

۱ - اراتس تن در سال ۲۷۶ ق م در سیرن متولد شده و گویند چند دفعه بدربار پادشاه هند بنام چندرا گوپتا مسافرت نموده و عجایب آن سرزمین را شرح داده است. او را جزو سیاحان و جغرافی دانها بحساب آورده‌اند از مطالعه اظهارات او اگر راست باشد (چون بصورت نقل قول بهمارسیده) این حس درخواننده ایجاد می‌شود که قبل از او یونانیها از اوضاع هند بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند در حالیکه خود جغرافی دان مزبور نیز چیز قابل توجهی نمی‌دانسته است،

۲ - ص ۱۷۷۶ - ۱۷۷۷ ات اب

۳ - ص ۱۸۰۰ ت اب

۴ - ص ۱۸۳۲ و ۱۸۳۳ ت اب از آریان

نکته جالب در این خبر وجود پایتخت سفدیان در کنار رود سند است در حالیکه خواننده خود را در قلب هندوستان می‌داند با نهایت تعجب سراز پایتخت سفدیان در می‌آورد! فاعتبروا یا اولوالابصار!

«... از راه رود سند به ولایت موسیکانوس که غنی ترین قسمت هند بود رفت و در این ولایت کراتروس به امر او قلعه‌ای ساخت و ساخلو گذاشت سپس اسکندر... بولایت اکسی کانوس رفت .. دوشهر در این ولایت دفعتاً گرفته شد و اکسی کانوس در یکی از این دوشهر اسیر گردید ... پس از تقسیم غنائم بقصد سامبوس حرکت کرد . این شخص والی هندیهای کوهستانی بود (توجه شود که اسکندر از رودخانه سند رو به جنوب می‌آمده و معلوم نیست هندیهای کوهستانی را به چه چیز تعبیر باید کرد !! نویسنده) ... اسکندر به پایتخت او که سین دومانانام داشت وارد شد .»

«... اسکندر شهری را که برهنه‌ها بر او شورانده بودند تسخیر و آنها را کشت و سپس بطرف بحریه خود وارد و گاه رفت... در این زمان پادشاه پتاله نزد اسکندر آمد و مطیع گشت آریان گوید که پتاله جزیره ایست در مصب سند و این مصب از مصب نیل وسیعتر است (۱)

«... اسکندر امر کرد در مصب رود سند يك کارخانه کشتی سازی دایر کنند اسکندر بجائی رسید که پهنای رود ۲۰۰ استادی یا ۳۶ کیلومتر بود (۱) سپس اسکندر به بازوی چپ سند گذشت تا بداند که کشتی رانی در کدام بازو سهلتر است مسافت دو بازو از یکدیگر ۱۸۰۰ استاد (۳۳۳ کیلومتر) است ... پس از طی سه روز مسافت در اطراف به بحریه برگشته امر کرد چاههایی در ساحل برای تحصیل آب بکنند .. سپس به پتاله برگشته و قسمتی از قشون را با تمام کارها تخصیص داده و بدریاچه مزبور برگشته

امر کرد کارخانه کشتی سازی در آن جا بسازند...» (۱)

دیودور که مورخی قدیمی تر است بجای پتاله هی یالا نوشته و معلوم است که اسم پتاله را بعدها وارد کرده اند.

«... پس از آن اسکندر لئوناتوس یکی از سرداران خود را فرستاد در جاهائی که معبر قشون او بطرف ایران بود چاههائی بکند و خود در انتظار بهار اطراق کرد. مدت سفر جنگی اسکندر از نیکه کنار رود هیداسب تا مصب سند را استرابون ده ماه نوشته و پلوتارک هفت ماه دانسته است.» (۲)

نشستن بانتظار بهار در مصب رود سند مضحك است و میرساند که افسانه سازان بکلی از وضع آب و هوا و موقعیت هند بی اطلاع بوده و خیال کرده اند در این نقاط هم زمستان سخت و برای لشکر کشی باید به انتظار بهار نشست!!

«... اسکندر از پتاله حرکت کرده بطرف رود آرایبوس رفت بعد بسمت چپ یعنی بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههائی برای تحصیل آب بکنند. بعد بمردم اوری تیان تاخت. بومیان کرانه رود آرایبوس بصحرای لم یزرع فرار کردند اسکندر از رود گذشته و... پایتخت اوری تیان را که رام باسیا نام داشت گرفت.» (۳)

«... چون زمستان ملایم شد اسکندر امر کرد کشتی های آسیب یافته را آتش زدند و با قشون خود از راه خشکی راه پارس را پیش گرفت و بعد از ۹ روز بمردم آرایبیت رسید پس از آن طی مسافت کرده پس از ۹ روز دیگر بولایت گندوزیان در آمد پنج روز دیگر بکنار رود آرایبوس رسید (۱۱)» (۴)

۱ - ص ۱۸۴۵-۱۸۴۶ ت اب از آریان

۲ - ص ۱۸۵۱ ت اب

۳ - آریان و کنت کورث ۱۸۵۵-۱۸۵۶ ت اب

پیدا شدن نام آراییت و آرابوس در نواحی هند آنهم بفاصله ۹ روز از مصب رود سند جالب است ولی از همه جالب‌تر در خبر بالا همان «ملایم شدن زمستان» است در مصب رود سند و پرواضح است که اگر برای این قصه‌ها اصلی تصور شود مسلماً منظور از هند در آن روایات غیر از هندوستان کنونی بوده و شاید در آن هند که مورد نظر نویسندگان اسکندر نامه بوده زمستان‌ها در مصب رود سند بیش از حد سرد و برای لشگر کشی باید صبر کرد تا زمستان ملایم شود.

گدروزیان را نیز بابلوچستان تطبیق کرده اند و بدیهی است اگر رفتن اسکندر به هندوستان مسلم تصور شود و اگر اسکندر در امتداد سواحل مراجعت کند مسلماً به مکران و بلوچستان می‌رسد و تقریباً گدروز یا بلوچستان می‌شود ولی با شرحی که شد وقتی گذار اسکندر به هندوستان جزو خیال‌بافی در آید گدروزیا نیز نمی‌تواند بلوچستان باشد.

۷- اسکندر در راه برگشت

اگر نویسنده می‌خواست قدم بقدم خط سیر اسکندر را تعقیب و کلیه مسائل و مشکلات را مورد تدقیق و نکته‌بینی قرار دهد این رساله بقدری مفصل می‌شد که از حوصله خواننده و نویسنده بیرون بود. مادر خط سیر طولانی و پریپیچ و خم اسکندر بذکر نکاتی چند اکتفا نموده و این روش را نیز ادامه می‌دهیم.

«... در اینجا (گدروزیان) مرمکی زیاد است و فنیقی‌هایی که برای تجارت از عقب اسکندر باینجا می‌آمدند مقدار زیادی از آن را جمع می‌کردند، درختانی که مرمکی بعمل می‌آوردند بزرگتر از همان درخت‌ها در جای دیگر است، در اینجا سنبل هندی یا سنبل الطیب هم زیاد است قشون این گیاه لگدمال می‌کرد و بوی آن هوا را معطر می‌داشت. در اینجا درختانی بود

بر گهایش ببرك درخت غارLaurier شباهت داشت و این درختان در کنار دریا و در جاهای پست میروید و آب اطراف آن را فرامی گیرد. بلندی درختان مزبور ۳۰ ارش است و در این وقت از گلهای آن عطر ملایمی بر میخاست. در این جا گیاهی هست خاردار و خارها بقدری قوی است که اگر لباس سواری بآن بگیرد سوار را از اسب بزی می آورد. اگر پر مرغی به این خارها بگیرد مرغ بدام می افتد ولی ساقه گیاه را آهن باسانی می برد و شیری از آن بیرون می آید که زیاده تر از شیر درخت انجیر است ولی تلختر از آن... تمامی سواحل لم یزرع است. اسکندر میل داشت که از سواحل حرکت کند تا به بحر به اش آذوقه برساند و چاههایی کنده بندرهای بسازد. پایتخت گدروزی پورامی باشد.» (۱)

ناگفته نماند که طبق نوشته مورخان در عبور از بیابانهای گدروزی و سرزمین حبشیهای ماهی خوار قشون اسکندر در مقابل بی آذوقگی، گرما، ریک روان، بی آبی، امراض گوناگون و حتی سیل مثل برک خزان بزمین می ریختند و بدون آنکه از نیروهای غیبی به او امدادی برسد (همانطور که در هنگام عبور از صحرای مصر و لیبی مار، کلاغ، ابرو باران به او کمک کرده بودند) سه ربع از لشکریان او تلف شدند تا اینکه اسکندر به کارامانیا رسید.

«... اسکندر پس از اینکه قشون خود را استراحت داد در ۷ روز از کارمانی گذشت این چند روز را اسکندر و سپاهیانش بعیش و شادمانی پرداختند... ارا به ها با قالی ها و پارچه های ارغوانی و رنگهای دیگر پوشیده بود بعضی را با شاخه های درخت زینت داده بودند همینکه برگها می پژمرد شاخه ها را عوض میکردند... بشرب مدام مشغول بودند... نه کلاه خودی دیده میشد نه نیزه یا سپری... در موقع حرکتی که چنین بی نظم و پراز فسق و

فجور بود بازیهای نیز میکردند که در آن انواع هرزگی و بدکاری دیده میشد...

وقتی او (یعنی اسکندر) وارد قصر پادشاهان گدروزی گردید بقشون خود استراحت داد و همان عیش و عشرت را از سر گرفت روزی که اسکندر مست و لایعقل در مجلس رقصی که محبوب او با گواس خرج آن را داده بود حضور داشت این خواجه تاج گلی را که جایزه بود برد و در حال تاج را بر سر گذاشت و از تأثر گذشته پهلوی اسکندر نشست در این وقت مقدونیها دست زدند و فریاد کنان از اسکندر خواستند که بوسی باو بدهد و اسکندر او را در آغوش کشیده بوسید...» (۱)

خط سیر اسکندر را در مراجعت در امتداد و در نزدیکی سواحل ترسیم کرده اند و بخصوص دیده می شود که کراراً فرماندهان بحریه برای دادن گزارش نزد او می آیند ولی از طرفی می بینیم که او وارد قصر پادشاهان گدروزی می شود و در ظرف ۷ روز از کار مانی می گذرد!! لابد برای رفع و رجوع این اخبار باید گفت قصر شاهان گدروزی به ساحل نزدیک و بلوچستان نیز در گذشته آباد و پربرکت بوده تا آنجا که سربازان مرتباً با گل و گیاه و شاخ و برگ درختان ارا به های خود را می آراسته و از برکت خمخانه های بیشمار تمام لشکریان سیراب از می ناب می شدند!! شرح تجملات قشون خالی از غرابت نیست چه کلیه مورخان نوشته اند که هنگام مراجعت در صحاری بی آب و علف علاوه بر تلف شدن قسمت اعظم قشون (سه چهارم) کلبه بنه و اثاثیه و قاطر و چهارپایان حامل آنها نابود شده اند و معلوم نیست چگونه در گدروز یا غفلتاً ارا به ها و امثال آن با آنهمه تجمل نمایان میشوند!! حقیقت آنکه اگر برای رفتن به قصور شاهان گدروزی و عبور از کارامانی در ۷ روز و طی مسافت در امتداد سواحل و سایر جزئیات زمان و مقدماتی لازم باشد پیوستگی اخبار بهم خالی از اشکال نخواهد بود ولی اگر نویسنده یا خواننده خود را از قیله

زمان و مکان آزاد بداند در اینصورت چسبندگی وقایع یکدیگر مانعی نخواهد داشت .

بالاخره اسکندر وارد پارس می شود و پس از ذکر واقعات زیاد بطرف شوش و بابل حرکت میکند . همانطور که طی رفتن به مشرق اطلاعات ناقص می شود در اینجا نیز برعکس هرچه به بابل و غرب نزدیک میشود اطلاعات جغرافیائی روشن تر میگردد . ولی در بین این اطلاعات جغرافیائی اطلاع راجع به عربستان جالب است که عیناً نقل می شود:

«... به اسکندر گفتند که اعراب دو خدای پرستند یکی اورانوس و دیگری دیونی سوس اولی تمام ستارگان و نیز آفتاب را احاطه دارد و نسبت به انسان منشاء کلیه فیوض طبیعت است دومی فاتح هند بود... ثروت عربستان او را جلب کرد چه شنیده بود که در این مملکت از باتلاقها فلوس ، از درختان مرمری و کندر ، از بوته ها سی ناموموم (دارچین) و از چمن ها سنبل هندی بدست می آورند.»

در اینجا به بحث پیرامون خط سیر اسکندر خاتمه داده و مجدداً یاد آور می شویم که در نقل اخبار از جنبه های افسانه ای و خرافه ای بکلی صرف نظر شده و تازه این اخبار مشتی است از خروار و نمونه کوچکی است از آنچه بعنوان پیروزی علم بر جهل و تفوق اروپا بر آسیا ساخته و پرداخته و تحویل ما داده اند!!

۸- سفر دریائی نثارخوس

یکی از داستانهای جالب که ساختگی بودن آن محرز و ضمیمه سفر جنگی اسکندر شده سفر دریائی نه آرخ یا نثارخوس است از مصب رود سند در امتداد سواحل دریای عمان و خلیج فارس تا رود کارون یا دجله یا فرات یا هر سه بالاخره .

یکی از دلائل خیالی بودن قصه اسکندر همان ساختن آنهمه کشتی واحداث چندکارخانه کشتی سازی در مدتی کوتاه است که بلاشك جز زاده توهم چیز دیگری نمی تواند باشد . بهر حال نه آرخ مأمور می شود که کشتی ها را از ساحل حرکت داده و در شوش یا بابل به اسکندر ملحق شود و کلیه مشاهدات خود را در بین راه بازگو نماید.

«نامبرده سواحل ارس؟! (بضم اول و کسر ثانی) ، گذروزی ، ولایت ماهیخوارها را پیموده بساحل کار امانی رسید و باعده ای از همراهان نزد اسکندر آمد و دوباره مأمور شد که سواحل را پیموده تا مصب دجله نزدیکی شوش برود (؟!)»

ماهی خوارها را نیز بعضی حبشیهای ماهیخوار نامیده اند دیودور محل ملاقات نه آرخ را در شهر ساحلی سال مونت (!!) معین کرده گوید :
«بحر پیمایان بحضور رسیده عجایب راجع به جزر و مد دریا، عده نهنگ ها و بزرگی آنها را که گاهی کشتی را و از گون می کردند شرح دادند. اسکندر پس از اصغاء گزارشات امر داد حرکت کرده قافرات برانند .» (۱)
واقع بودن شوش در نزدیکی مصب دجله از نکات بسیار جالب اخبار بالاست که درجه اطلاعات جغرافیائی اسکندر نامه نویسان را می رساند .
پلوتارك بطوریکه دیده شد اخبار گذروزی و کار امانی را مخلوط کرده می نویسد :

«... در آنجا اسکندر بسراغ نثارك رفت که از راه دریا رسیده بودوی آنچه را در ساحل دیده و شنیده بود برای اسکندر نقل کرد. اسکندر به اندازه ای مشعوف شد که هوس دریا نوردی کرد و در اقیانوس محیط تا مصب رود قرات گردش نمود (!!) بحریه اش مرکب از جهازات بزرگ و متعدد بود که تمام سواحل عربستان و آفریقا را طی کرد و از تنگه ستون

هرکول (جبل الطارق) وارد دریای مدیترانه شد ... (۱) «

اگر چه این خبر خالی از تشویش نیست ولی کشتی رانی و گردش اسکندر در اقیانوس محیط تاسواحل فرات و دورزدن افریقا در آن جالب است در حالیکه سایر مورخان در این باره ساکتند .

سروکله نثارخ یکدفعه در پارس پیدا می شود چه در مراسمی که طی آن کالانوس حکیم هندی خود را میسوزاند حضور داشته است و در شوش نیز در جشن عروسیهای دسته جمعی به نثارخ تاجی از زرداده می شود و مخصوصاً آریان تصریح می کند .

« به نه آرخ که بحریه را از سند تادجله آورد تاجی از زردادند » (۲)
يك بار دیگر شوش در کنار دجله قرار میگیرد و چهل نویسنده گان قدیم و افسانه سازها به وضع جغرافیائی ایران آشکار میگردند .

مورخین جدید برای سفر دریائی نه آرخ و اطلاعاتیکه بوسیله او از سواحل بیان شده اهمیت و ارزش خاصی قائل شده اند در حالیکه اولاً این سفر دریائی مورد شك و تردید بوده و به عقیده نویسنده این سطور زائیده توهم است و ثانیاً اطلاعات نه آرخ در همان حدود است که شمه ای از آن از قول دیودور نقل شد ثالثاً ایرانیان قرنهای قبل از این زمان در این دریاها رفت و آمد داشته و اطلاعات آنها در زمینه دریائی کامل تر و جامعتر از یونانیها بوده است . چه از قدیمترین ازمنه تاریخ مدارکی در دست است که اقوام ساحلی خلیج فارس در این دریا کشتی رانی میکرده و بعدها نیز این خلیج کانون پرورش دریا نوردان بی نظیری بوده است و حتی هرودوت نقل میکند که فنیقیها که بزرگترین ملت دریا نورد قدیم شناخته شده اند از خلیج فارس به کنار مدیترانه مهاجرت کرده اند .

بطوریکه از روایات یونانی برمیآید شاهان هخامنشی علاقه زیادی به بحریه و

۱ - پلوتارک بند ۱۱۰ زندگی اسکندر

۲ - ص ۱۸۸۴ تاب

دریانوردی داشته و برای کسب اطلاعات و مقاصد دیگر مرتباً هیئتهائی گسیل نموده‌اند مثلاً هرودوت می‌نویسد . (۱)

«داریوش اسکیلانس نامی را مامور کرد که دور آفریقا را بگردد و او این سفر را باموفقیت انجام داد و از این تحقیقات معلوم شد که آسیا با استثنای قسمت شرقی آن به لیبیا (آفریقا) شبیه است»

ولی از همه مهمتر کتیبه ایست از سنک يك پارچه که در شلوف الترابه در ۱۳۳ کیلو متری کانال سوئز کشف شده است. این کتیبه یادگاری داریوش بزرگ پس از کندن کانال سوئز است و برای مزید اطلاع خوانندگان فقط بند سوم آنرا ذیلاً نقل می‌کنیم: «من پارسی‌ام از پارس مصر را تسخیر کردم، امر کردم این کانال را بکنند از پی رو که در مصر جاری است تا دریائی که از پارس بدان روند این کانال کنده شد چنانکه امر کردم و کشتی‌ها روانه شدند چنانکه اراده من بود.»

ضمناً از متن مصری کتیبه که قسمت اعظم آن محو شده استنباط می‌شود که صحبت از سفرائی است که برای تحقیقات می‌خواهند بدریاها بفرستند . (۲)

در این کتیبه پی‌رو را رودخانه نیل دانسته‌اند اعم از اینکه منظور از این کلمه نیل باشد یا نباشد از جمله «کانال بین پی‌رو و دریائیکه از پارس بدان روند کنده شد» بخوبی واضح میشود که کشتی‌ها بین خلیج فارس و دریای احمر امروزی رفت و آمد می‌کرده‌اند و میرساند ایرانی‌ها که برعکس یونانیان در نجوم و جغرافیا یعنی دورکن اساسی دریانوردی دست داشته‌اند. در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بر این دریاها تسلط داشته و از وضع آنها کاملاً مطلع بوده‌اند و افسانه نثار خوس به تقلید از اعزام هیئتهای تحقیقاتی داریوش و خشایارشا ساخته شده والا ایرانیان از

وضع این دریاها کاملاً آگاه و احتیاجی به قایقرانی در سواحل و کسب اطلاعات نبوده است .

هرودوت مینویسد :

ساتاس پس نام‌هخامنشی داوطلب شد که دور آفریقا را بگردد و با کشتی تاجبل الطارق میرود و پس از آن او «... انتهای لیبیا (افریقا) را از طرف مغرب که سلانت نام داشت دور زده بطرف جنوب راند و در مدت چندین ماه همواره دریانوردید تا مسافتی بزرگ پیمود ولی چون دانست راهی را که در پیش دارد بیش از راهی است که آمده بمصر برگشت و از آنجا نزد شاه (خشیارشا) رفته گفت. در جاهای دور دریاها ما بساحلی رسیدیم که مردم آن کوتاه قدند و لباس آنها از برگ درخت خرماست هر زمان که بساحل نزدیک میشدیم این مردم شهرهای خود را رها کرده بکوه‌ها می‌گریختند و ما هم داخل شهرها شده بی‌آنکه آزاری برسانیم حشم آنها را تصاحب می‌کردیم.»

از روایات بالا درجه علاقمندی ایرانیان بخصوص افرادی از خانواده های بالا بدریانوردی و کسب اطلاع از نواحی دوردست بخوبی نمایان میگردد و معقول نیست که این قوم که در سواحل آفریقا و نواحی ناشناخته آن مسافرت دریائی میکنند و کانال سوئز و کانالهای دیگری جهت تسهیل دریانوردی میکنند، از سواحل دریای مجاور کشور خود بی اطلاع باشند و لذا افسانه سفر دریائی نه آرخ در سواحل خلیج فارس برای کسب اطلاع چیزی جز خیالبافی نیست و قصه پردازان خواسته‌اند در این باره نیز اسکندر چیزی از داریوش و خشیارشا کم نداشته باشد.

ایرانیان با داشتن اقوام مختلف بحرینما در امپراطوری خود و احاطه بعلم نجوم که در قدیم پایه اساسی دریانوردی بوده دارای ناوگان نیرومندی بوده و در کار دریا نوردی ورزیده شده بودند . مورخان نیز این مطلب را از زبان اسکندر خطاب به پارمنین که طرفدار جنگ دریائی بوده چنین بیان کرده‌اند:

«... در جنگ دریائی امواج دریا و وزش بادهای خیلی مؤثر است و برای جلوگیری از مضار آن مهارتی لازم عمل کشتی‌های دشمن مجرب و ماهرند زیرا سالها کارشان دریانوردی بوده ولی مقدونیه‌ها فاقد این فن و مهارت می‌باشند .

بعلاوه ساختمان کشتیها اهمیت دارد (لابد در کرانه سند و بعد از ۶ یا ۷ سال پیاده روی، مقدونیه‌ها دریانوردان مجرب شده و تکنیک کشتی سازی خود خود را کامل کرده بودند؛ «نویسنده») و از این حیث هم برتری با کشتیهای دشمن است بنا بر این در موقع جنگ دریائی کوششهای ما بیفایده است» (۱)

اگر فکر کنیم همانطور که اسکندر گفته برای کشتی عمل مجرب و برای ساختن آن تکنیک خاصی لازم باشد چون اسکندر در سفر جنگی خود ساختن کشتی را پیش بینی نکرده بود مسلماً در میان قشون او نیز از این عمل مجرب و تکنیسین‌ها وجود نداشته و لذا باید اذعان نمود که فقط ذهن سازندگان داستان است که بر حسب ضرورت این موجودات و وسائل خلق الساعه را آفریده و مثل نظایر آن احتیاجی به پیش بینی و تهیه مقدمات نداشته است . این بود آنچه درباره سفر دریائی نه آرخ به ذهبن متبادر می‌شود .

۹- مدت کوتاه ، کارهای زیاد

«پادشاهی اسکندر رومی ۱۴ و به روایتی ۱۲ سال بود... اسکندر بمغرب و مشرق رسید و عالم بگردید و پادشاهان را قهر کرد و بروبحر زیر پای آورد

و این کار جز ب عمر دراز نتوان کرد والله اعلم» (۱)

تنهانویسنده گمنام مجمل التواریخ نیست که از آنهمه کار در طی مدتی کوتاه
دچار حیرت شده بلکه تاریخنویسان دیگری نیز به این نکته توجه داشته اند. یاقوت
حموی می نویسد (۲)

«اهل سیر گفته اند که اسکندر بن فیلفوس رومی پادشاهانی را بکشت و بر
بسیاری چیره گشت و کشورهای بیشمار را تا اقصای چین فتح کرد و
سد را بنا و کارهای زیادی نموده بمرد در حالیکه عمر او ۳۲ سال و ۷ ماه و
در این مدت دمی نیا سوده بود. مؤلف گوید: اگر این موضوع راست
باشد عجیب و مخالف عادت است. آنچه بگمان من میرسد و خداداناتر
است اینکه مدت پادشاهی و اوج نیکبختی او این مقدار بوده و علماء آن
را بحساب عمر او گذاشته اند. سیر آفاق و طی منازل بهمراهی لشگریان
بخصوص اگر کندهی حرکت قشون و احتیاج به کسب آذوقه و علوفه و دفاع
مدافعین قلاع و شهرها در نظر گرفته شود احتیاج به زمان دارد. این محال
است که با وجود داشتن سنی کمتر از ۲۰ سال بتواند در کشور خود نظم
و نسق برقرار و هیبتش در دلها جا بگیرد و لشگریان گرد او جمع آیند و
سرداری و سروری بدست آورد و اینکه تجربه و عقلی بهمرساند که آنهمه
حکمتهاییکه به او نسبت می دهند برای او قابل درک باشد محتاج بزمان
دراز دیگری است. پس درچه زمانی او سیر جهان و کشور گشائیها و ایجاد
شهرها و گماشتن دست نشاندگان را انجام داده است..»

مورخان یونانی و رومی پادشاهی اسکندر را یازده و عمر او را پس از فوت
داریوش ۶ یا ۷ سال دانسته اند (۳)

۱ - ص ۵۶ مجمل التواریخ والقصص

۲ - معجم البلدان ج ۱ ص ۲۳۵

۳ - ۱۶۳۴ ت ا ب

اسکندر یکه در اسکندر نامه‌ها معرفی شده جوانیست ۲۲ ساله با عده‌ای قلیل که البته باز هم برای منطقه کوچکی چون مقدونیه زیاد است و در حالیکه از پشت سر خود نامطمئن بوده سفر جنگی خود را آغاز میکند.

در غیاب اسکندر بین آنتی پاتر نایب السلطنه او و یونانیان ناراحت مرتباً منازعه برپا بود و بخصوص آژیس شاه اسپارت بکمک لاسدمونیها با آنتی پاتر جنگ کرد (۱) و حتی نوشته‌اند که اسکندر ۶۰۰ تالان پول برای آنتی پاتر فرستاد تا مانع شورش یونان شود (۲)

با چنین وضع و در چنین شرایطی اگر کارهایی که طی ۱۰ یا ۱۱ سال کرده شده مورد دقت قرار دهیم با مؤلف مجمل التواریخ همصدا شده خواهیم گفت که «این کار جز بعمر دراز نتوان کرد» مگر آنکه قدرت خیال و معجزاتی که در این سفر جنگی کراراً بمنصبه ظهور رسیده بمیدان آمده همه کارها را روبراه و هر چیز را بجای خود قرار دهد.

اینک مهمترین نکاتی که در بین کارهای بسیار و باور نکردنی اسکندر بچشم می‌خورد و خیالی بودن موضوع را مسلم می‌سازد شرح دهیم.

۱ - طول خط سیر و سرعت حرکت - مسیری که برای اسکندر قائل شده‌اند بقدری طولانی و پریچ و خم و تعداد جنگها، محاصره‌ها، کشور گشائیها باندازه‌ای پشت سر هم و زیاد است که حتی برای ما که در عصر اتم و جت و موشک هستیم و بخصوص برای اشخاصی که کمی به فنون استراتژی نظامی وارد باشند و بویژه اگر در نظر گرفته شود که از عده‌سی و پنجهزار نفری ارتش اسکندر سی هزار پیاده بوده‌اند باور نکردنی است. پلوتارک میگوید:

«اسکندر در تعقیب داریوش در مدت ۱۱ روز ۲۰۶ فرسنگ روی اسب راه

۱ - ص ۱۳۳۰ ت اب

۲ - ص ۱۲۸۵ ت اب

پیمود (۱) « یعنی تقریباً روزی ۲۰ فرسنگ یا ۱۲۰ کیلومتر . البته اگر فقط برای يك روز بود قبول آن با کمی اشکال مانعی نداشت ولی اینکه بتوان یازده روز متوالی روزی ۱۲۰ کیلومتر روی اسب طی طریق نمود مسلماً عقل سلیم آن را باور نمی کند و ساختگی بودن روایت خبر از قصه بودن اصل داستان می دهد. (۲)

تعداد شهرها واقوامیکه مطیع شده اند از شمار بیرون است . تنها عده شهر های متصرفی اسکندر را در هند ۲۰۰۰ شهر و ۷ نوع مردم نوشته اند . (۳) اسکندر در آسیای صغیر و غرب که مورخان بوضع آنجا آشنا تر بوده اند در هر شهر به مقاومت برخورد میکند . پای دیوار شهر سه ن دو ماه (۴) و در محاصره صور ۷ ماه و پشت باروی غزه دو ماه معطل می شود و در همه جا تصریح شده که تلفات مقدونیها سنگین بوده است .

در آسیای صغیر تمام شهرها ، یونانی و غیر یونانی مقاومت می کنند در شهرهای میلث و هالیکارناس خونین ترین جنگها رخ میدهد که شدت آن راحتی از جنگ گرانیک نیز بیشتر قلمداد کرده اند .

با این تفصیل کنت کورث می نویسد : اسکندر زمانی که در افس (شهری در هالیکارناس) بود به کارگاه آبل نقاش می رفت و بقدری با او دوست شده بود که چون فهمید این استاد نقاش عاشق پانکاستا یکی از زنان غیر عقدی او شده است با

۱ - بند ۷۵ زندگی اسکندر

۲ - در سال ۱۳۵۴ هجری یا ۲۵۳۴ شاهنشاهی آقای مهندس احمد حامی که کارشناس راه و بقول خودشان از سال ۱۳۱۶ تا امروز باراه سازی و راه سروکار داشته اند کتابی تحت عنوان «سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است.» تألیف و منتشر نموده و بویژه در مورد خطسیر اسکندر در آن کتاب بررسی ژرفی بعمل آمده و ثابت کرده اند که لشکر کشی در راه های کوهستانی و پر پیچ و خم در مدتی کوتاه زائیده فکر افسانه نویسان است برای آگاهی بیشتر آن کتاب را ببینید .

۳ - آریان ۱۸۲۰ ت اب

۴ - ۱۲۸۳ ت اب

وجود علقه‌ای که به این زن ریا داشت او را بنقاش مزبور بخشید (۱).

که با این قرائن لااقل چندماهی هم‌درافس بوده است !

اگر کسی بطور تقریب مدت توقفهای اسکندر را از روی کارهایی که در ردیف شهرسازی ، کشتی سازی ، عروسی ، جشنها ، نمایشها و غیره حساب کند مسلماً برای جنگها و عملیات نظامی و راه پیمائیها وقتی باقی نخواهد ماند . بهمین علت بوده که برای ارتش او سرعتی مافوق تصور قائل شده‌اند. تازه معلوم نیست با در نظر گرفتن مدت توقفها اگر برای قشون او سرعتی معادل ۱۰۰ کیلومتر در روز حساب کنیم حساب طول خط سیر درست دریابد و حال آنکه این سرعت از توانائی بشر واسب خارج و مسلماً نمی‌تواند به حقیقت پیوندد .

۲ - شهرسازی - اسکندر صرف نظر از جنگها و جدالها ، محاصره‌ها ، راه پیمائیها ، کشتی سازیها و ... بطور متوسط سالی چندین شهر ساخته است . (گفته‌اند اسکندر ۲۲ یا ۲۴ و بقولی هفتاد شهر (۲) اسکندریه ساخته است) و اگر برعکس آنچه گفته شد ایامی که صرف جنگ و جدالها محاصره‌ها و راه پیمائیها شده از مدت سفر جنگی کسر کنیم وقتی برای شهرسازی باقی نخواهد ماند ! یا باید ساختمان شهرها را بحساب روز و هفته سنجید در هر حال یکی از داستانهای مسخره اسکندر نامه‌ها داستان شهرسازیهای اسکندر است گوئی برای شهرسازی مثل گندم اقدام به پاشیدن تخم آن می‌کرده‌اند و یا آنکه منظور نویسندگان از کلمه شهر غیر از مفهوم متداول امروزی آن بوده است .

مدت زمانی که اسکندر از رود هیداسپ تا مصب سند پیموده ۷ الی ۱۰ ماه دانسته‌اند در این مدت از لحاظ شهرسازی عملیات او بقرار زیر بوده است :

۱ - اسکندر در کنار رود هیداسپ به یاد بود اسب خود بنام بوسفال که مرده

بود شهری بنا کرد .

۱ - ص ۱۲۶۳ تا ب

۲ - ص ۶ اشکانیان تالیف دیاکونف ترجمه کریم کشاورز

۲ - در همان نزدیکی سك او هم بنام پهريتاس بر حمت ايزدی پيوست و شهری هم بپاد او ساخت (افسوس که گربه نداشت يا اگر داشت نمرود تا شهری هم بنام او ساخته شود).

۳ - شهر نيکه يانیکايا را ترميم و تعمير کرد .

۴ - اسکندر در محل تلاقی رود آل سهزین وسند شهری بنا کرد .

۵ - در کنار رود سند نیز شهری دیگر و کارخانه کشتی سازی ساخت .

۶ - در ایالت موسیکانوس به امر او قلعه ای ساختند .

۷ - در ولایت سامباست اسکندر شهری بنام اسکندریه بنا کرد .

۸ - در پتاله (مصب رود سند) هفتس تیون به امر او بندرو کارخانه کشتی سازی ساخت .

۹ - در کنار اقیانوس برای آنکه یادگاری از خود باقی گذارد جای مساعدی

انتخاب و شهر و بندری ساخت که بنام اسکندریه موسوم شد . (۱)

حال قضاوت با خواننده است که امکان ساختن ۹ شهر و چند کارخانه کشتی

سازی و تصرف ۲۰۰۰ شهر و مطیع نمودن ۷ نوع مردم را با جنگهای خونین که طی

آنها اسکندر در چند جا تا سرحد مرك مجروح و مسموم می شود (خود جراحات وارده

به اسکندر سخت و محتاج ماهها استراحت بوده است) مورد بررسی قرار دهد و

چنانچه جواب منفی بود آیا این حوادث را به چیزی جز خیالبافی و قصه پردازی

می توان تعبیر نمود؟!

تعداد شهرهایی که اسکندر ساخته ۲۲ یا ۲۴ شهر و بقولی هفتاد نوشته اند مثلاً

بنای شهر از میر (۲) ، اسکندریه مصر ، خارا کس در بین النهرین (۳) ، را به او

نسبت میدهند و همچنین نوشته اند که چون اسکندر از ترعه فرات سر ایزر شد به

۱ - صفحات ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۳ تاب

۲ - ص ۱۲۶۴ تاب

۳ - ص ۱۸ دریانوردی عرب

دریاچه‌ای رسید که در حدود عربستان بود . در اینجا موقع مناسبی یافت شهری بنا کرد و دور آن دیواری کشید (۱) اسکندر در پای کوه‌های قفقاز شهری بنام خود ساخت (۲) و شهرهای دیگری بفاصله یکروز از این اسکندریه جدید بنانهاد (۳). خلاصه در باکتريا ، سغديان و بالاخره در تمام طول خط سیر چیزیکه فراموش شدنی و تعطیل بردار نیست شهرسازی است .

پوچ بودن این روایات نیازی به اقامه دلیل ندارد چه با وسائل مکانیکی پیشرفته امروز و در چنان شرایط و مدتی حتی چند ده هم نمیتوان ساخت چه رسد به آنهمه شهر و از آن گذشته معلوم نیست سکنه این شهر ها را چه اشخاصی تشکیل میداده‌اند گفته‌اند که مجروحین و وامانده‌های قشون در این شهرها اسکان داده شده‌اند اگر فرض کنیم تمام قشون اسکندر نیز مجروح یا وامانده و در این شهرها اسکان داده شده‌اند مگر بهر شهر چند نفر میرسد؟! تازه ، لشکریانی که چندین مرتبه برای برگشت بمقدونیه سربشورش برداشته و اسکندر را تحت فشار گذاشته‌اند و بالاخره نیز اسکندر را مجبور بصرف نظر از ادامه جهانگیری و مراجعت میکنند ، چگونه راضی شده‌اند و لو وامانده و مجروح درسرمینه‌های پراکنده و در میان دشمنان اقامت کنند؟ حقیقت آنکه در عالم افسانه سرائی احتیاجی به پاسخ سؤالات مذکور نیست . اما منظوری که افسانه پردازان از این شهرسازی داشته‌اند آنستکه بعدها شهرهای یونانی!! (آنها نه مقدونی) طرفدار و ناشر فرهنگ یونان در داخل ایران باشند در حالیکه تا کنون کوچکترین آثاری از وجود این شهرها در داخل فلات ایران و در هند بدست نیامده و بدیهی است این شهرها آنهم با سکنه یونانی جز در عالم خیال وجود نداشته است و این خود دلیل دیگری بر افسانه بودن داستان اسکندر است .

۳ - کارهای خلق الساعه - یکی از اختصاصات کتابهایی نظیر کتاب امیر

۱ - آریان ۱۹۲۳ ت اب

۲ - آریان ۱۶۸۶ ت اب

۳ - دیودور ص ۱۶۸۹ ت اب

ارسلان یارموزحمزه آنستکه داستانرا خود را از قید زمان و مکان آزاد دانسته و درهرجا به بن بست برخورد بدون آنکه دچار زحمت شود یا وجود مقدمه‌ای را لازم بداند فوراً وسائل و حوادثی آفریده و قضایا را مطابق نظر خود فیصله می‌دهد. در داستان اسکندرنیز از اینگونه مسائل فراوان بچشم میخورد. مثلاً همین موضوع کشتی سازی آنهم در حدود دوهزار کشتی در سرزمین هند (۱) بسیار قابل توجه است. چیزیکه در این قضیه بحساب آورده نشده زمان و شرایط لازم برای اینکار است. برای ساختن این کشتی‌ها چند نفر کارگر متخصص لازم بوده و مصالح چگونه و در چه مدت تهیه گردیده است؟ گفته‌اند که برای ساختن آنها از فنیقیها، اهالی قبرس، کاریان و مصریها که دنبال لشکر اسکندر آمده بودند استفاده شده است. اولاً تازمانیکه موضوع لزوم کشتی در بین نبوده از این اقوام دنباله رو قشون نیز صحبتی نیست و ثانیاً اگر وجود این اقوام را دنبال قشون مسلم فرض کنیم از کجا آنها کشتی ساز، نجار، آهنگر و... بوده‌اند؟ بلکه بالعکس می‌توان آنها را تاجر و یا ماجراجو نه صنعتگر و کشتی ساز تصور نمود. درست است که فنیقی‌ها مردمان دریانوردی بوده‌اند ولی مگر هر فنیقی می‌تواند کشتی بسازد. ایجاد چند کارخانه کشتی سازی در ساحل سند و ساختن آنهمه کشتی در مدت کوتاه در ردیف ساختن شهرها و جنگهای پیاپی مسلماً زاده تخیل می‌باشد و الا کارخانه کشتی سازی یا قایق سازی چیزی نیست که تا اسکندر دستور داد فوراً از زمین بجوشد!

از این کارهای خلق الساعه زیاد است مثلاً در آغاز سفر جنگی صحبت از وسائل قلعه گیری نیست ولی درهرجا ضرورت پیدا میکند بلافاصله ماشینهای قلعه کوب بکار می‌افتند و بكمك آنها حصارها و در بعضی جاها کوه‌ها یکی پس از دیگری تسخیر می‌شوند!!

بطور خلاصه مطالعه موضوع از این نقطه نظر نیز بِنفع اسکندرنامه نویس‌ها و

طرفداران آنها نیست و متأسفانه برای خواننده راهی جز قصه پنداشتن آن بسا می‌ماند .

۱۰ - نکات مختلف

اگر چه در قصه اسکندر نکات جالب و نفاطضعف فراوان است ولی در بین آنها ناگزیریم که بچند موضوع اشاره کنیم :

۱ - سرزمین - کشور كوچك مقدونیه كه تا كمی قبل از اسکندر بنا نوشته عموم مورخین جزو امپراطوری هخامنشی بوده (۱) از لحاظ موقعیت جغرافیائی و طبیعی طوری نیست كه بتواند دارای منابع مادی و انسانی برای جنگ و جدالهای بزرگ باشد . تنظیم کنندگان اسکندرنامه ها به گمان خود بامنضم کردن یونان به مقدونیه خواسته‌اند از لحاظ كمبود منابع انسانی و مادی این نقیصه را برای آن کشور بر طرف نمایند . اگر چه کشور كوچك یونان نیز بنا بدلایلی كه در فصل مخصوصی ذكر خواهد شد فاقد آنقدر نیروی مادی و انسانی بوده و انضمام آن بمقدونیه نیز نمی‌تواند كفه نیرو را بنفع کشور اخیر تغییر دهد معهذا از مجموع نوشته جاتی كه بنام مورخین قدیم بهمارسیده اینطور برمی آید كه دشمنی مقدونیها و یونانیان عمیق تر از آنان بوده كه کشور گشائیهها یا كارهای قهرمانی اسکندر بتواند آن شكاف را پر نماید (۲) چون این موضوع درهلنیسم كه بعد شرح داده خواهد شد واجداهمیت میباشد لازم است دراطراف آن توضیح بیشتری داده شود . مورخین نوشته‌اند كه برای اختناق یونان اسکندر از غنائم جنگی خود مبلغ ۶۰۰ تالان برای آنتی پاتر

۱ - مسعودی مینویسد معنی فیلفوس (پدر اسکندر) یعنی دوستدار ایران

۲ - ص ۱۴۰۰ - ۱۴۰۴ تاب

فرستاد (۱) و چنانکه در فصل سابق ذکر شد آژیس شاه اسپارت بكمك لاسد مونیها با آنتیپاتر جنگ کرد (۲) و بالاخره در تمام مدتی که اسکندر از مقدونیه خارج بود نزاع و جنگهای شدیدی بین یونان و مقدونیه جریان داشت (۳). چون قسمتی از قشون اسکندر را بنابر سوم زمان یونانیان اجیر تشکیل میدادند دودستگی و مخالفتهای عجیبی بین یونانیها و مقدونیان در صحنه وقایع به چشم میخورد که مسلماً منشاء تاریخی دارد. مثلاً یونانیهای مقیم باکتریا و سغدیان بعد از شایعه کشته شدن اسکندر که ازماندن در این صفحات ناراضی بودند بر مقدونیها شوریده و بعده سه هزار نفر! (نسبت بقشون اسکندر این عده قابل توجه است) جمع شده مشقات زیادی برای بازگشت بوطن خود متحمل شدند و لسی بعدها پس از مسرك اسکندر مقدونیها تمام آنها را کشتند.

از فحوای کلام مورخان آشکار می شود که علاوه بر اختلاف عمیق تمدن و مشرب (۴) اختلاف زبان نیز بین این دو قوم بقدری شدید بوده که حرفهای هم را نمی فهمیده اند.

در محاکمه فیلو تاس پسر پارمنین سردار پیر اسکندر کنت کورث میگوید (۵):
 «.. در این موقع اسکندر به او گفت میدانی که مقدونیها قضات تو هستند بزبان آنها نطق خواهی کرد؟ فیلو تاس جواب داد در اینجا غیر از مقدونیها عده زیاد از حضار دیگر هم می بینم و گمان می کنم که اگر در همان زبان حرف بزنم که تو سخن راندی بهتر حرفهای مرا خواهند فهمید مقصود

۱ - ص ۱۲۸۵ ت اب

۲ - ص ۱۳۳۰ ت اب

۳ - پلوتارك شرح حال فوسیون

۴ - از قول اسکندر نوشته اند که ؛ «یونانیان در میان مقدونیها مثل نیمه خدایان هستند بین حیوانات وحشی»

۵ - ص ۱۶۶۴ ت اب

من اینست که بیشتر اشخاص حرفهای مرا بفهمند . اسکندر روبه سربازان کرده فریاد برآورد و گفت می بینید که او از همه چیز وطن خود حتی از زبانش هم متنفر است این تنها کسی است که نمی خواهد به آن زبان حرف بزند بهر زبانی که خواهد حرف بزند مختار است ولی بخاطر داشته باشید که او عادات ما را هم مانند زبان مادشمن است .»

وجود اختلاف عمیق بین یونانیان و مقدونیها و عجله هر دو قوم برای مراجعت بوطن موضوع شهرهای یونانی را بخصوص در دوره بعد از اسکندر که مورخین با آب و تاب از آن یاد می کنند متزلزل می نماید بویژه آنکه مورخین جدید از نبودن کوچکترین مدرکی در مورد این شهرها و پادشاهان «یونان و باکتریان» عمیقاً متأسفند! (۱)

۲ - معبد اسکولاپ در اکباتان :

موضوع قسم خوردن مقدونیان را در معبدی در حوالی سیستان قبلا ذکر نمودیم اینك يك خبر در همان زمینه :

«اسکندر بعد از مرك هفس تیون (سردار و رفیق محبوب او) معبد اسکولاپ (خدای طب) را در اکباتان خراب کرد .» (۲)

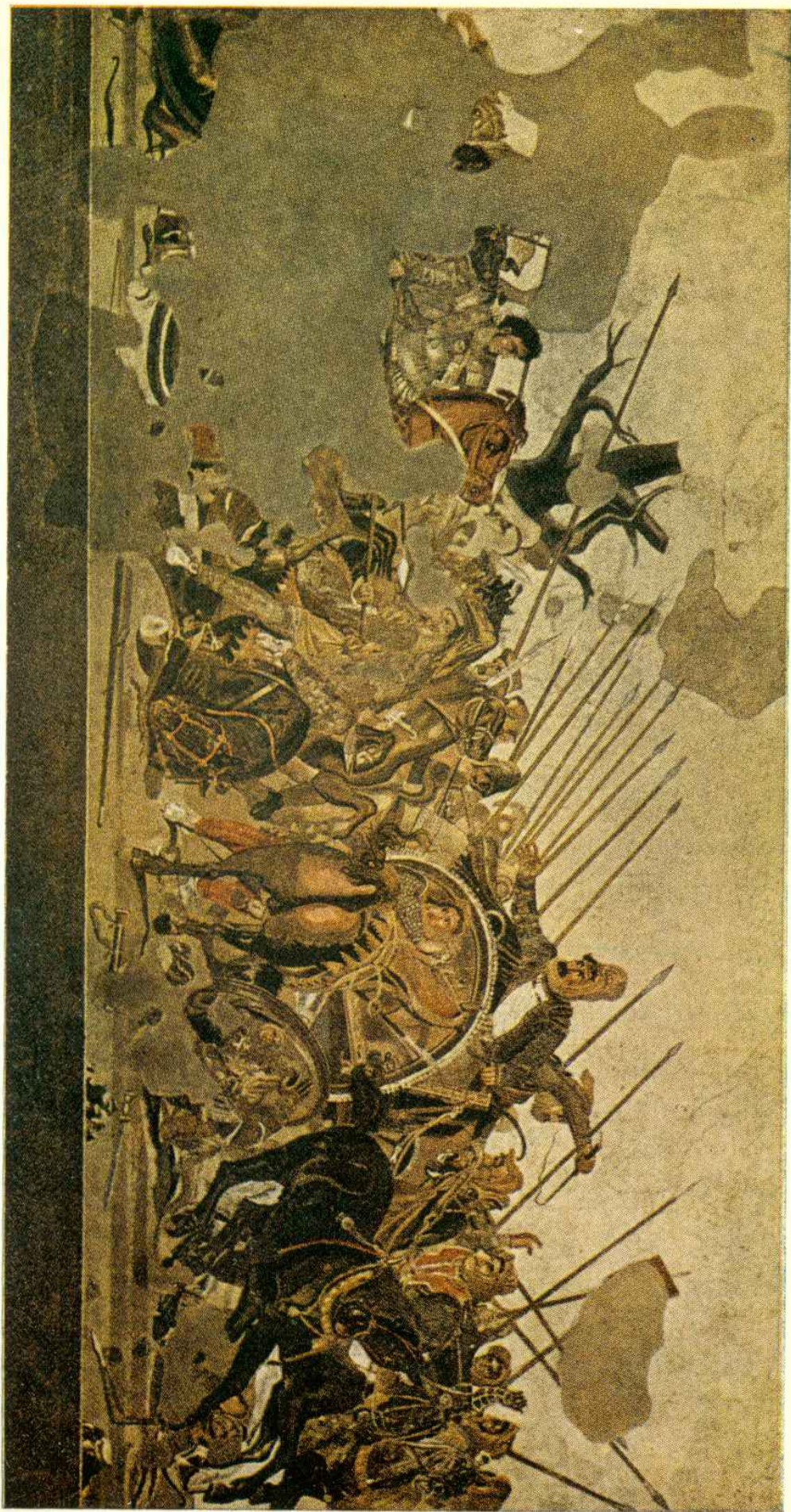
بدیهی است که وجود معبد اسکولاپ در اکباتان خالی از غرابت نیست و لذا یا اکباتان غیر از همدان شهر داخلی ایران است یا آنکه اصل واقعه دروغ و افسانه است که بنظر عاشق اخیر ارجح است .

۳ - موزائيك جنك ايسوس:

عدم مدارك مثبت برای آنهمه ادعا کار تاریخنویسان را به خیالبافیهای تازه ای کشیده و آن عبارت از شرح و بسط در اطراف يك موزائيك میباشد که از زیر خرابه های شهر پمپی در ایتالیا بدست آمده است این تابلو که ذیلا شرح آن داده خواهد

۱ - ص ۱۳۷ تمدن ایرانی

۲ - آریان ص ۱۹۰۶ تاب



شد فاقد نوشته است و گمان کرده اند که نقاشی آن صحنه ای از جنگ ایسوس را نمایش می دهد . اینک شرحی را که مؤلف تاریخ تمدن در این باره داده می آوریم (۱)

«تابلو جنگ ایسوس که در خانه فائون Faun در پمپی پیدا شده و ارتباط آنرا

با نقاشی قرن چهارم یونان حدس می زنند (!!) مرکب از ۱۵۰۰۰۰۰۰ قطعه سنک است که هر کدام بیش از چند میلیمتر مربع سطح ندارند تمام موزائیک ۵/۲ × ۵ متر است این اثر در نتیجه زلزله و آتشفشانی پمپی در سال ۷۹ بعد از میلاد سخت صدمه دیده ... اسکندر سیاه سوخته از گرما و پریشان و ژولیده از کثافت میدان نبرد پیشرو حمله است و سوار بر اسب خود بوسه فالوس در چند قدمی گردونه داریوش دیده میشود. نجیب زاده ایرانی خود را در میان دو پادشاه انداخته و نیزه اسکندر در بدن او نشسته است. داریوش با توجه به خطر که از جانب نیزه دیگر اسکندر بسوی اوست از گردونه بطرف دوست محض خود برگشته چهره اش مالا مال از اندوه و غم است. سوار کار ایرانی به نجات پادشاه خود آمده و نیزه اسکندر به هدف نرسیده در هوا معلق است. نشان دادن احساسات درهم و آشفته چهره داریوش معرف قدرت بی نظیر نقاش است. لیکن زیباترین سر این ترکیب سراسب اسکندر است عالیترا از این موزائیک در دنیا وجود ندارد.»

برای آنکه خواننده بتواند درباره این تابلو که با آنهمه آب و تاب از آن سخن رفته قضاوت کند ناچاریم کپیه رنگی این تابلو را ضمیمه این اوراق کنیم. کسی منکر مهارت نقاش یا هنرمندان موزائیک ساز نیست ولی آنچه از لحاظ ما شایان دقت است قیافه و لباس و هیئت سوارا نیست که ظاهراً باید ایرانی یا پارسی باشند. آنچه از قیافه و البسه سواران آشکار می شود این سواران بیشتر بمردمان شمال آفریقا شباهت دارند تا به ایرانیان که در بسیاری از کتب و همچنین در کتیبه ها زی و کسوت آنها نشان داده شده است.

اگر فرض شود که این تابلو بعنوان تابلوی از جنگهای اسکندر کشیده شده باشد باید مطمئن بود که صحنه حادثه در ایسوس و طرف جدال ایرانیان نبوده‌اند ولی اگر نسبت این تابلو به اسکندر و جنگ ایسوس نیز مثل نظایر بشمار دیگر از روی حدس و گمان باشد زهی تصور باطل زهی خیال محال !

۴ - مقایسه مقدونیه و روم - وجود قصه‌هایی بنام اسکندر در قرن اول پیش از میلاد و پیرایه‌هایی که افسانه نویسان به آن بسته‌اند جهانگیری و نفوذ به شرق را در رم دامن زده و بطوریکه در تاریخ‌زندگانی مردان‌نامی آن دیار دیده می‌شود اغلب سرداران و امپراتوران‌نامی چون کراسوس ، ژول سزار ، آنتوان ، کاراکالا ، سولا ، تراژان و غیره هوس کشور گشائی و اسکندر شدن را در سر می‌پرورانیده و عده‌ای جان و مال و ارتش خود را بر سر این سودا ازدست داده‌اند در حالیکه نیروهای انسانی ، مادی ، طبیعی امپراطوری عظیم‌رم و نبوغ سرداران بزرگ آن سرزمین بایونان و مقدونیه (نه مقدونیه تنها) قابل مقایسه نبوده است رومیان به تصدیق دوست و دشمن از هر لحاظ و بخصوص از لحاظ نظامی دارای نبوغ خاصی بوده و اروپا را تا انگلستان بانضمام تمامی شمال آفریقا و شرق مدیترانه در حیطه اقتدار خود در آورده بودند در حالیکه یونان و مقدونیه اگر قصه ده ساله اسکندر را نادیده انگاریم و اگر به تاریخهای قدیم و جدید که تماماً له یونان تنظیم شده متکی باشیم طی قرون متمادی از حدود یونان باستان و جزیره سیسیل پافراتر نگذاشته و اگر هم گذاشته‌اند باناکامی مواجه گردیده اند .

چنانچه روایات مربوط به جنگهای ایران و روم صحیح باشد شکست سرداران و امپراتوران بزرگی چون کراسوس ، آنتونیوس ، تراژان و تارومار شدن لژیونهای بشمار رمی یعنی فاتحین کل و ژرمانی در سرزمینهای غربی فلات ایران بدفعات و طی چندین قرن دلیل دیگری برواهی بودن افسانه اسکندر و قشون کشی و فتوحات او با آن عده قلیل و وضع نامرتب می‌باشد اگر از لحاظ نظامی نیز موضوع مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد علیرغم نقشه‌ها و کروکی‌هاییکه درباره جنگها بوسیله مورخین جدید

کنیده شده بی اعتبار بودن این روایات آشکار خواهد شد .

۱۱ - مړك الكساندر

الكساندر در باز گشت بسوی مغرب بعد از آنكه رفيق محبوب او ، هفستيون چنانكه نوشته اند در اكباتان بواسطه پر خوری و افراط در باده گساری مرد . دستور داد تا معبد اسكولاب خدای پزشکی را در اكباتان خراب كنند و پزشك معالج يونانی او را بكشند و همچنین برای شادی روح آن مرحوم اقوام كوسی را قتل عام نموده زن و بچه و مرد آنها را ازدم تیغ گذرانیده سپس عازم بابل شد . ولی قبل از آنكه وارد بابل شود غیب گوها و قایع بدی را پیش بینی می كنند و نثار خوس مأمور میشود كه مراتب را به الكساندر اطلاع داده و مانع ورود او به بابل شود ولی الكساندر به حرف کسی گوش نكرده و پس از ورود به بابل در حومه آن شهر منزل میکند و بواسطه افراط در باده گساری مریض و پس از چند روز میمیرد . مورخین عموماً وقایع را لحظه به لحظه و با جزئیات شرح داده اند و خواننده تعجب می كند كه چرا وقایع نویسان كه تا این اندازه موضوعات جزئی و بی اهمیت را ضبط کرده اند از نام بردن سرزمینها و وضع طبیعی و جغرافیائی كشورها امساك کرده اند و اگر هم در این مقوله وارد شده اند سراپا اشتباه و نوشته ها با حقیقت وفق نمی دهد و این خود دلیلی بارز است بر آنكه نویسندگان صرفاً رمان نوشته و پای بند تطبیق نامها با سرزمینها نبوده اند .

بعدها ادعا شده كه الكساندر از طرف پسران آنتی پاتر نایب السلطنه او در مكدونیة مسموم شده است . برای موشكافی و شرح جزئیات جنایت و قتل عاملین مسموم نمودن الكساندر از طرف المپیا، مادر الكساندر و وقایع بعدی در صفحات این

دفتر مجالی نیست ولی آنچه قابل توجه است آنکه پس از مرگ الکساندر سرداران او بدون توجه به مرگ او بر سر جانشینی و تقسیم کشور باهم به منازعه می پردازند و پس از چند روز تازه بفکر برداشتن جنازه و دفن او می افتند. در این موقع معلوم نیست بچه علت جنازه را برای دفن به اسکندریه مصر (اگر ساختن این شهر بوسیله الکساندر درست باشد بیش از ۷ تا ۸ سال از عمر آن نمی گذشته و برخلاف آنچه ادعا شده نمی تواند شهر بزرگی باشد) می فرستند و در آن جادفن می کنند. و باز معلوم نیست چرا جنازه را به یونان یا مقدونیه نمی برند!!

اگر بمطالب و موضوعاتی که در صفحات گذشته این کتاب یاد شده کمی دقت و توجه شود و بیاد بیاوریم که سابقاً به مصر مقدونیه می گفته اند و در دلتای نیل محلی بنام بابل و در شام محلی بنام اکباتان موسوم بوده مشکلات حل می شود.

در چنین صورتی مرگ سردار محبوب الکساندر یعنی هفستیون در اکباتان شام اتفاق می افتد و وجود معبد اسکولاب در این حوالی به عقل بیشتر جور در می آید و الکساندر می تواند آن را خراب کند و سپس عازم بابل (مصر) شود و در آنجا بمیرد و در اسکندریه یعنی در همان سرزمین مقدونیه بخاک سپرده شود (۱) و چنانچه غیر از این باشد هر سطر از نوشته ها مشکلاتی برای خواننده و پژوهنده در بردارد.

۲-۱. جانشینان الکساندر

همانطور که در فصل گذشته اشاره شد و کلیه اسکندرنامه نویسیها بیان نموده اند هنوز نعش اسکندر روی زمین بود که نزاع بر سر جانشینی او شروع میشود و علیرغم شرح جزئیات، مسائل کلی تاریخی در پرده ابهام باقی مانده و عموم مورخان جدید

۱- چون تابوت اسکندر به اسکندریه رسید، مادرش و بزرگان کشور باستقبال بیرون شدند... و آنگاه فرمود پسرش را بخاک سپردند. ص ۱۷۷ تاریخ یعقوبی.

از قلت منابع و نقائص مدارك و تاریکی وقایع این عصر شکایت دارند . بطور کلی در نزاع برای جانشینی اغلب رقبا و سرداران الکساندر یکی پس از دیگری از پای در می آیند . زن ، پسر ، برادر و مادر او نیز از این مهلکه جان سالم بدر نبرده نابود می شوند بطوریکه نوشته اند عاقبت شرق شامل ایران و بین النهرین نصیب سلوکوس و مصر به بطلمیوس می رسد . ولی در عمل ملاحظه می شود علیرغم این تقسیم بندی و اینکه حتی فرض دولتی یونان و باختری در شرق ایران در ناحیه بلخ شده کوچکترین اثری از سلوکیان در داخل و شرق ایران مشاهده نشده است .

یونانیان که دارای خط و فرهنگ پیشرفته بودند جاداشت که پس از دیدن آنهمه کتیبه و سنگ نبشته در نقاط مختلف ایران چند کلمه بیادگار در این سرزمین بجا می گذاشتند !!

اوضاع و احوال و قرائن موجود نشان می دهد و روایات شرقی عموماً حکایت از این دارد که قسمتهای مختلف ایران در این هنگام مستقل و هیچگونه ارتباطی با سلوکیان نداشته اند . مثلاً می خوانیم که ساتراپها در این عهد حق ضرب سکه نداشته اند ولی سکه های زیادی از شاهان پارس بنام فراتداران بدست آمده که نشان می دهد این سلسله در قرن سوم پیش از میلاد بطور مداوم در فارس سلطنت نموده اند . علیرغم شرح و تفصیل و جریات وقایع که از طرف مورخین کلاسیک گزارش شده روی هم رفته بمدارك کلی و اجمالی مورخان شرق بیشتر می توان اعتماد نمود . عموم مورخان شرقی سلوکیان را حکمران بابل دانسته و در دوران ملوک الطوائف برای آنها در ایران تسلط و نفوذی قائل نشده اند و بالعکس ابتدای حکومت اشکانیان را ۱۴ سال بعد از ملك اسکندر یا تسلط او بر بابل دانسته اند (۱) و اتفاقاً تاریخدانی که روی سکه بعضی از شاهان اشکانی ذکر شده (۲) این تاریخگذاری را تأیید می کند . بطور کلی جریان وقایع در اواخر قرن ۴ و اوایل سده سوم پیش از میلاد روشن نیست و عموم مورخین از نبودن مدارك و تاریکی تاریخ این زمان شکایت دارند .

۱ - ص ۱۰۳ و ۱۰۴ تقویم و تاریخ در ایران

۲ - ص ۲۶۸۲ و ۲۶۸۷ ت اب

مورخین جدید چون بلخ را با باختر یکی دانسته اند يك حکومت یونان و باختری در این نقطه تصور نموده اند که بعدها بوسیله اشکانیان منقرض میشود و لسی همانطور که در سطور گذشته یاد آور شده ایم :

۱ - باختر نمی تواند بلخ باشد

۲ - هند مندرج در مدارك کلاسیك هندوستان فعلی نیست .

۳ - حکومت اشکانیان و قلمرو آنها در غرب ایران بوده است نه در شرق

۴ - در قرن سوم این منطقه از آسیا حکومت فدرال مرکب از حکومت های محلی که در امور داخلی خود مختار بوده اند وجود داشته و از اواسط قرن سوم پیش از میلاد کلیه منطقه زیر نفوذ دین مهر قرار داشته است .

۵ - شاهان اشکانی خود را دوستدار هلن یعنی دوستدار مهر (آفتاب) می-

نامیدند و آنطور که تصور شده است هلن بمعنی یونان نیست .

۷ - کاوش های باستان شناسی هیچگونه اثری از نفوذ و استیلای مقدونیان در

داخل و شرق ایران و هند نشان نمی دهد .

۸ - عاقبت نیز اشکانیان بابل و شام را از سلوکیان منتزع و به سلطنت آنها را

در این نواحی خاتمه می دهند و در همین احوال رومیان نیز یونان و مقدونیه را متصرف و با اشکانیان هم مرز میشوند .

۹ - دوران فرمانروائی اشکانیان از حدود ۳۱۲ یا ۳۲۰ پیش از میلاد شروع

و تا ۲۶۶ میلادی یعنی حدود ۵۸۰ سال ادامه داشته است و همانطور که بعداً شرح داده خواهد شد روی اغراض مذهبی و سیاسی این دوره را کوتاه و تاریخها را مغشوش و مشوش نموده اند .

حقیقت داستان

۱ - سابقه جهانگشائی در سایر ملل

همانطور که در فصل گذشته بیان شد گذار جنگی الکساندر مقدونی را به شرق و بخصوص از حدود دجله به این طرف جز به افسانه و قصه به چیزی نمیتوان تعبیر کرد. اینک سعی میکنیم که منشاء این داستانها و انگیزه این قصه پردازیها را حتی الامکان آشکار سازیم. بدیهی است بیرون کشیدن حقیقت از میان هزارها افسانه و خروارها قصه کار آسانی نیست و نویسندگان نیز نمیتوانند ادعا کنند که از عهده چنین مهمی برآمده یا میتوانند برآید ولی بامطالعاتی که در سالهای اخیر از طرف اهل فن بعمل آمده و کشفیاتی که در زمینه تاریخی و کرونولوژی نصیب آنان گردیده تقریباً برای طرح موضوع اظهار نظرهایی که ذیلاً بدان اشاره خواهد شد جای شك و تردید باقی نگذاشته است.

وجود افسانه‌های جهانگیری و جهاننداری در ردیف قصه الکساندر مقدونی بدون آنکه به اسناد و مدارکی متکی باشد در بین اغلب ملل وجود دارد. مثلاً یکی از فراعنه مصر را نوشته‌اند که حدود فتوحات خود را تا ماوراءالنهر و چین بسط

داده است . البته موضوع مورد تأیید مورخین جدید قرار نگرفته و بدلایی آن را مردود دانسته‌اند در صورتیکه کشور مصر از لحاظ نیروهای مادی و منابع انسانی بمراتب بر یونان و بخصوص بر مقدونیه برتری داشته است . مثل اینکه اینگونه ابراز شجاعت و خودنمائیها در بین ملل كوچك بیشتر رایج بوده و شاید ملل بزرگ احتیاجی به ساختن و پرداختن قصه در اطراف جهانگیریهای خود نداشته‌اند .

تاریخ کشور كوچك یمن نیز مملو از جهانگشائی پادشاهانی است که با هزاران هزار سپاهی جهان آنروزی را به زیر نگین سلطنت خود در آورده‌اند بدیهی است موضوع از قدیم الایام مورد مخالفت و انتقاد دانشمندانی چون ابن خلدون و ابن اثیر و دیگران واقع شده و استدلال نموده‌اند که سرزمین كوچك یمن استعداد پروراندن آنهمه لشکریان و لشکر کشیها را ندارد همانطور که کشور كوچك مقدونیه که از یمن نیز كوچکتر است استعداد فراهم آوردن قشون و لشکر کشیهای بزرگ را نداشته است . اینك شمه‌ای از کارهای ملوك یمن را که از هر جهت با قصه الکساندر قابل مقایسه است ذکر می‌نمائیم :

تاجداری حارث بن همال ملقب به رائش كوچك (۱)

حارث پس از مرگ پدر تاج شهریاری بر سر نهاد . هر ساله برای این شهریار از هند گوهرهای گرانبها و فلفل و هلیله ... و عطریات بر رسم ارمغان و پیشکش می‌آوردند در یکی از سالها که ارمغانهای هند به پیشگاه و الارسید و آن شهریار شگفتیهای آنها را با چشم خود مشاهده فرمود بدین اندیشه افتاد که آن سرزمین پهناور را از نو با دست خود بزیر فرمان در آورد .

لذا دردم فرمان بسیج نیروهای زمینی و دریائی را صادر نمود ولی در ظاهر چنین نمود که خیال رفتن بسمت مغرب زمین را از راه دریا دارد . سه نفر از تاجداران یمن پیش از این شهریار از راه خشکی بکشور پهناور

هندو کوهستان خراسان و سرزمین تبت تاخته بودند . یکی عبدشمس سباء و دیگری فرزندش شروائل بن حمیر و دیگری سکسک بن وائل و این ارمغانها خراجی بود که از هنگام کشورگشائی آن شهریاران بیادگار مانده بود و هر ساله کشور هندوستان بیمن میفرستاد .

پس از اینکه حارث رایش خود را برای یورش به هندوستان آماده دید فرمان داد تا بادبانها را کشیدند و پیش آهنگ این یورش دریائی یعفر بن عمر و بود .

همچنین یعفر در دریا پیش میرفت تا اینکه داخل آبهای هند گردید . هندیان از آنسوی نیز به جنگ و دفاع برخاستند و مردانه جنگیدند تا حارث رایش بیاری یعفر رسید و هرچه مرد جنگجو در هند بود همه را کشت و خانواده های آنها را به بردگی برد و مال و خواسته بیشماری از آنجا بدست آورد پس از سوی خراسان از راه سفدوسمرقند آهنگ بازگشت به یمن کرد .

این شهریار یعفر بن عمرو را بادوازده هزار نفر مرد جنگی در هند گذاشت و آنها در آنجا شهری ساختند و آن شهر را رایش نامیدند و این شهر تا کنون هست و هندیان آن را رائد میگویند و پادشاهان هند تا این روزها در آنجا هستند .

نوفل بن سعد در باره این فیروزی بی مانند قصیده ای گفته که در کتاب التیجان آمده است .

هنگامیکه حارث در کوهستان خراسان بود ارمغان از ترس اینکه مبادا کشور آنها هم پایکوب لشکریان آن شهریار جهانگشای گردد ، بازهای سفید و پارچه های دیباوزینها ، و کالاهای شگفت انگیز بارمغان به پیشگاه آن کشور گشای یمن فرستادند .

حارث از فرستادگان ارمستان پرسید که آیا همه اینها از سرزمین

شماست ؟

فرستادگان ارمنستان گفتند آری ای شهریار .

حارث رایش گفت تا هنگامیکه ما ارمنستان را نگشاده ایم چیزی نگرفته ایم این بگفت و بسوی ارمنستان روان شد و در این لشکر کشی شمر بن عطف حمیری با صدهزار سوار در رکاب بود . باری ارمنستان گشاده شد و سپس از آنجا تازی رستاره هفت اورنگ تاخت و به آذربایجان بازگشت و چون از میان دو صخره در کوهستانهای این استان میگذشت امر داد یادگاری بر آن دو بخط حمیری نقش کنند .

بر صخره ای کردند : رایش سرور جاودانی در جهان بکام خود رسیده و اکنون چشم براه مرگ است و در زیر این نوشته قطعه ای که در آن بغیروزی های خود درهند و خراسان و آذربایجان اشاره ای شده بسود نقش کرده بر صخره دیگر که روبروی این صخره بود قطعه دیگری نقش کرد یکی از راویان میگوید این نقشها تا امروز بر آن صخره ها دیده می شود . پس از این جهانگشائی ها حارث رایش بیمن برگشت و در سن یکصد و - چهل و پنج سالگی رخت از این جهان بجهان دیگر کشید .

تاجداری ذوالقرنین جهانگیر یمنی :

پس از حارث رایش فرزندش ذوالقرنین با جامه های زربفت بر تخت زرین گوه نشان تاج جهانداری و جهانگیری بر سر گذاشت وی شهریاری دلاور و بزرگوار بود و در میان تاجداران یمن او رامثل و مانندی پیدانمیشود . این شهریار در آغاز فرمانروائی چند خواب دید و بزرگان دربار گفتند کسی که بتواند آنها را تفسیر و گزارش کند حضرت موسای خضر است که در شام زندگی میکند .

ذوالقرنین فرمان داد تا لشکریان بیشمار او آماده رفتن بسوی شام شوند و در این سفر هزارهزار سوار جنگی به طلبه گی و پیشتازی کوکبه وی روی

بسوی آن سرزمین نهادند و شهریار گیتی ستان خود از راه مکه در دنبال ایشان براه افتاد .

درشام حضرت موسای خضر نزد ذوالقرنین آمد و خوابهای او را تعبیر کرد و گفت خداوند سراسر جهان را از خشکیها و دریاها بتوازانی داشته و تو برجن و انس فرمانروا خواهی گشت و پادشاهان روی زمین را از تخت خود فرومیکشی و زبردستان را زیر دست میسازی و مردم مغرب را بمشرق و مردم مشرق را بمغرب و مردم شمال را بجنوب و مردم جنوب را بشمال می کوچانی و پس از چندی ذوالقرنین خواب دیگری دید و حضرت خضر آنرا اینطور تعبیر فرمود که باید بسوی اقاصی مغرب تا دره یاقوت بتازی پس از شنیدن تعبیر خواب ذوالقرنین براهنمائی حضرت خضر رو بسوی مغرب نهاد و سراسر زمین حبشه را فتح کرد .

در سودان بمردمی بی زبان و سیاهانی آبی چشم و شتر گوش برخورد و از ایشان هر که فرمان برد و ایمان آورد از کشتن رست و هر که در کفر پایدار ماند بهلاکت رسید و سراسر مرز و بوم سودان در زیر فرمان ذوالقرنین درآمد .

این شهریار فیروز بخت در این سرزمینها کشتارها کرد و اسیرها گرفت و مردم را از جائی بجائی کوچانید .

پس از این فیروزیها متوجه اندلس گردید و برای ستمی که مردم آنجا نسبت بحضرت جرجیر (ع) کرده بودند فرمان قتل عام داد و يك تن از ایشان را باقی نگذاشت .

پس از انجام کار اندلس بقصد دریانوردی و جهانگشائی در کشتی سوار شد و در اقیانوس مغرب پیش رفته و در چندین جای که دریا سهمگین و خطرناك بود برای راهنمائی ستونهای طلسم دار برافراشت و برهر يك بتی نصب کرد .

باری همینطور آن شهریار دلاور دریانوردی میکرد تا نزدیک به چشمه‌ای که آفتاب در آب غروب میکند رسید. در آن سوی چشمه آفتاب نیز جزیره‌هایی بود که در آن مردمانی بیدانش زندگی میکردند.

ذوالقرنین از آنها پرسید که کی شما را اینجا آورده است ایشان گفتند سباء. همینکه آفتاب در چشمه فرومیرفت هوا باندازه‌ای گرم میشد که همه همراهان آن شهریار جهانگیر نزدیک بهلاکت می‌رسیدند.

ذوالقرنین میخواست از این سرزمین خطرناک بگذرد و از این رو چند دسته سپاهیان آزموده خود را دسته‌هایی پس از دیگری بجلو فرستاد که راه‌گذر را بررسی کنند ولی هیچ‌دسته‌ای از آنها باز نگشت.

سپس ذوالقرنین راه دیگری را بسوی ظلمات پیش گرفت و بجائی رسید که روز و شب یکی بود و چشمه آفتاب در پشت سر می‌افتاد و نیز از جایی گذشتند که سم ستوران در گل فرومیرفت و می‌چسبید و این همان دشت یاقوت بود که حضرت موسای خضر فرموده بود.

در میان این پیش آمدهای شگفت انگیز حضرت خضر بآب حیات رسید و نوشید و زندگی جاوید یافت ولی ذوالقرنین از این نعمت بی‌مانند بی‌بهره ماند.

حضرت خضر به ذوالقرنین فرمود که در پشت اینجا سرزمین دیگری نیست باید در اینجا صبر کرد تا از خداوند وحی فرود آید. چیزی نگذشت که وحی از آسمان آمد که ای ذوالقرنین در مشرق زمین آفتاب از ۳۶۵ درگاه بیرون می‌آید و در هر درگاه مردمی زندگی می‌کنند که خداوند و روز رستاخیز را باور ندارند بدانسوی شو و فرمان خداوند و آفریدگار جهان را بایشان برسان.

پس از این وحی حضرت خضر اندر زهای سودمندی به ذوالقرنین داد و در پایان فرمود: شمشیر خدا را بدست خود بگیر که در برابر آن چیزی

توانائی ایستادگی ندارد. خداوند بار تواست بدان سوی تاخت آور
ذوالقرنین از اقصای مغرب بسوی مشرق رهسپار شد و پس از فتح شام،
عراق و ارمنستان بسوی کشور فارسین تاخت و درنهادند بکوهستان شگفت
آوری رسید و آنجا راه هرات و مرو و سمرقند و شهر چاچ و بلخ و
سرزمین های یاجوج و ماجوج را برای آن شهریار شرح دادند. پس از
فتح نهادند و کوهستان و شهرهای اطراف آن راه شرق برای او باز شد
و همینطور پیش راند تا به سمرقند رسید. در این شهر هر کس از سرکشان
سغد و کرد و زط بود از دم تیغ بی دریغ گذرانید و از آنجا بمرو آمد
و در آنجا نیز با سرکشان خزر و فرغان و دیلم همان رفتار را کرد که با
سغدیان کرده بود و سپس به راه آمد و در آنجا خسوزیان و فرنگیان را
سرکوبی سخت کرد.

پس از این فیروزیهای بی مانند از راه هند رهسپار کشور چین
گردید و هندیانیکه سرراه بروی گرفتد بودند سخت در هم شکست و
بسوی شرق روز بروز پیش می رفت تا اینکه سراسر کشور یاجوج و ماجوج
و جزایر اقیانوس شرقی را ب زیر فرمان آورد و سد بزرگ را میان یاجوج
و ماجوج و دیگر مردمان جهان ساخت.

پس از اینکه سراسر جهان از شرق و غرب و شمال و جنوب در زیر فرمان
این شهریار آمد آهنگ باز گشت بسوی عراق کرد و اسیران بسیاری که
همراه خود از شرق آورده بود در ارمنستان گذاشت و به این سبب این
مردم را تا کنون ترك گویند زیرا اسیرانی هستند که ذوالقرنین آنها را ترك
کرده است .

ذوالقرنین در عراق شب ناخوش شد و جهان فانی را بدرود گفت و پس
از مرگ وی حضرت موسای خضر از دیده ها پنهان شد و دیگر کسی او
را بجز حضرت موسی ابن عمران در جهان ندید.

«... شمر بر عرش از ملوک یمن بوفور اسباب حشمت و بسطت مملکت و افزونی لشکر و بسیاری مال و زر امتیاز داشت و در ایام دولت خویش با هزار علم که در سایه هر علمی هزار مرد مقاتل بودند بجانب شرق نهضت فرمود و از جیحون عبور نمود بلاد ماوراءالنهر را مسخر ساخت و بتخریب بلده سند پرداخته در برابر آن شهری دیگر احداث کرد و ترکان آن بلده را شمر کند خواندند و اعراب شمر کنند را معرب گردانیده سمرقند گویند و این روایت با قول محمد بن جریر الطبری مخالفت تمام دارد زیرا که قول مولف مشارالیه شمر بدین معنی است که تبع اصغر بعد از الباس کعبه زاده الله تعظیماً و تکریماً شمر را که ملقب به ذوالجناح بود به تسخیر ماوراءالنهر مأمور گردانید و او پس از تخریب سغد سمرقند را بنا فرمود.»

از مجمل التواریخ والقصص ص ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱ (باختصار)

«... ملک شمر بر عرش بن افریقیس، سبع و ثلاثون سنه و کنیت او ابو کرب، و از آنجهت که اندامش بلرزدی او را بر عرش خواندندی و از یمانیان حکایت کنند که کارهای او را صفت بزرگی بیرون از حد و لقب او ذوالقرنین بود. و ایشان گویند اسکندر رومی را به دور جای رفتن به شمر مثل زده اند... و در کتاب سیر گفتست که گشتاسب او را طاعت داری کرد تا بگذشت و به سمرقند رفت و دیوار سغد و آنجا یگه خراب کرد و آن را شمر کند گفتند که اکنون نام آن سمرقند کرده اند و سغد خواندند و در آنوقت و اکنون خود هر دو بهم نزدیکست و بناها کردست بسیاری و بر بنائی از آن وی نوشته یافتند بزبان حمیری که: بسم الله هذا بنا شمر لسیده الشمس یعنی: این بنا شمر کرد خداوند خویش آفتاب را و از آن جایگاه سوی چین رفت و در بیابان از بی آبی بیشتر سپاهش هلاک شدند و در مراجعت خود او نیز بمرد.

ابی مالک بن شمر- نیز با ساز هزار رایت که با هر رایتی چندین هزار سوار بود

سوی روم رفت و از ایشان خراج بستد و سوی مغرب و تا نزدیک ظلمات پیشرفت و قبل از ورود بظلمات بمرد و پسرش نعش او را بزمین یمن باز آورد .

این پسر که اسمش ملك الاقرن یا تبع الاقرن یا تبع الاصغر بود در روزگار بهمن بود با سپاهی عظیم به عراق آمد و تا بسوی آذربایگان بیرونشد و بسیاری مال یافت و دشمنانرا قهر کرد و از سوی موصل به یمن بازگشت و سفیر هندوان او را هدیه های بسیار آوردند. تبع اندر آن طرایفها خیره بماند و گفت این همه از هندوستان خیزد؟ رسول دریافت و به تیز بینی گفت از زمین چین آوردند بیشتر، پس تبع رفتن چین در دل گرفت و کینه جستن جدش را، و با سپاهی بی اندازه از بنی الازد و قضاعه و لخم و هر جایگاهی بجانب چین رفت و کتاب سیر گوید بهمن او را طاعت داشت و کرامت کردش تا از خوراسان بگذشت و یکسال به سمرقند به ایستاد و سپاه فرستاد سوی چین شکسته باز آمدند پس او برفت و بهمه روایت پیروز گشت ملك چین کشته شد و آن شهر چنان خراب کرد که نیز عمارت نپذیرفت و کلیه ولایت غارت کردند و یمانیان با عالمی مال و خواسته به یمن باز رفتند و هفت سال اندر این کار برفت و تبع گفتست در جمله شعری شعر:

انا تبع الاقرن من فرع حمیر ملکنا عباداله فی زمن الخالی

این داستانها که از خیلی جهات به قصه الکساندر مقدونی شبیه است بوسیله کلیه مورخین شرقی با آب و تاب و ذکر جزئیات نقل شده است و منظور از نقل این داستان آنستکه نشان داده شود که تنها الکساندر مقدونی نیست که شرق و غرب عالم را تسخیر نموده بلکه دیگران نیز بهمان سیاق جهانگشائی نموده اند با این تفاوت که در داستانهای شرقی چون نویسندگان آنها به اوضاع جغرافیائی ممالک بیشتر آگاهی داشته اند اسامی و جهات جغرافیائی تا حدی بهتر و روشن تر ترسیم شده است. بطوریکه اشاره شد داستان این جهانگیرها از طرف مورخین و محققین قدیم

و جدید مورد انتقاد و خورده بینی قرار گرفته و تکذیب شده است. بدیهی است اگر نتوان جهانگشائیهای شمریرعش را حقیقت پنداشت بطریق اولی سفر جنگی الکساندر مقدونی را نیز نمی توان جزافسانه به چیزی حمل نمود ولی اگر بخواهیم منشاء قصه سکندر را پیدا کنیم باید در مدارك و تساریخهای شرق به کند و کاو پردازیم .

۲- ذوالقرنین - دوسر

از مطالعه مدارك شرقی و تفاسیر قرآن به داستان اسکندری بنام اسکندر ذوالقرنین بر میخوریم. این نام و داستانهای او که در شرق کمال اشتهار را دارد بجز فاصله زمانی طولانی، باقصه اسکندر شباهت زیادی دارد و بطور قطع منشاء افسانه های معروف به اسکندر نامه ها و قصه الکساندر مقدونی بوده است.

در روایات قدیم ایران نیز به اسم شخصی بنام دوسر (بضم سین) بر میخوریم دوسر بمعنی صاحب دوشاخ است (سر، سرو، سرن، کرن بمعنی شاخ است) و بلاشك ذوالقرنین ترجمه این کلمه می باشد.

با دقت و غور در روایات ذوالقرنین - دوسر - الکساندر چندین جریان مختلف را که مخلوط شده اند ممکن است از هم تشخیص داد. اینك شمه ای از این روایات را که دلالت بر اختلاط احوال ذوالقرنین و الکساندر مقدونی دارد نقل می نمائیم و سپس بجریان سومی که در این دریای افسانه و اخبار وارد گردیده می پردازیم :

از مجمل التواریخ صفحه ۳۱ :

«... آن ذوالقرنین که خضر علیه السلام باوی بود و طلب آب حیوان کردند اندر عهد خلیل الرحمن بوده علیه السلام و این ذوالقرنین که ذکر او در قرآن مجید است و سد یاجوج و مأجوج بست و از بعد از موسی بود

این اسکندر رومی است و اورا ذوالقرنین ثانی خوانند.»

حبيب السیر صفحات ۴۰-۴۱ ج ۱ :

«ذکر ذوالقرنین اکبر علیه السلام - بروایت مشهور بین الجمهور اسم شریفش اسکندر است و این اسکندر بقول بعضی از مفسران و اکثر اهل خبر غیر اسکندر رومی فیلقوس است و زمرة بر آن رفته اند که ذوالقرنین جز اسکندر رومی که مالک ممالك دنیا گشت کسی نیست... و همچنین وجه تسمیه او بذوالقرنین مختلف فیه است بعضی گفته اند چون ذوالقرنین طرفین دنیا را که عبارت از مشرق و مغرب است طواف نمود به این لقب ملقب گشت... از سخن مترجم تاریخ طبری چنان معلوم می شود که ذوالقرنین با ابراهیم علیه السلام معاصر بوده و بعضی گفته اند زمان ذوالقرنین بعد از موسی بوده و فرقه پس از زمان عیسی گفته اند. مرویست که ذوالقرنین اکبر بعد از صالح علیهما السلام مبعوت گشته در دیار فرنک اقامت مینمود و همواره بجهاد کفار قیام و اقدام می فرمود و چون بموجب الهام ربانی داعیه سیر بلاد و کشور ستانی در خاطرش پیدا شد نخست بدیار مغرب رفته مدت یکسال در آنجانب بفتح بلاد پرداخت و هر کس از جاده قویمه شریعت و طریقه مستقیمه اطاعت گردن پیچید سرش از تن جدا ساخت و از آنولایت به بیت المقدس آمده بعد از چند گاه ببلاد مشرق رفت در آن سفر نیز در لوازم غرو و جهاد مراسم سعی و اجتهاد بتقدیم رسانید و در آن اثناء بشهری که مساکن یأجوج و مأجوج بود رسید... ذوالقرنین جهت تعمیر سد اعلام سعی و اهتمام بر افراشت و چنانچه قرآن مجید به ذکر آن ناطقست طریق فساد یأجوج و مأجوج را مسدود گردانید... و محمد ابن جریر طبری و بعضی دیگر از اهل تاریخ سد یأجوج و مأجوج را از آثار ذوالقرنین رومی شمرده اند والعلم عندالله تعالی.. نقلست که ذوالقرنین در اوقات سیر بلاد و امصار حدیث چشمه حیات استماع کرده بجانب ظلمات نهضت فرمود. خضر (ع) که بقول صاحب مدارک وزیر و پسر

خاله‌اش بود در مقدمه او روان شد و بروایت متون الاخبار الیاس (ع) نیز در آن سفر بسا او مراقبت نمود و ایشان به آب حیوان رسیده و از آن آشامیده جاویدزنده ماندند و تا رسیدن ذوالقرنین همانجا قرار گرفتند و چون اسکندر به آنجا رسید از سبب توقف پرسید کیفیت حال بازگفتند ذوالقرنین فرمود که جامی آب بمن دهید تا بیاشامم و خضر و الیاس علیهما السلام بموضع چشمه شتافته نیافتند و اسکندر به اتفاق آن دو پیغمبر هر چه در طلب مبالغه نمود پی‌بسر کوی مقصود نبرد لاجرم مأیوس مراجعت کرد. بیت آب حیوان که سکندر طلبش می‌فرمود

روزی خضر نبی گشت و از آن شد خشنود»

نقل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی:

«... پس از این تاریخ تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذوالقرنین دانسته‌اند. من برای اختلافی که در این باب است فصلی جداگانه ترتیب خواهم داد.»

«.. از قصه‌های ذوالقرنین و کارهای او در قرآن حکایت شده که هر کس آیات مخصوص به اخبار او را بخواند خواهد دانست و آنچه از این آیات بر می‌آید اینست که او مردی صالح، قوی و شجاع بود و خداوند به او قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود و او را از مقاصدی که در شرق و غرب زمین داشت که عبارت از فتح بلاد و ریاست و فرمانروائی بر عباد باشد متمکن کرده بود و او تمام کشورهای روی زمین را يك کشور گردانید و از مسائل مسلم که می‌شود در آن دعوی اجماع کرد اینست که ذوالقرنین در شمال زمین داخل به ظلمات شد و دورترین آبادیهای زمین را مشاهده کرد و با بشر و میمونها جنگهای خونین کرد و از خروج بأجوج و مأجوج که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلو گیری کرد و برای جلو گیری از آنها با قطعاتی از آهن و سرب دیوار سدی ساخت چنانکه صنعتگران نیز از این کارها می‌کنند.» «چون اسکندر ابن فیلفوس

یونانی سلطنت روم را از ملوك الطوائف نجات داد بسوی ملوك مغرب شتافت و ایشان را درهم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد به بحر اخضر رسید سپس بسوی مصر برگشت و شهر اسکندریه را بنا کرد سپس بطرف شام و بنی اسرائیل که در شام بودند متوجه شد و به بیت المقدس آمد ... سپس سوی ارمنیه و باب الابواب رفت و از آنجا هم عبور کرد. قبطی ها و برابره و عبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند پس بسوی دارا بن دارا شتافت برای خونخواهی از بختنصر و اهل بابل از کارهایی که در شام کرده بودند چندین دفعه با دارا بجنگ پرداخت و او را منهزم کرد در یکی از غزوات رئیس حرس دارا که بنوجنس ابن آذربخت بود دارا را بکشت و اسکندر بممالك دارا چیره شد و قصد هند و چین نمود با امم زیر دست بجنگ پرداخت و بر هر ناحیه ای که میگذشت غالب می شد تا آنکه بخراسان برگشت و آنجا را هم فتح کرد و شهرهایی در خراسان بنامود بسوی عراق مراجعت نمود و در شهر زور و رنجور شد و همانجا بمرد و چونکه در مقاصد خویش حکمت اعمال میکرد و برای معلم خود ارسطو در مشکلاتی که برای او روی میداد عمل میکرد بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند و برخی این لقب را اینطور تأویل کردند که ذوالقرنین از دو قرن مختلف بوجود آمده و مقصودشان روم و فرس بود.»

«و گفته اند ذوالقرنین مردی بود اطوکس نام داشت و بر حامیرس که یکی از ملوك بابل است خروج کرد و با او پیکار نمود تا آنکه چیره شد و سر حامیرس را باموها و گیسوئی که داشت از سر بکند و سر را دباغی کرده و او را تاج خود قرار داد و بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.»

«... برخی گفته اند که ذوالقرنین صعب بن همال حمیری است و این مطلب

را ابن درید در کتاب و شاح گفته .»

«... برخی گفته اند ذوالقرنین ابوبکر است که شمر بر عرش بن افریقس حمیری

است و از این جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او بروی شانه‌اش بود و او بمشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را بزیر فرمان خود آورد و یکی از پادشاهان یمن در شعری که گفته به ذوالقرنین افتخار میکند»

«از میان این گفته‌ها نزدیکتر به صواب اینست که همین قول آخری حق است زیرا اذواء فقط به یمن منسوبند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان از کلمه ذو خالی نیست مانند: ذوالمنار، ذوالاذعار، ذوالشناتر، ذونواس، ذوجدن، ذویزن و غیره و اخبار ذوالقرنین را که ذکر کرده‌اند بحکایاتی که قرآن از او ذکر کرده شبیه است. اما سدی را که او ساخته در ظاهر قرآن نص نیست که کجای زمین بوده و کتب جغرافیا و مسالك و ممالك اینطور می‌گویند که یاجوج و مأجوج صنفی از اترک شرقی هستند که در اوایل اقلیم پنجم و ششم جای دارند و طبری گوید صاحب آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصی را از طرف خود بدانجا فرستاد و آن سدر را در پشت خندق خیلی محکم دید (۱) و عبدالله بن خرداد به از یکی از ترجمانان در دربار خلیفه حکایت کند که معتصم در خواب دید که این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد تا آنرا به بینند و این ۵۰ تن از راه باب الابواب ولان و خزر بدان جایگاه رفتند و دیدند (۲) که آن سد از پاره آهنهائی که میان آنها را با سرب آب شده بهم پیوسته‌اند نباشد و آن سدر را دری بود مقفل و حفظ آن بعهده مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آنکه این سدر را دیدند برگشتند و

۱ - معلوم می‌شود سد در حوالی آذربایجان بوده است

۲ - مطابق تحقیقات مولا ابوالکلام آزاد سد مزبور در تنگه داریال در قفقاز بوده

است که تقریباً مطابق خبر بالا می‌باشد (کتاب ذوالقرنین یا کورش کبیر)

آنکس که بلدوهادی ایشان بود این ۵۰ تن را بابقاعی که بمحاذی سمرقند بود هدایت کرد. این دو خبر اینطور اقتضا می کند که این سد در ربع شمال غربی آبادی جهانست ...» (۱)

نقل از کتاب التيجان - فی ملوك حمير :

«از عبدالله عباس پرسیدند که ذوالقرنین از کدام مردم است ؟
عبداله گفت ذوالقرنین از حمیر است و او کسی است که به دو قرن یاد و کرانه آفتاب رسید و سراسر روی زمین زیر پای خود کوفت و سد یا جوج و مأجوج را ساخت .

همچنین از عبدالله بن عباس پرسیدند پس الاسکندر رومی کیست ؟
گفت الاسکندر رومی مردی راستکار و فرزانه بود و در دریای افریقی دو مناره یکی در زمین بابل و دیگری در مغرب روم ساخت ..»

«از کعب الاحبار پرسیدند که ذوالقرنین از کدام مردم است ؟
گفت او از حمیریان است ولی الاسکندر مردی است از بنی یونان بن عیسی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل (ع) و مردان همزمان او خدمت حضرت عیسی بن مریم صلوٰة الله علیه رسیده اند مثل ارسطاطالیس و جالینوس که هر دو از رومیان بودند و دانیال که از پیغمبران اسرائیل بود همچنین کعب افزود که رومیان چنین مرام و توانائی را نداشتند سوگند بخدا که حمیر مانند بینی در چهره جهانست .

نام ذوالقرنین در نثر و نظم جاهلیت و پس از آن بسیار است و داستان جهانگیری و کشور گشائی او که بمرک جانگدازی پایان می یابد مایه عبرت و اندرز در هر زمانی بوده و بیوفائی و ناپایداری دنیای شوم غدار را

روایات بالا که تاحدی مفصل نقل شد و تازه قطره ناچیزی از دریای اخبار است برای روشن شدن اذهانیکه از حکایت اسکندر ذوالقرنین و ساختن سد مهجورند خالی از فایده نیست والا این قصه‌ها مشهورتر از آنست که به جزئیات آن وارد شویم و از مجموع این حکایات بطور واضح اختلاط و امتزاج و شباهت اخبار و روایت اسکندر ذوالقرنین و الکساندر مقدونی نمایان است .

به مطالب مذکور باید اضافه کنیم که اخیراً مرحوم مولانا ابو الکلام آزاد وزیر فرهنگ فقید هندوستان طی تحقیق دانشمندانه‌ای ثابت نموده که ذوالقرنینی که در قرآن از او یاد شده و در اخبار و احادیث احوال او بیان گردیده نمیتواند یعنی و از حمیریان باشد و ثابت نموده که ذوالقرنین کسی جز کوروش بزرگ نیست .

بدون آنکه راجع به این موضوع اظهار نظر کنیم در قصه الکساندر مقدونی به اخباری برمیخوریم که الکساندر رویه کوروش را تعقیب و تاحدی نمودار می‌شود که داستانهای در این زمینه نیز محرك قصه پردازان بوده است مثلاً آریان می‌نویسد : «کل آرخ گوید که اسکندر از مخاطرات راه باخبر بود و میدانست که لشکری از اینجا برنگشته ولی چون اهالی گفتند سمیرامیس وقتی از هند فرار میکرد فقط با ۲۰ نفر برگشت و کورش که خواست باین صفحات درآید . از تمامی لشکرش هشتمین کسی بود که از این جاها بیرون رفت این حکایات جاه طلبی اسکندر را تحریک و خواست کاری بیش از حد سمیرامیس و کورش کرده باشد.» (۲)

۱ - از اشخاصی که اسکندر و ذوالقرنین را یکی دانسته و در اختلاط احوال آنها

کوشیده‌اند ابوعلی سینا و امام فخرالدین رازی میباشند (ص ۷۰ ذوالقرنین یا کوروش مولانا آزاد)

۳- بحث کرونولوژیک

زردشت و زمان او بیش از هر موضوع از طرف دوست و دشمن و فرق گوناگون و در پی اغراض مختلف مورد بحث قرار گرفته و هر کس بنفع مقاصد خود از آن بهره‌برداری و احیاناً در تاریخ و تاریخگذاری این زمان دست برده‌اند.

عده‌ای آنقدر زمان زردشت را دور تصور نموده‌اند که تاریخ چنین قدمتی را بخود نمی‌پذیرد مثلاً بعضی از روایات کلاسیک یونان زمان زردشت را شش هزار سال پیش از افلاطون و بعضی ۵۰۰ سال پیش از جنگ‌های تروا دانسته‌اند.

عده‌ای از مورخین نیز زمان زردشت را در قرن ششم پیش از میلاد یعنی تقریباً مقارن تشکیل دولت هخامنشی دانسته و ویشناسب پدر داریوش بزرگ را همان گشتاسب حامی زردشت قلمداد نموده‌اند.

بدیهی است همانطور که تاریخ قدمت زیاد را نمی‌پذیرد اگر زمان زردشت تا قرن ششم پیش از میلاد پائین بیاید مشکلات جدیدی خودنمایی و بطلان چنین تاریخگذاری را ثابت می‌نماید چه اگر چنین پیامبر بزرگی در عهد ویشناسب پدر داریوش ظهور نموده باشد با توجه به مندرجات کتیبه‌ها که داریوش در زمان حیات پسر خود تاج شاهی بر سر گذاشته است:

۱- باید در کتیبه‌های شاهان هخامنشی نامی از این پیامبر بزرگ برده میشد که بهیچروی نامی برده نشده است.

۲- در اوستا از ویشناسب یا گشتاسب پسر لهراسب نام برده شده که عنوان پادشاهی داشته در صورتی که طبق مندرجات کتیبه‌ها ویشناسب پدر داریوش بزرگ اولاً فرزند ارشام بوده و ثانیاً عنوان شاهی نداشته است.

۳ - اگر زبان ملاك قرار گیرد قدمت گاتها وزردشت به دوره‌ای می‌رسد که اقوام آریائی از هم جدا نشده بودند و در میان آنها هنوز پول و سکه معمول نشده بوده‌است.

۴ - در گاتها که قدیمی‌ترین قسمت اوستاست اسمی از شاهان مورد ادعای مورخین غربی و نامی از شهرهائی نظیر همدان و غیره برده نشده‌است.

۵ - عهد اوستا متعلق به عصر برنز است و در هیچ جا ذکری از آهن نشده‌است.

۶ - عده‌ای اوستا را هم‌عصر ریگ ودا دانسته‌اند و لذا قدمت آن به ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد می‌رسد . (۱)

بنابه دلایل بالا و قرائن دیگری می‌توان ادعا نمود که اولاً عصر زردشت زمانی طولانی پیش از قرن ششم بوده و در ثانی بظن قوی شاهان هخامنشی زردشتی نبوده‌اند ولی بحث در این موضوع ما را از مقصود اصلی دور می‌سازد .
طبق تحقیقات اخیر مسلم است که ولادت زردشت ۲۷۱۵ سال و ۶ روز بعد از تاریخ مشهور به طوفان یاسال ۱۷۶۷ قبل از میلاد اتفاق افتاده ، « او عهده دار حساب چهار یکها گردید تا کیسه شد و حسابها درست آمد . »

فاصله میان زردشت و ذوالقرنین را ۲۵۸ سال داده‌اند و لذا ظهور ذوالقرنین اکبر در سال ۲۹۷۳ از تاریخ طوفان و ۱۵۰۹ پیش از میلاد میشود و اگر سن او را که ۳۳ سال نوشته‌اند بر این عدد بیفزائیم سال وفات او ۳۰۰۵ طوفان یا ۱۴۷۶ ق م میشود برای اینکه بتوان تاریخی بنام او وضع نمود که بر مبنای تاریخهای قدیمی استوار و اساس دقیق نجومی داشته باشد باید ۱۱ یا ۱۲ سال صبر کرد تا سال ۳۰۱۶ طوفان یا ۱۴۶۶ ق م که عبارت از دو دوره ۱۵۰۸ سالی فرسی است (۲) تمام شود و مبداء تاریخ به نقطه اصلی خود که روز اول زمستان است بر گردد و آنجا را مبداء حساب جدید قرار داد

۱ ص ۴۶ و ۴۵ گاتها تألیف پورداوود

۲ - هر ۱۵۰۸ سال یکبار تاریخ بهمان وضع اولیه بیرون می‌آید.

تاریخ‌سازان بعدی بتقلید از این تاریخ که مبنای دقیق نجومی و علمی دارد تاریخی بنام تاریخ اسکندر درست کرده‌اند ولی چون این حساب خیالی و بعدها از روی کمال بی‌اطلاعی یا از روی غرض خاصی درست شده ۱۱ یا ۱۲ سال بعد از مَرَك فرضی الکساندر مقدونی را که روز دوشنبه است مبداء تاریخی فرض نموده‌اند غافل از اینکه این مبداء تاریخ در هیچ نقطه مشخص حساب‌شده‌ای قرار نمیگیرد و معلوم نیست یازده سال بعد از مَرَك اسکندر مقدونی برای قرار گرفتن مبداء تاریخ چه صیغه‌ایست و چه محلی از اعراب دارد.

حقیقت آنکه جز تقلید صرف از تاریخ ذوالقرنین محملی برای آن نمی‌توان یافت.

مضحک اینکه مورخین جدید که قصه خیالی الکساندر را حقیقتی انکار - ناپذیر دانسته‌اند بجای آنکه تاریخ ذوالقرنین یا دوسر را از روی تاریخ زرتشت تعیین کنند زمان زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از الکساندر مقدونی تصور نموده و حدود قدمت او را در اوایل قرن ششم پیش از میلاد قرار داده‌اند!! در حالیکه دانشمندانی نظیر هالوی Halevy پائین آوردن زمان زرتشت و اوستا را نتیجه اغراض نژادی و ملی دانسته و عقیده دارند که برای قدمت اوستا دلائل کافی موجود است (۱)

در تاریخ اسکندری سال مبداء و روز مبداء و محل آن نسبت به چهار نقطه اعتدال و انقلاب مشخص نیست و در چگونگی ماه‌هائی که در آن بکار رفته و سال کیبسه اختلاف است و اخیراً هر جا تاریخی در حدود سالهای این تاریخ پیدا شده آنرا اسکندری تصور کرده ولی حساب آن درست در نیامده است (۲)

۱ - ص ۴۷ تاریخ ادبی ایران پروفیسور ادوارد برون ترجمه آقای علی پاشا صالح

۲ - برای توضیح بیشتر در اطراف این موضوع به کتاب تقویم و تاریخ استاد بهروز

مراجعه شود همچنانکه این قسمت باختصار از آن کتاب اقتباس شده است.

۴- اس گنتار یا اسکندر

قبلاً اشاره شد که در لابلای اخبار ذوالقرنین و الکساندر مقدونی جریان سومی نیز محسوس می‌شود که مربوط به هیچکدام از این دو نفر نیست و مسلماً مربوط بشخص ثالثی است که قرائن و امارات و اخباری جسته و گریخته وجود او را برای ما مسلم و محرز ساخته است.

اغلب مورخین شرقی جداولین شاه اشکانی را اش الجبار، اش جبار یا اس ایکتار و امثال این‌ها نوشته‌اند که مسلماً این کلمه تصحیف و تعریب اس گنتار یا اش گنتار (اش جنتار) می‌باشد که با اسکندر (نه الکساندر) (۱) تشابه لفظی زیاد دارد و گنتار نیز بمعنی دلیر است همچنانکه مورخین ارمنی مثل موسی خورن این شخص را ارشک دلیر نامیده‌اند (۲) مورخ مزبور گوید «ارشک جنگی وحشت‌آور کرده تمام مشرق را بتصرف آورد و مقدونیها را از بابل راند.»

از طرفی در شاهنامه اسکندر را از اولاد دارا دانسته و در مجمل‌التواریخ آمده که: «دارای بن دارا را پسری بود نام او اشک و هرچه از اشکانیان نسب نویسند فرزند این اشک بوده‌اند و ملوک الطوائف او را بزرگ داشتندی.» ابوریحان نیز می‌نویسد:

«اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالک شدند یکی از ملوک الطوائف بودند و دیگران ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایرانیان بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌نمودند چنانکه سرسلسله ایشان اشک بن اشکان که لقب او افغفور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اس ایکتار بن سیاوش بن کیکاوس

۱- جالب است که در کتب پهلوی و مدارک قدیم ایران همه جا اسکندر را الکسندر

یا الکساندر می‌نوشته‌اند ص ۱۲۱۲ ت اب

۲- تقویم و تاریخ ذ . بهروز ص ۸۹

محسوب است.» (۱)

ودرد کرنام ملوک اشکانی به نقل از حمزه اصفهانی می نویسد :

۱ - اسکندر رومی

۲ - اسکندر بلاش بن شاپور بن اشکان بن اش جبار..

از مجموع این روایات وجود اشک ، ارشک دلیر ، اسک ، اس جنتار یا اس گنتار در حدود زمانی اواخر قرن چهارم یا در اوایل قرن سوم پیش از میلاد آشکار می شود. در اسکندرنامه های شرقی مخصوصاً اسکندر نامه نظامی دیده می شود که نهضت اسکندر رنگ کاملاً مذهبی دارد و بخصوص اسکندر کینه شدیدی به آشکده ها دارد و همه جا آنها را ویران ساخته و با کیش زرتشتی مبارزه می کند.

بجز رسم زردشت آتش پرست نداد آندگر رسمها را ز دست
بوژه نظامی تأکید می کند که از میان روایات مختلف و پراکنده اسکندرنامه خود را تنظیم کرده است.

یکی حرف نا خوانده نگذاشتم	بسی نیز تاریخها داشتم
ورق پاره های پراکنده را	بهم کردم آن گنج آکنده را
بر انگیختم گنجدانی شگرف	از آن کیمیا های پوشیده حرف

نکته جالب آنست که این اسکندر نامه ها یاد استانه های ذوالقرنین ، دوسر ، اسکندر ، الکساندر بر حسب معلومات نویسنده گان مطالبش کم و کسر یا اضافه شده و جغرافیای آن نیز به آن مناسبت صحیح یا ناصحیح ترسیم شده است

در اسکندرنامه نظامی اسکندر به مالک دشت قبچاق قشون می کشد و در چندین جنگ شدید که شرح جزئیات آن داده شده روسها را مطیع می کند! اسامی قبایل مختلف روس و اقوام دست قبچاق مشروحاً داده شده و حاکی از اطلاع نویسنده (حکیم نظامی) از وضع و محل سکونت طوایف مزبور میباشد در حالیکه در سایر

اسکندر نامه‌ها از این اسامی اثری دیده نمیشود .

در اسکندر نامه‌های ایرانی اسکندر به مکه می‌رود و بویژه جنگهای اورنگ
تند دینی و جنبه جهادی دارد .

از طرفی میدانیم که بین هخامنشیان و اشکانیان اختلاف مذهب وجود داشته
و مسلم شده که دین اشکانیان مهرپرستی یا آئین مهر بوده که در صفحات آینده از آن
بحث خواهد شد .

چون تشابه این دین و مسیحیت غیر قابل انکار و در این باره نیز بناچار در
سطور آتی توضیحاتی داده خواهد شد اینکه در شاهنامه فردوسی آمده که اسکندر
درهند به آئین مسیحائی زن می‌گیرد (اسم بانی دین مهر نیز عیسی یا مسیحا بوده
است) و در وهله اول نادرست بنظر میرسد توجیه می‌شود .

در هر حال وجود اسک، اس گنتار یا اسکندر و نقشی که این شخص در ترویج
دین مهر داشته از لابلای اخبار مغشوش و افسانه آمیز اسکندر نامه‌ها بخوبی
هوید است .

کنت کورث و پلوتارک و سایر مورخین نوشته‌اند که در زمان حیات اسکندر
کلیه استانداران یاغی ، ممالك تقسیم شده و خزائن بر بادرفته بود حتی خود یونان
و مقدونیه و تراکیه در اروپا (۱) و بعلاوه عموم مورخان از قدیم و جدید از تارک
بودن و اغتشاش اخبار و تاریخ زمان سلوکیها و اشکانیان شکایت دارند . (۲)

چون ماعلت این تاریکی و اغتشاش را بطور اجمال شرح خواهیم داد فعلا
از بحث در این باره خود داری میشود ولی ناچار از تکرار هستیم که :

روایات ذوالقرنین یاد و سروحواثت زندگی اسک در مشرق منشاء افسانه‌هایی
بوده که در قرون بعد بنا بمصالحی وارد اخبار الکساندر مقدونی شده وقصه سفر جنگی
او بمشرق ایران و هندوستان بوجود آمده است .

۱ - ص ۱۸۸۱ تاب

۲ - ص ۲۰۵۲ و ۲۰۹۰ و ۲۱۹۹ تاب

۵- الکساندر مقدونی تاریخی یا خیالی؟

شاید اینکه همه جا از افسانه بودن داستان اسکندر یاد کرده ایم به ذهن خواننده ای منبدر شود که مابرای الکساندر مقدونی از لحاظ تاریخی شخصیتی قائل نیستیم و عبارت دیگر شخصیت او را غیر تاریخی یا خیالی میدانیم. جوابیکه به این استنباط توان داد اینستکه خیالی بودن سفر جنگی الکساندر به داخل ایران و هند مانع از تاریخی بودن او نیست مثلاً در کتاب رموز حمزه که افسانه ای طویل از دلاوریه و جهانگیری های حمزه عسم پیامبر اسلام است وجود حمزه عم پیامبر یا بعضی از پرسوناژهای داستان چون کسری انوشیروان و بزرگمهر و غیره تاریخی هستند ولی حوادث صدر صد زاده خیال و توهم محض و دروغ شاخدار است .

در مورد الکساندر مقدونی نیز بدون آنکه در شخصیت تاریخی او اظهار نظر شود مسلماً و با اطمینان خاطر می توان ادعا نمود که سفر جنگی او از حدود دجله تا هند افسانه محض و قصه صرف میباشد .

۶- دین مهر یا مسیحا و انتشار آن

در اوایل قرن سوم قبل از میلاد تحول عظیم و عجیب مذهبی در مشرق ایران بسوق پیوسته که اثرات آن تا اقصی نقاط غرب امپراطوری روم و حتی جزایر بریتانیا کشیده شده است . (۱)

» .. فکر يك نجات دهنده گویا از ایران و بابل به آسیای غربی آمده بود، کیش زردشتی تمام تاریخ و زندگی رمانند نبردی میان نیروهای مقدس

نور و نیروهای اهریمنی ظلمت نمایش میدادومی گفت در پایان رهاننده‌ای
بنام شائوسیانت یامیترا (مهر) خواهد آمد تادر میان مردمان داوری کندو
عدالت و صلح را جاودانه حکمفرما سازد . « (۱)

بدون آنکه در اطراف این اظهار نظر وارد بحث بیشتری شویم وجود
بشارتهائی را در دین زردشتی دائر به ظهور نجات دهنده تایید می کنیم .

یکی از بشارتها در اوایل قرن سوم پیش از میلاد با ظهور مهر یامیترا یا مسیحا
به حقیقت پیوسته و منشاء تحول عمیق دینی و فرهنگی در دنیای قدیم بوده است .

مهر یامیترا یا میشا یاعیسای غیر مصلوب در سال ۱۴۵۴ رصد زردشت در روز
۲۵ دسامبر یا دیماه فارسی و کریشت ماه سیستانی متولد و در ۲۵ سالگی به پیغمبری
مبعوث و در ۴ شهریورماه روز عید شهریورگان سال ۱۵۱۸ مار رصد زردشت نزدیک
نیمه شب پس از چهل سال تبلیغ در میان مردم در سن ۶۵ سالگی در گذشته است (۲)
آنچه از لحاظ ما در این بحث مؤثر و ذکر آن لازم است سرعت انتشار و
عالمگیری این دین و مخصوصاً شباهت مسیحیت با آنست.

این دین که مبداء آن در حدود سه قرن پیش از میلاد معروف به میلاد مسیح
است با سرعت شگفت آوری در دنیای قدیم منتشر و دنیای متمدن آنروز یعنی
امپراطوریهای اشکانی و روم را فرا میگیرد.

بقایای آثار میتراثیسم که بغلط مهرپرستی نامیده شده در اقصی نقاط شرق و
غرب و شمال آفریقا از دل خاک بیرون آمده است . در تاریخ رم دیده می شود که
امپراطوران این دین را قبول و مروج این آئین بوده اند. نوشته اند که در سال ۶۶
میلادی نرن وسیله تیردادپادشاه ارمنستان به مذهب مهر گرائید. (۳)

۱ - ص ۱۵۷ ك ۳ ج ۳ ت

۲ - برای اطلاع بیشتر کتاب تقویم و تاریخ استاد بهروز صفحات ۹۴ الی ۱۰۶ را

بینید .

۳ - ص ۱۴۸ تمدن ایرانی

«در تمام قرن دوم مذهب مهر به پیشرفت خود ادامه می‌دهد امپراطور کومود در قربانیهای خونین آن شرکت می‌کند (۱) در زمان اورلیان Aurelian امپراطور روم که تقریباً قدرت امپراطوری سرایشی زوال را می‌پیمود قدرت این مذهب روبه ترقی بوده و کلیه کشور رم را فرا گرفته بود (۲) امپراطور مزبور (۲۷۰ میلادی) در رم معبد باشکوهی برای مهر ساخت (۳)»

«در قرن سوم مذهب میترا به اوج ترقی خود رسیده بود و در سال ۳۰۷ دیو کلسین نزدیک شهر وینه معبد میترا را ترمیم کرد و او را حامی امپراطوریش نامید و تا اواخر قرن چهارم در زمان امپراطورانی نظیر ژولین یا اوژن مذهب میترا مستحکمتر شد.

در سرتاسر شمال افریقا، یونان، شبه جزیره بالکان، نواحی طرفین رود دانوب بخصوص در ایالت داسی مجارستان اطیش، شاندو کومات (میان دانوب و رن)، در طول رودخانه رن تا شهر کلن و در تمام نواحی که بیسن ژرمانی رومی و ژرمانی باربار واقع بود و همچنین در جنوب ناحیه اکوس در انگلیس، در والوم هادرین (دیوارهای هادرین در انگلستان) در کنار خط دفاعی میان فورت و کلید، در گل و شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال)، در پیرنه علیا، ایالت ان Ain در موزل، در بندر ناربن و نزدیک مونپلیه، تمام حوزه رود رن از آرل تا شهر لیون در نزدیکی

۱ - ص ۱۵۰ تمدن ایرانی

۲ - ص ۲۵۸ ك ۳ ج ۳ ت ت

۳ - ص ۳۱۱ ك ۳ ج ۳ ت ت

آلب سفلی و آلب علیا ، در تمام ایتالیا آثار مذهب میترا بطور قابل توجه پیدا شده است (۱)»

نکته‌ای که شایان نهایت اهمیت و قابل رسیدگی است آنست که چرا ازچنین دین پراهمیت که در ایران ورم دین امپراطوران وشاهنشاهان ومردم بوده و آنقدر مقبولیت عام داشته آثار نوشته برجای نمانده؟! و اخبار و آثار وسنن آنرا بسایند جسته و گریخته از لابلای اخبار وروایات مختلف بیرون کشید؟! پاسخ این پرسشهارا در فصل بعد جستجو خواهیم نمود.

برای اینکه موقع و ماهیت دین مهر بهتر روشن شده باشد شرح مختصری از سرگذشت جولیانوس امپراطور روم راذیلا می آوریم.

در اوایل قرن چهارم میلادی کنستانتین امپراطور روم دین مسیحیت را دین رسمی واجباری مردم قرارداد . معابد دین کهن خراب و برویرانه‌های آنها کلیسا برافراشته شد. اما بعد از کنستانتین وقتی جولیانوس امپراطور شده دین کهن بازگشت ولی درعین حال به مسیحیان آزادی عقیده داد . کلیسا به او عنوان مرتد یا مخالف دین داده است.

اینک شرح مختصری از سلطنت کوتاه او که بازتابی از روح وفلسفه دین مهر است به طور خلاصه از تاریخ تمدن ویل دورانت نقل میشود . باید توجه داشت که مؤلف تاریخ تمدن ومترجم محترم همه جا دین مهر راتحت عنوان شرك، بت پرستی ودین وثنی (!!) وبجای کلمه مهر یامیترا یا Helios آفتاب وخورشید آورده اند.

«فلاویوس کلودیوس یولیانوس برادرزاده قسطنطین به سال ۳۳۲ میلادی در قسطنطنیه در ناز ونعمت زاده شد . پدر وبرادر وعموزاد گانش در کشتاری که دیپاچه فرمانروائی پسران قسطنطین بود کشته شدند وی را به نیکومدیا فرستادند تا تحت تربیت اسقف اوزیوس قرار گیرد... انتظار میرفت که او بعداً یکی از قدیسان دین مسیحی گردد.

در هفت سالگی نزد ماردینوس به تحصیل ادبیات کهن پرداخت ... در سال ۳۴۱ جولیان و برادرش گالوس به عللی که اکنون بر ما معلوم نیست تبعید و مدت ۶ ماه در دژ ماکلوم زندانی شدند . پس از آزاد شدن رخصت یافت که در قسطنطنیه بسربرد اما نیرو و نشاط جوانی و اخلاص و هوش او چندان محبوبش ساخت که امپراطور به تشویش افتاد و دوباره به نیکومدیا فرستاده شد ... در سال ۳۵۱ گالوس قیصر و ولیعهد شد. جولیان مدتی از بدگمانی امپراطور در امان بود . از نیکومدیا به پرگام و افه سوس رفت و تحصیل علم و فلسفه را ادامه داد و در نتیجه مخفیانه به شرك گرائید ... در سال ۳۵۵ به آتن تبعید شد.

تبعیدی که او را در سرچشمه دانش و دین و فکروثنی قرارداد. در آتن بامشرکان درست شد و آن مشرکان مذهب را که وارث يك فرهنگ هزار ساله بودند بالهیونو سیاستمداران دینداری که کشتن پدر و برادرانش را واجب دانسته بودند سنجید . وقتی شنید که معابد دین قدیم ویران و کاهنان آنها از اشتغال محروم و اموال آنها بین طرفداران امپراطور تقسیم شده گریست ... ولی شرك خود را آشکار نساخت. جولیان به میلان احضار شد امپراطور خواهر خود را به همسری او درآورد و با عنوان قیصر حکومت گل به او تفویض و مأمور سرکوبی ژرمنهای متجاوز شد. در بهار سال ۳۵۶ ژرمنها راعقب نشاند و کلنی را باز پس گرفت و فرانکها را مغلوب و به پاریس بازگشت . او را همطراز ژولیوس سزار دانستند . پنج سال در گل بماند اراضی ویران را آباد و مسکون ساخت، سازمان دفاعی رودراین را تجدید کرد، مالیاتها را تقلیل داد . او این اصل را استوار ساخت که هر متهمی تاجر مش ثابت نشده باید بی گناه دانسته شود و چون یکی از قضات فریاد زد: ای قیصر بسیار مقتدرا! اگر انکار جرم برای برائت متهم کافی باشد آیا کسی را هرگز می توان محکوم ساخت؟ جولیان در پاسخ گفت آیا اگر صرف اتهام کافی باشد کسی را می توان بیگناه دانست؟

آمیانیوس ماریلیوس مورخ می گوید او یکی از موارد متعدد عطفوت

انسانی بود.

در سال ۳۶۰ جولیان از قسطنطیوس فرمان یافت که بهترین عناصر ارتش خود را در گل برای نبرد با ایران اعزام دارد. ولی جولیان اعتراض کرد که سربازان به این شرط استخدام شده‌اند که در آنسوی آلپ بکار نروند... معهدا دستور داد سربازان از نمایندگان امپراطور اطاعت کنند ولی سربازان از فرمان سرباز زدند و کاخ جولیان را احاطه و او را اگوستوس خواندند... بالاخره جولیان مثل ژولیوس سزار احساس کرد که طاس افکنده شده است. عنوان امپراطور را پذیرفت و ارتشی که از خارج شدن از گل تن زده بود عهد کرد که تا قسطنطنیه پیش رود و جولیان را بر تخت نشاند.

جولیان با نیروی کمی تا بلگراد پیش آمد و سرانجام شرك خود را بجهانیان اعلام داشت. نامه‌ای به این مضمون به ماکزیموس نوشت: «ما اکنون خدایان را آشکار می‌پرستیم و تمام افراد ارتشی که با منند در ستایش آنها متفقند.» قسطنطیوس در سال ۳۶۱ مرد و يك ماه بعد جولیان بدون برخورد یا مخالفت به قسطنطنیه وارد شد.

بلافاصله پس از نیل به سلطنت خود را از خواجگان، آرایشگران و جاسوسانی که در دربار بودند رها ساخت پس از مرك زن جوانش تصمیم گرفت دیگر ازدواج نکند.. این شرك همچون زاهدان لباس می‌پوشید... مردم تحت تأثیر فضائل او او را فرماندهی تالی تراژان و از جهت قدسیت نظیر آنتونیوس پیوس دانستند و مانند مارکوس اورلیوس پادشاه فلسفه‌اش شمردند. ما از اینکه این شرك جوان فوراً از طرف مردم يك شهر و يك امپراطوری که مدت يك نسل جز امپراطوران مسیحی فرمانروائی ندیده بودند پذیرفته شد متعجب می‌شویم.

مانند اگوستوس خود را خدمتگزار سناتورها و مردم میدانست و اعلام میکرد مانند سایر شاروندان تابع قانون و مقررات جمهوری است. مالیات بی‌نویان را تقلیل داد. از قبول سکه‌های زر که معمولاً از طرف ایالات به هر امپراطور جدید تقدیم میشد امتناع کرد... آمیانوس می‌گوید: «شهرتش بتدریج چنان فزونی یافت که

جهان را گرفت.»

در میان تمام فعالیت‌های دولتی توجه عمده به فلسفه و باز گردانیدن آئین کهن بود . معابد دین کهن تعمیر شد . اموال مصادره شده به صاحبان اصلی بر گردانده شد نامه‌های او تقریباً به شیوائی و جذائیت نامه‌های چیچرو و شرك جدید را تأویل میکرد . در مقامه‌ای به عنوان «برضد جلیلیان» دلائل خود را بر ترك مسیحیت ابراز داشت .

در پیشگفتار «انتقاد عالی» می‌نویسد که انجیلها ناقض یکدیگرند و بطور عمده در سخنان باور نکردنی متفقند ... داستان خلقت در سفر پیدایش حاکی از وجود خدایان بسیار است. می‌گوید: «جز در صورتیکه هر يك از این داستانها (یعنی داستانهای سفر پیدایش کتاب مقدس) افسانه‌ای باشد و چنانکه من معتقدم يك تعبیر نهائی داشته باشد همه آنها مشحونند از کفر نسبت به خدا . اولاً چنین نمایانست که خدا که حوّا را برای یاری آدم آفریده بود از اینکه او موجب سقوط آدم خواهد شد بی اطلاع بوده است ثانیاً دریغ داشتن آگاهی خیر و شر را از انسان و رشک بردن بر ایشان که مبادا با سهم شدن در میوه درخت طوبی حیات جاودانی یابند ثابت می‌کند که چنین خدائی بغایت کینه‌توز و حسود است . چرا خدای شما چنین حاسد و حتی انتقام گناهان پدران را از فرزندان می‌گیرد؟ ... چرا چنین خدای نیرومندی این اندازه بر شیطانها ، فرشتگان و انسانها خشمگین است؟ ... عهد قدیم قربانی حیوانی را مجاز و حتی واجب میدانند...»

این پادشاه سرودی در ستایش Helios یعنی خورشید (میترا یا مهر) ساخت

و آفتاب را که مصدر حیات و منشاء نعمات بسیار برای نوع بشر بود کلام حقیقی و

کلمه خدا نامید.

خون جدیدی در پیکر کهنات مذهب شرك وارد کرد . يك کلیسای وثنی که خود در رأس آن بود تأسیس کرد به کاهنان نوشت: «بامن همانگونه رفتار کنید که می‌خواهید من باشم سلوک کنم . بیائید پیمان به بندیم که من نظرات خود را در باره امور شما ابراز دارم و شما نیز همین کار را در مورد گفتار و کردار من انجام دهید ..

ما باید همگان را در پول خود سهم سازیم اما بیشتر بینوایان و بیچارگان را. من صراحتاً می گویم هر چند این گفته بظاهر سخیف می نماید که شريك ساختن ما دیگران را حتی شریران را در پوشاك و خوراك خودكاری شایسته نیست ولی آنچه مابه انسانی میدهم بخاطر بشریت است نه خوی و خصال آن انسان .»

این مشرك جز در ایمان از هر حیث يك تن مسیحی بود... او به مسیحیت آزادی کامل وعظ ، عبادت و عمل داد و اسقفان ارتدو کس را که توسط قسطنطیوس تبعید شده بودند بجای خودشان باز گردانید اما اعانه دولت را به کلیسا قطع کرد و بمعافیت روحانیان مسیحی از پرداخت مالیات خاتمه داد ... به مسیحیان دستور داد تا هر خسارتی را که در سلطنتهای قبلی به معابد مشرکان وارد کرده اند جبران کنند و اجازه تخریب کلیساهائیکه بر زمینهای مقصوب معابد قدیم ساخته شده بود صادر کرد.

جولیان نهضت خود را هلنیسم نامید

امپراطور در جنگها بهترین خصال فرماندهی خویش را ظاهر ساخت در سختیها با مردانش شريك بود . از جیره مختصری بقدر جیره آنها و حتی کمتر استفاده میکرد. در گرما پیاده راه می رفت و از نهرها میگذشت و در هر نبرد با اولین صفوف ارتش خود به جنگ دشمن میرفت . در میان اسیران اوزنان جوان و زیبای ایرانی بودند اما او خلوت آنان را حرمت میکرد و به هیچکس اجازه نمی داد به آنان دست یازد..

در یکی از جنگها جولیان بی توجه به زره نداشتن خود پیشاپیش سربازان به تعاقب دشمن پرداخت زویننی به پهلویش انداخته شد ... از اسب به زیر افتاد و او را به چادر بردند پزشکان گفتند که چند ساعت بیش به پایان عمرش نمانده است لیبانوس ادعا کرد که زوین بدست یک فرد مسیحی پرتاب شده و بعداً هم مشاهده نشد که از سپاهیان ایران کسی جایزه ای برای اینکار مطالبه کند. بعداً مسیحیان قاتل را بخاطر دین و خدا که آن عمل دلیرانه را انجام داده بود ستودند.

آمیانس گوید: جولیان در حالیکه در بستر غنوده بود دوستان اندوهگین خود را مخاطب ساخت و گفت: دوستان! بسیار بموقع وقت آن رسیده است که این زندگی

راترك گویم و شادم از اینکه جان را بنا به خواست طبیعت به آن باز می گردانم تمام حاضران گریستند ولی او که سیطره خود را حفظ کرده بود آنان را ملامت کرد و گفت : شایسته نیست درمرك فرمانروائی که برای یگانگی با آسمان و ستارگان فرا خوانده شده است سوگواری کنید چون این کلمات آنان را ساکت ساخت او با فیلسوفان ما کزیموس و پریسکوس به بحث بفرنجی درباره منزلت روح پرداخت. ناگهان زخم پهلویش باز و فشار خون نفسش را گرفت و پس از نوشیدن جرعه ای آب سرد به آرامی در گذشت بهنگام مرگ سی و دو سال داشت. « تلخیص از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت صفحه ۱۴ تا ۳۱ بخش اول کتاب چهارم)

مردانی امثال جولیان قبل و بعد از او کم نبودند و در قرون بعد نیز به بزرگانی که به دین کهن مؤمن و فرهیختگی خود را زائیده دین کهن می دانستند بر می خوریم مثلاً ویتوس پراتیکس تانوس لیدر مشرکان در مجلس سنا که اکثریت را تشکیل میدادند شخصی بود که همه به فضایل اخلاقی و سجایای دانش او معترف بودند . سوما کوس و خانواده اش مورد احترام مشرکان، مسیحیان، بربران و رومیان بودند . نطق او در حضور والنتی یان بعنوان شاهکار فصاحت مورد تحسین قرار گرفت او چنین استدلال میکرد : « شایسته نیست مراسم دینی را که هزار سال ثبات و نظم اجتماعی و حیثیت کشور به آن بستگی دارد با چنان شتابی بر اندازند گذشته از هر چیز چه فرق میکند که کسی چه راهی را برای جستجوی حقیقت برگزیند ؟ زیرا انسان در يك راه تنها نمی تواند به درك چنان راز بزرگی نائل شود. » (۱) *

۱ - تاریخ تمدن ویل دورانت کتاب چهارم بخش اول

* برای اطلاع از اصول کلی دین مهر رجوع شود به کتاب مهرابه ها نوشته آقای

دکتر محمد مقدم

۷ - تشابه دین مهر و مسیحیت

حقیقت آنکه آئینهای مهر و مسیحیت بقدری بهم شبیه هستند که تشخیص تشریفات و رسوم آنها از یکدیگر امکان پذیر نیست. از آنجائیکه میدانیم در مسیحیت و اناجیل چهار گانه صحبت از آداب و سنن خاصی نشده و از روی قرائن موجود مسلم میشود که کلیه رسوم و آداب فعلی مسیحیت مقتبس از آئین مسیحائی یا میترائیسم و یاد نباله روی از آنست شباهت نام وزندگان عیسای مصلوب با مسیح یا عیسای غیر مصلوب یا مهر به انطباق دودین کمک فراوانی نموده و موجب تسهیل در ادغام دو آئین گردیده است.

«مسیحیان روز ۲۵ دسامبر تاریخی که اشتباهاً آنروز را انقلاب شتوی می دانستند (روز تولد عیسی) جشن میگیرند. این روز جشن اصلی مهر *Natalis Invictis solis* یعنی روز تولد آفتاب یا مهر شکست ناپذیر است. کلیسای خاور زمین مدتی ششم ژانویه را جشن می گرفتند و به کلیسای غرب (که روز ۲۵ دسامبر را جشن می گرفتند) نسبت آفتاب پرستی و بت پرستی میدادند. « (۱)

تعطیل يكشنبه بعنوان روز مهر Sunday و سهیم شدن گروندگان در نان و شراب مقدس، صدای ناقوس که نشانه اوج برگزاری تشریفات مذهبی بود (۲) و پیروی از صلیب (۳) تماماً وجوه مشترك این دودین میباشد و پرواضح است که باید مسیحیت

۱ - ص ۱۸۴ ك ۳ ج ۳ ت ت

۲ - ص ۱۳۰ تمدن ایرانی

۳ - ص ۳۳۶ ك ۳ ج ۳ ت ت و مهربه تألیف دکتر مقدم

رادنباله رو طریقه مهر که سابقه وریشه قدیمتری داشته بحساب آورد.

« رسوم کیش مهر (میترا) آنقدر به قربانی او کاریستی Eucharistic

نماز جماعت شباهت داشت که آبای مسیحی شیطان را مجسم ساختند که

این شباهتها را برای گمراه کردن اذهان ضعیف اختراع کرده است (۱) »

(۱) «مذهب میترا مبنی بر اخلاقیات عالی بود و سربازان خود را و امید داشت

که در تمام عمر جنگ با بدی را بهر شکلی که باشد دنبال کنند .» (۲)

«اساطیر امیدبخش این دین در قرنهای دوم و سوم میلادی در سراسر

آسیای غربی و اروپا رواج یافت و ناشمالی ترین نقطه‌ای که دیوارهای

هادریان ادامه داشت نماز خانه‌های خود را برپا داشت. آبای کلیسای

مسیح از این اندازه وجوه اشتراك میان مذهب خود و آئین مهر رنجیده

خاطر می‌شدند و مدعی بودند که کیش مهر این مراسم را از مسیحیت

دزدیده است یا اینکه نیرنگهای گمراه کننده شیطانست.

اثبات این موضوع که کداميك از این دو کیش از یکدیگر چیزهائی اقتباس

کرده‌اند دشوار است .» (۳)

بدیهی است مطالب بالا عقیده مولف تاریخ تمدن است والا تشخیص اینکه

کدام يك از این دو کیش از هم اقتباساتی کرده‌اند بسیار آسان و آشکار است .

«مذهب میترا خصوصا از لحاظ انضباط اخلاقی و پاکیزگی معنوی و

وفاداری بعدالت و تحقیقی که روح اشخاص قوی و بااراده فریفته آن بود

بستگی داشت. از این نظر و از نظر وسعت پیشرفت از تمام مذاهب شرقی مربوط

به رستگاری که در این سرزمین پراکنده بود مهمتر است. بسیاری از مراسم

مذهب میترا شبیه به مراسم مذهب مسیح است (یا بالعکس - نویسنده) مانند

۱ - ص ۲۴۰ ك ۳ ج ۳ ت ت

۲ - ص ۱۳۰ ك ۳ ج ۳ ت ت

۳ - ص ۱۳۱ ت ت ك ۳ ج ۳

غسل تعمید یا لا اقل یکنوع مراسم تایید که در ضمن آن به پیشانی داوطلب احیا شده علامتی میگذارند و به او نان و شراب میدهند، گرفتن مراسم نوئل در ۲۵ سامبر یعنی روز عید ناتالیز هلیوس انویکتوس تولدمهر شکست ناپذیر، داستانهای از تولد مهر و عیسی و بسیاری جزئیات دیگر بقدری شباهت دارد که بعضی از منقدین جدید راه اغراق پیموده‌اند، ما می‌توانیم تصور کنیم که این شباهت‌ها باعث شده‌اند که مذهب میترا راه را برای پیشرفت مذهب مسیح هموار کرده است.» (۱)

با علم به اینکه فاصله بین دو عیسی یادو مسیح حداقل سه قرن بوده و با اذعان به اینکه دستورات اجتماعی و تشریفات خاصی از عیسای مصلوب بمانرسیده جای شبهه باقی نمی‌ماند که بسیاری از اعمال و حکایات مربوط به مهر به عیسای مصلوب و مسیحیت جدید منتقل شده و آداب و رسوم مسیحیت فعلی همانست که از میترائیسم بیادگار مانده است.

ریشه تمام دستبرد گیهاو دست خورد گیهای تاریخ و اغتشاش روایات تاریخی سه قرن قبل از میلاد را باید در این شباهتها و انطباق دو عیسی و ادغام دو آئین در یکدیگر و مبارزه لجوجانه ایکه کلیسای مسیحیت علیه آئین مسیحائی بعمل آورده جستجو کرد.

«گره گوری در مقابل آئین بت پرستی دیرپای انگلیس نرمی بخرج داد (منظور آئین مهر است. ن) با تبدیل معابد کهن سال به کلیساهای مسیحی هیچگونه مخالفتی ننمود و اجازه داد که رسم قربانی کردن گاوهای نر از برای ارباب انواع بدون سروصدا بدل به کشتن آنها در سپاس از خداوند برای تردماغی خود مردم گردد. بنابراین تنها تغییری که در زندگی انگلیسیها روی داد این بود که اکنون هنگام خوردن گوشت گاو خدا را حمد می‌گفتند و حال آنکه قبلاً هنگام حمد خدا

گوشت گاو می خوردند.» (۱)

«کلودیوس اسقف تورن شاکی بود که بسیاری از مردم صورت قدیسان را می پرستند. . . . مردم دست از بت‌ها بر نداشته‌اند بلکه فقط نام آنها را تغییر داده‌اند.» (۲)

«فشاندن آب مقدس بر روی مؤمنان ... حرکت دار و دسته و غسل و ... جامه‌های ویژه کشیشان و عنوان پاپ یعنی Pontifex Maximus از میراث‌های عهد جاهلیت روم بود.

کلیسا کلیه اعتقادات قبلی مردم، احترام به چشمه‌ها، چاه‌ها، درختان، سنگها و آنچه را کسب مردم معزز می‌داشتند صبغه عیسوی داد. . . . جشن‌های قبل از عیسویت دوباره بصورت اعیاد مسیحی ظاهر گردید. شعائر دوران بت پرستی بشکل نماز عیسوی درآمد. مردم کماکان در نیمه تابستان آتش افروزی میکردند منتهی این مراسم در شب عید یوحنا قدیس بر گزار می‌شد. بر عید قیام یا رستاخیز نام اوسترنهادند. . . . به تصویب کلیسا خدایان باستانی با اسامی قدیسان عیسوی احیاء گردید. . . .» (۳)

البته این تغییرات و ادغام دو آئین در همه حال به آسانی و آرامی صورت نمی‌گرفت و در موارد زیادی از اعمال خشونت و قتل و غارت برای تبدیل دین و آداب کهن به عیسویت کوتاهی نمی‌شد. از آنجمله باید پیدایش دیوان نفتیش عقاید و بالاخره قتل عام کاتارها و البی‌ژواها را در قرن ۱۲ و ۱۳ نام برد و پس از این قرن است که باقیمانده مذاهب قدیم برای ادامه حیات خود به فرقه‌های تصوف و مذاهب وابسته به ادیان دیگر و یا جمعیت‌های سری و زیرزمینی پناه بردند. (۴)

۱- ص ۳۶۹-۳۷۰ ج ۱۲ ت ت

۲- ص ۳۱۷ ج ۱۳ ت ت

۳- ص ۳۲۱ ج ۱۳ ت ب

۴- برای اطلاع بیشتر به رساله مهرابه نگارش آقای دکتر محمد مقدم رجوع فرمائید

۸- خرابکاری و تحریف تاریخ

میتراثیسم در حدود شش قرن در ایران دین رسمی و بیش از هفت قرن در روم در حال پیشرفت و در اوج اعتلا بوده و بعداً هم یکدفعه از بین نرفته است . در دوران تسلط این دین از لحاظ سیاسی برای اداره امور کشور سیستم انتخابی شاه یا امپراتور معمول بوده و پیداست وقتی ابتدا اردشیر بابکان در ایران و بعد کنسانتین در رم زمام امور را بکف گرفته و اصول سلطنت موروثی را برقرار نمودند تاچه حد رژیمهای جدید یعنی مذهب تجدید سازمان یافته زردشتی و مسیحیت بادین سابق به ستیزه جوئی برخاسته اند !

بهین علت است که می بینیم اسم ومدت سلطنت شاهان اشکانی از شاهنامه ها و کارنامه ها حذف و ذکر آنها و قایم مهم و سالیان دراز از سالهای تاریخ از دفترها زدوده شده است

در روم نیز پس از تسلط رژیم و مسیحیت جدید در اوائل قرن چهارم میلادی طی قرون متمادی به عناوین مختلف افکار و نوشته جات و مدارکی که از آنها بوئی از آئین قدیم بمشام میرسید هدف نابودی و تحریف قرار گرفت .

این مبارزه بقدری عمیقانه و لجوجانه صورت گرفته که از آثار دینی که بیش از ۷ قرن یکه تازادیان امپراطوری رم بوده جز اخبار نارسا و بریده و تحریف شده آنها در لابلای روایات مختلف و متناقض چیزی بدست مانر سیده است .

کلیسا از تمام نفوذ خود برای کوبیدن دین مهر یامسیحائی استفاده نموده و باتمام قوا کلیه رسوم و سنن این دین را در سراسر جهان بنام مسیحیت جدید اقتباس و اصل آن را به بوته فراموشی سپرده است . بدون استثناء کلیه کتب قدیمی که فعلا در دسترس مامی باشد اگر جعلی نباشد پس از سانسور کلیسا بمارسیده است . تاریکی

عجیبی که بر تاریخ ایران در قرون قبل از میلاد سایه افکنده نماینده بزرگترین کوششی است که در جهت اضمحلال و خشکانیدن سرچشمه دین مهر بعمل آمده است و شاهکار تاریخ‌نویسانی که برای این منظور فعالیت نموده‌اند جمع‌آوری قصه‌های اسکندر و ذوالقرنین و پیرایه‌سرائی در اطراف آن و انتساب آنها به الکساندر مقدونی بوده است با این کار در حقیقت پرده استتاری روی سرچشمه دین مهر کشیده شده و رژیم‌های ساسانی زردشتی و روم مسیحی ذینفع اصلی و عامل و مددکار این جریان بوده‌اند و لاکیشی به عظمت آئین مهر بزرگتر از آن است که در تاریخها اسمی از آن برده نشده باشد.

ضمن مطالعه و کنجکاوی در اطراف این دین جهانگیر به قرائن و شواهد^۱ پرمیخوریم که در طی هزار و ششصد سال از طرف کلیسا و هم دردان شرقی آنها چون ساسانیان و بعدها خلفای عباسی برای اضمحلال و نابودی آثار بقایای میترائیسم از هیچ کوشش فروگذار نشده است ولی چون مسئله خارج از موضوع این رساله و منظور ما نشان دادن علت پریشانی و تاریکی تاریخ قدیم و علم کردن اسکندرنامه‌ها بعنوان حقایق تاریخی است بهمین اندازه اکتفا می‌شود.

ولی ناچاریم که به یکی دو مورد اشاره کنیم:

شاهنامه و اسکندر: اشکانیان طولانی‌ترین و نیرومندترین امپراطوری را در آسیای ریزی نموده و تنها دولت مقتدری بودند که به گواهی دشمنان لژیونهای نیرومند و بیشمار رومی را سرکوب و امپراطوران آنها را زار و زبون نموده‌اند. این امپراطوری مطابق نوشته‌های مورخین غربی حدود ۴۷۵ سال یعنی تقریباً پنج قرن (از سال ۲۵۱ پیش از میلاد تا سال ۲۲۶ میلادی) و مطابق پژوهشهای جدید از حدود سالهای ۳۲۰ تا ۳۱۰ پیش از میلاد تا سال ۲۶۶ میلادی یعنی حدود ۵۸۰ یا قریب شش قرن در ایران فرمانروائی نموده‌اند. از طرفی طبق روایات کلاسیک فرمانروائی الکساندر مقدونی جمعی ۱۱ سال و در مدارك شرقی و از آنجمله شاهنامه چهارده سال بوده است. نوشته‌اند که هفت سال از این یازده سال در سفر جنگی به ایران و هند و برگشت از آن گذشته و در پایان الکساندر در بابل در گذشته است.

با کمال تعجب می‌بینیم که در شاهنامه فردوسی برای فرمانروائی ۷ ساله یا یازده ساله الکساندر یا اسکندر دو هزار و ششصد و سی بیت سروده شده است و شاید بعد از داستان رستم طویل‌ترین داستان شاهنامه باشد ولی برای شاهنشاهی ششصد ساله اشکانیان فقط پانزده بیت آمده و با شگفتی ملاحظه می‌شود که از زبان فردوسی در این باره گفته شده:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهان‌دیده تاریخشان (!!)

از آنها بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام (!!)

و این خود میرساند که برای حذف شش قرن تاریخ چاره‌ای جز افسانه‌سرایی و داستان‌سازی نبوده است شواهد بسیاری موجود است که ثابت می‌کند داستان الکساندر در شاهنامه الحاقی است.

در همان زمان که از زبان فردوسی آورده‌اند: نگوید جهان‌دیده تاریخشان تاریخ‌نویسان مطالب زیادی از وقایع سلطنت اشکانیان ذکر نموده‌اند که نمی‌توان گفت فردوسی از آن بی‌اطلاع بوده و بعلاوه انتساب این اشعار به فردوسی چه از لحاظ مطالب و چه از لحاظ سبک شعر توهینی به آن حکیم بلندپایه می‌باشد مثلاً از موضوعهای جالب آنکه می‌بینیم اسکندر دختر پادشاه هند را به آئین مسیحائی عقد می‌کند:

نشستند و او را به آئین بخواست به رسم مسیحا و پیوند راست

آیا حکیم طوس که اقلاً یک هزار سال به حوادث نزدیکتر بوده نمی‌دانسته که اسکندر قبل از مسیح بوده است؟ یا باید نتیجه بگیریم که این اسکندر بعد از مسیح و با الکساندر مقدونی که قبل از مسیح بوده فرق دارد. اتفاقاً روایاتی داریم که اسکندر بعد از مسیح بوده است. (۱)

— روی پرچم اسکندر نوشته بوده «محب الصلیب»

درفش پس و پشت سالار روم نشسته برو سرخ و پیروزه بوم

همای از برو خیز رانش قضیب (!!) نبشته برو بر محب الصلیب (!!)
 آیا این اشعار سست و بی مایه با آن کلمات نامأنوس و ناهنجار باشیوه فردوسی
 سازگار است؟ اسکندر به مسیح سوگند می خورد:

به دادار دارنده سوگند خورد	بدین مسیح و به تیغ نبرد (!!)
بدین مسیحا و گفتار راست	بداننده کو بر زبانم گواست
به آئین و دین صلیب بزرگ	بجان و سر شهریار سترگ
به زنا و شماس و روح القدس	کزین پس مرا خاک در اندلس

- اسکندر به ظلمات میرود و با خضر همسفر می شود.

آیا فردوسی اقلاً روایات مذهبی را نخوانده و نمی دانسته که خضر معاصر
 موسی و موسی نیز پیش از عیسی بوده و نمی توانسته است با یک نفر مسیحی
 همراه باشد؟

- اسکندر به مکه میرود و طواف حرم میکند و مقام ابراهیم را زیارت مینماید
 و مسلماً حاجی هم شده است.!!

سکندر پیامد بسوی حرم	گروهی برو شاد و بهری دژم
از آن جای با گنج و د بهیم رفت	بدیدار خان براهیم رفت
که خان حرم را بر آورده بود	بدو اندرون رنجهها برده بود
خداوند خواندیش بیت الحرام	بدو شد ترا راه یزدان تمام
.....
نژاد سماعیل را بر کشید	هر آنکس که او مهتری را سزید
پیاده پیامد به بیت الحرام	سماعیلیان زوشده شاد کام (۱)

چون روش نگارنده خلاصه نویسی است بهمین اندازه اکتفا میکنم و از این
 مشت که نمونه خروار است بخوبی آشکار می شود که قسمت اسکندر در شاهنامه
 جعلی و الحاقی است. همانطوریکه دیده ایم در دنباله شاهنامه ها داستانهای مثل

۱ - اشعار از شاهنامه تصحیح دبیر سیاقی نقل شده است.

برزنامه ، فرامرزنامه ، كك كهزاد و غيره كه گوینده آنها نیز ناشناس است بنام ملحقات آورده می شود.

اگر خیلی خوشبین باشیم باید بگوئیم داستان اسکندرنامه نیز در شاهنامه یکی از ملحقات بوده كه بنا بمصلحت وقت جزو شاهنامه شده است . نارسائی اشعار وزشتی عبارات این قسمت خود گویای آنستكه كه سراینده آن نمی تواند فردوسی باشد.

مرحوم وحید دستگردی اسکندرنامه شاهنامه را با اسکندر نامه نظامی مقایسه کرده میگوید:

«در مقام سنجش نظامی و فردوسی بهتر آنستكه از اشعار شرفنامه (اسکندر نامه نظامی) در تراوی ذوق بگذاریم زیرا بحروافسانه با اشعار فردوسی یکی است.. و ذوق سلیم و فكر مستقیم را هر كجا باشد حكم قرار دهیم تا معلوم گردد مقام شاعری نظامی كجا و فردوسی كجا است...»

بدیهی است این قضاوت مرحوم وحید صرفاً ناشی از این بوده كه در صحت انتساب اشعار اسکندر نامه به فردوسی شك نداشته والا اگر برای مقایسه از اشعار اصلی فردوسی انتخاب می كرد بدون شك در قضاوت خود تجدید نظر مینمود.

بهر حال چون اطناب كلام جایز نیست از بحث در باره اسکندرنامه نظامی میگذریم و همانطور كه قبلا اشاره شد یادآور میشویم كه مطالب اسکندرنامه هانیز بر حسب معلومات و مقاصد گویندگان و سرایندگان تغییر میکند و بطوریکه گفته شد مثلا اسکندر در اسکندر نامه نظامی با اقوام روس و ... جنگهای متعدد می کند و آن اقوام را مطیع خود میسازد .

جالب است كه در ادبیات فارسی اغلب كارنامه اسکندر را دروغ دانسته اند مثلا فرخی سیستانی می گوید:

فسانه گشت و كهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر كه نورا حلاوتی است دگر

فسانه ای کهن و کارنامه ای بدروغ

بکار نایب رو در دروغ رنج مبر

آیا حافظ نیز چنین نظری داشته؟

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر از وفا مپرس

مسعودی مورخ مشهور در کتاب التنبیه والاشراف مینویسد:

« ایرانیان با اقوام دیگر در باره تاریخ اسکندر يك اختلاف بزرگ دارند و بسیاری از مردم از این غافل مانده اند زیرا بطوریکه ما در ولایت فارس و کرمان و دیگر سرزمین عجمان دیده ایم این يك راز دینی و شاهی است و تقریباً هیچکس بجز موبدان و هیربدان و اهل علم و درایت ندانند و در کتابهاییکه درباره اخبار ایرانیان تألیف کرده اند و دیگر کتب سرگذشت و تاریخ نیست...» (۱)

آیا راز دینی و شاهی همان نیست که موجب محو آثار دین مهر در ایران شده و در نتیجه آن شش قرن تاریخ اشکانیان را که از دین مهر جدائی ناپذیر بوده از کارنامه ها و شاهنامه ها حذف نموده اند؟!

این خرابکاریها همانطور که اشاره شد بیشتر در زمان ساسانیان بعمل آمده و بقول تقی زاده « اردشیر در کارغش در تاریخ آن اندازه پیش رفت که دوره سلطنت اشکانیان را کوتاه و رسماً طول زمان میان اسکندر و شخص خود را ۲۶۰ و بقولی ۲۶۶ سال قرار داد.» (۲)

برای سألهای سلطنت اردشیر ۱۹ روایت و سألهای مختلف و برای شاپور اول پسر اردشیر ۲۰ روایت نقل شده است. (۳)

۱ - ص ۹۱ التنبیه والاشراف

۲ - ۲۰ مقاله تقی زاده ص ۳۵

۳ - ۲۰ مقاله تقی زاده ص ۲۵۲

ظهور اردشیر رنگ تند مذهبی داشته (۱) و حتی مخالفین آن را به خروج اردشیر تعبیر نموده‌اند و بهمین دلیل نیز اردشیر پس از پیروزی از هدم و محو آثار دین قبلی کوتاهی و نیز از خرابکاری در تاریخ فروگذار نکرده است.

«اردشیر بابکان يك نیم از فاصله خود واسکندر را کم کرد و از ملوک الطوائف کسانی را که در این مدت باقیمانده شاهی کرده بودند یاد کرد... و شایع کرد که شکست اردوان در سال ۲۶۰ پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدینسان وانمود و میان مردم رواج گرفت... و تاریخ سالهای ملوک الطوائف (اشکانیان) بهمین جهت آشفته شد.» (۲)

تصحیح این تاریخها همانطور که در دیباچه از طرف استاد بهروز اشاره شده از روی مدارک پراکنده آن امکان دارد و پژوهشهای جدید روشنائی تازه‌ای به این دوره از تاریخ ایران افکنده است.

عین این جریان در رم وسیله قسطنطین بانی مسیحیت بعنوان دین رسمی شروع و بوسیله کلیسا با سرسختی و پیگیری ادامه یافت و طی قرون متمادی کلیه آثار آئین مهر و آنچه به آن بستگی داشت در معرض محو و نابودی قرار گرفت.

«... تاریخ این ملوک (ملوک روم) تا قسطنس پدر قسطنطین همانند ملوک قدیم ایران و ملوک الطوائف آشفته است و در شمار آنها اختلاف است و روزگارشان نامعلوم است و تاریخ روم از روزگار قسطنطین که مروج دین نصاری بود و در این راه جنگید قابل اعتماد است همانطور که ایرانیان نیز بر تاریخ و دوران ملویشان پس از اردشیر اعتماد دارند (۳)

به جریان دستبردگی و خرابکاری در آثار دینی تاریخ رم پیش از مسیحیت در صفحات گذشته تاحدی اشاره شده است و نقل شواهد علاوه بر آنکه ما را از روش خود که خلاصه نویسی است باز میدارد بدون شك خوانندگان را نیز ملول خواهد ساخت و بنابراین بهمین نمونه‌ها اکتفا می‌شود.

۱ و ۲ - ص ۱۳ التنبيه والاشراف مسعودی

۳ - ص ۱۳۵ التنبيه والاشراف مسعودی

۹ - هلنیسم

(آخرین بحث)

در قرن سوم پیش از میلاد مشاهده می‌شود که فرهنگ درخشانی سراسر دنیای آنروزی را فرا می‌گیرد و بموازات اعتلای دین مهر این تمدن شکوفان نفوذ خود را به زوایای دنیای آنروز رسوخ می‌دهد.

«مورخین جدید به گمان اینکه سرچشمه این تحول یونانیها پس از جهانگشائی اسکندر بوده‌اند اصطلاح هلنیسم را تراشیده‌اند» (۱) این‌طور تجسم شده که قشون اسکندر هر جا قدم گذاشته آنجا را یونانی کرده است. در صورتیکه حداعلای تمدن یونان و عصر طلایی آن در دوره‌ای بوده که قسمت اعظم یونان در تحت اداره امپراطوری هخامنشی قرار داشته و اتفاقاً موطن بزرگترین دانشمندان، فضلا، و هنرمندان عصر طلایی در قسمتی از یونان بوده که جزو شاهنشاهی مزبور محسوب میشده است و «بسیاری از یونانیان و از آنجمله هردوت بهنگام تولد و در مدت عمر از اتباع ایران بوده‌اند» (۲)

برای رفت و آمد و حشر و نشر اقوام ایرانی و یونانی قید و بندی وجود نداشته که فرض کنیم اسکندر این سد را شکسته باشد بلکه اخبار و روایات نشان می‌دهد که هر دو قوم آزادانه در قلمرو همدیگر رفت و آمد می‌کرده‌اند، برعکس می‌بینیم که با پیدایش اسکندر دوره طلایی و شکوفائی یونان سپری می‌شود و دیگر آن زمان طلایی تجدید نمی‌گردد. تازه مؤلف تاریخ تمدن اظهار عقیده می‌کند که:

۱- ص ۲۰۵ دریاوردی عرب اظهار نظر آقای دکتر مقدم.

۲- ص ۴۷۳ میراث ایران.

«یونانی شدن آسیای غربی پس از اسکندر بسیار سطحی بود و خواص فرهنگ یونانی در روح شرقی اثر نکرد... و سلطنت استبدادی شرقی ثابت کرد که ازدموکراسی یونان نیرومندتر است.» (۱)

و نیز مؤلف مزبور میگوید:

«اسکندر ۹ سال در آسیا بسربرد تغییراتی که فتوحات او در این قاره بوجود آورده بمراتب کمتر از تغییراتی بود که تمدن و رسوم آسیائیهادر او ایجاد کرده بودند، ارسطو به او گفته بود که با یونانیها چون آزادگان و با بربرها چون بردگان رفتار کند ولی اسکندر در بین جوامع اشرافی ایران چنان درجه‌ای از ادب و فرهنگ و اصالت کردار مشاهده کرد که کمتر در جوامع اشرافی پر آشوب دموکراسی یونان بچشم میخورد. اسکندر با اعجاب و تحسین به طرز تشکیلاتی که شاهان بزرگ هخامنشی در کشور داده و آن را اداره میکردند می‌نگریست و نمیدانست چگونه مقدونیهای خشن و بدوی می‌توانند بجای آن حکمرانان به نشینند و بالاخره باین نتیجه رسید که تنها راه دوام دادن به فتوحات خود اینست که نجیب‌زادگان ایران را بارهبری موافق سازد و از آنها در اداره امور مملکتی استفاده کند و هرچه بیشتر می‌ماند بیشتر مجذوب اتباع جدید خود می‌گشت بحدی که کم‌کم چون سلطانی نیمه ایرانی و نصف یونانی در سرزمینی که ایرانیها باهمه برابر بودند سلطنت کند...» (۲)

اگرچه این اظهار عقاید خالی از غرض و اشتباه نیست ولی اگر تمدن یونانی در آسیای غربی به عمق نرفته باشد و اگر اسکندر برای اداره مملکت محتاج ایرانیها و خود بصورت سلطانی نیمه ایرانی درآمده بود مسلماً هلنیسم را باید زاده عواملی

۱- ص ۱۶۲ و ۱۶۳ لک ۲ ج ۳ ت

۲- ص ۱۲۵ ت لک ۳ ج ۲

دیگر دانست که قصه سکندر و پادشاهی مشکوک و تاریک سلوکیها (۱) در جنب آن ارزشی ندارد.

استرابون میگوید:

«پارسیها یونانیها را از تمام بیگانگان بهتر می شناختند زیرا از خارجیهاییکه آسیارا اداره می کردند فقط پارسیها بر یونان تسلط داشتند.» (۲)

سرزمین یونان بعد از هخامنشیان خاموش و بصورت ایالتی کوچک از رم در می آید و بتدریج از مره ملل زنده خارج میگردد. غرض آنستکه قبل از سفر فرضی اسکندر هم تمدن یونان درخشان تروهم ارتباط یونانیها با شرق بیشتر بوده است ولذا هلنیسم را باید پدیده جدیدی دانست که سرچشمه و منشاء آنرا تعصبات مذهبی در شرق و غرب کور کرده و بگل اندوده است.

نکته جالب آنستکه در نوشته های کهن به اقوام یونانی بهیچوجه هلن خطاب نمی شده و در اشعار هومر صحبت از قوم آخائی و بعداً دوریان است و رومیان نیز که این کشور کوچک را به امپراطوری عظیم خود منضم کردند آن را گریک یا گریک گفته اند و مسلماً اطلاق کلمه هلن به یونان نیز برای انحراف اذهان از منشاء هلنیسم و دین مهر بوده است.

لقب مهر یا میترا در اصطلاح یونانی هلیوس انویکتوس Helios invictus یا مهر شکست ناپذیر بوده است (۳) و پیدا است که کلمه هلن که در آثار قدیم یونان نیز بمعنی بغانی pagan بکار رفته (۴) تا چه حد با واژه هلیوس (مهر) یونانی ارتباط و خویشاوندی دارد. و از طرفی دیدیم که امپراطور طرفدار دین مهر جولیانوس که آداب دین مهر را تجدید نموده نهضت خود را هلنیسم نامیده است. (۵)

در اینجا سر جمله «دوستدار هلن» که روی بعضی از سکه های اشکانی نقش

۱- ص ۲۰۵۲ و ۲۰۹۰ تاب

۲- ص ۱۵۴۶ تاب

۳- ص ۱۴۲ تمدن ایرانی

۴- آقای دکتر مقدم ص ۲۰۵ دریانوردی عرب

۵- ص ۲۳۶ همین کتاب

شده کاملاً آشکار و وجود فرضی شهرهای یونانی (آنها نه مقدونی) در داخله ایران نقش بر آب میگردد.

بحث خود را بدینجا خاتمه داد و بطور خلاصه یادآور میشویم که در بررسی اخبار و حوادث سه قرن قبل و یکی دو قرن بعد از میلاد مشاهده میشود که پرده ابهامی روی حوادث این قرون در شرق و غرب کشیده شده است.

در ایران وقایع بزرگ و تحولات عمیق فرهنگی و دینی و حتی اسامی شاهنشاهان بزرگ اشکانی بمحاق فراموشی سپرده شده و در تاریخ رم نیز آنچه مربوط به دین فرهنگ این ملت بوده ضمن عملیات قهرمانی و شرح جنگ و جدالها در بوته اجمال و ابهام مانده است.

بررسیهای دقیقی که اخیراً در زمینههای تاریخی و کرونولوژی صورت گرفته منجر بکشف حقایق چند گردیده و روشنائی تازه ای بر صفحات تاریخ این قرون تابیده است.

بررسی و کنجکاوای در روایات و مدارك شرق و غرب بر ما مسلم میدارد که در اواخر سال ۲۷۲ پیش از میلاد مطابق ۱۴۵۴ رصد زردشت و ۶۵ سال بعد از غلبه اسکندر بر بابل و در سال ۵۱ اشکانیان در یکشنبه شب ۲۵ دسامبر مهر یا مسیحا یا عیسی غیر مصلوب متولد شده و در سال ۲۴۶ پیش از میلاد در سن ۲۵ سالگی به پیغمبری مبعوث و بدعوت مردم پرداخته و پس از چهل سال تبلیغ در گذشته است. این دعوت که در زمینه بشارتهای قدیم زردشتی و در اوضاع و احوال بسیار مناسب دعوت خود را آغاز نموده و متکی بتعالیم عالی اخلاقی و بشارتهای قدیمی بوده در اندك مدتی شرق و غرب دنیای آنروزی را فرا گرفته و شاهنشاه اشکانی و امپراطوران رم آن را قبول و مروج آن شده اند.

آثار و مهرابه های این دین در اقصی نقاط جزایر انگلستان و در تمام اروپا و شمال افریقا و شرق تا چین بدست آمده و موجب شگفتی مورخین و باستانشناسان جدید را فراهم آورده است.

با نهایت تعجب باین نکته برمیخوریم که از چنین دین پراهمیت و جهانگیر که قرون متمادی یک‌تاز ادیان دنیای قدیم بوده هیچگونه مدرک و نوشته‌ای برجای نمانده و اصل دین نیز در گمنامی و تاریکی فرو رفته است.

مطالعه بیشتر در اطراف این مسئله بر ما مسلم میدارد که طی قرون متمادی آثار و بقایای این دین هدف نابودی متعصبانه ادیان دیگری قرار گرفته و از تمام امکانات برای محو و اضمحلال آن استفاده شده است.

در اوایل قرن چهارم میلادی امپراطور کنستانتین در رم با قبول مسیحیت و کمی قبل از آن (اواسط قرن سوم) اردشیر بابکان در ایران با ترویج دین زردشتی و قبول آن بعنوان دین رسمی مبارزه لجوجانه‌ای را علیه دین سابق یعنی آئین مهر شروع نموده‌اند.

این مبارزه شدید در ایران و بیزانس در جهت امحاء آثار و بقایای میتراثیسم در طی قرون متمادی و بطور مداوم صورت گرفته است. اگرچه این مبارزه لجوجانه آئین مهر را بیکباره ریشه کن نکرده ولی نتیجه نهائی آن در ایران پیروزی دین زردشتی‌نویں‌ودر رم اضمحلال میتراثیسم و ادغام آن در مسیحیت بوده است.

بدیهی است همانطور که در سطور گذشته یاد شد شباهت عجیب مسیحیت با دین مهر راه را برای ادغام دو آئین باز نموده و اغلب از سنن و روایات فعلی مسیحیت یادگاری از آن آئین می‌باشد.

این نتیجه نهائی باسانی و فوری بدست نیامده و این تغییر رنگ بسادگی صورت پذیرفته است. چون پیدایش و رواج دین مهر بسلطنت اشکانیان بستگی کامل داشته روایات و حوادث تاریخی این دوران متعصبانه هدف تحریف و دگرگونی قرار گرفته و سالیان درازی از تاریخ و وقایع شاهان اشکانی از دفاتر و شاهنامه‌ها حذف و آنهمه حوادث بزرگ بی‌وته فراموشی سپرده شده است تا جائیکه در شاهنامه آمده است :

چو کوتاه بدشاخ و هم بیخشان	نگوید جهان‌دیده تاریخشان (۱)
از آنها بجز نام نشنیده‌ام	نه در نامه خسروان دیده‌ام (!)

حذف و تحریف این وقایع نماینده بزرگترین کوششی است که در جهت اضمحلال نام و نشان دین مهر صورت گرفته و بدیهی است این شکاف استادانه با وقایع افسانه‌ای و خرافی و موهوم پر شده است .

گذشت زمان و مصالح سیاسی و تعصبات دینی قرون بعد اینطور اقتضایانموده که افسانه‌ها رنگ حقیقت بخود گرفته و آغاز شاهنشاهی اشکانیان که مسلماً در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد بوده و همچنین ظهور و گسترش دین مهر در تاریکی و ابهام قرار گیرد .

راه یافتن امیال سیاسی و تعصبات مذهبی در امور و وقایع تاریخی و تحریف و تغییر اخبار چیزی نیست که بتوان آنرا انکار نمود .

پروفسور براون مینویسد :

«هالوی از دانشمندان بزرگ و از جهانگردان باشهامت ضمن مذاکره بانگارانده اظهار داشت که عرصه آرام علم در معرض تهاجم و تجاوز اغراض نژادی و نفرت ملی قرار گرفته است . مانظرهای دارمستر را که تازه در کتاب وی انتشار یافته بود بحث میکردیم و من اظهار تعجب میکردم از اینکه تاریخ اوستا در آنجا بسیار نزدیک معین شده است و استعلام نمودم آیا آن دانشمندان متعدد و عالیمقامی که بالصراحه گفته اند اوستا از ایام بسیار قدیم است دلیلی بر صحت قول خود نداشتند هالوی چنین جواب داد : «دلائل کافی داشتند لکن نفرت آنها از نژاد سامی و غرورشان بصلب آریائی . . . موجب شده برای خاطر تجلیل زردشت موسی را تحقیر کنند و بایکدست اسفار خمسه تورات را بزیر آوردند و بادست دیگر اوستا را برافرازند . » اگر این مسئله راست باشد حقیقه مایه تأسف است که احساسات ملعون یا منفور نژادی که سرچشمه اینهمه جنایات است بیایگاه رفیع دانش نیز سرایت نماید و ساحت علم که باید بکلی از شائبه شهوات منزّه باشد در معرض اینگونه احساسات واقع گردد . »

متأسفانه باید اذعان نمود که اظهارات فوق کاملاً صحیح و مسائل و موضوعات

تاریخی در جهت مقاصد و اغراض نژادی، سیاسی و بالاخص دینی نویسندگان آنها بررسی و معرفی شده‌اند. تازه‌این در موقعی است که بشرا دعا دارد بسیاری از تعصبات خشک جاهلیت را بدور انداخته و یا از آنها احتراز دارد والا پیداست از ازمنا ای که همه چیز اسیر تعصبات مختلف بوده تاچه حد می‌تواند اخبار و روایاتی دست نخورده و مطابق واقع بمارسیده باشد.

یکی از موضوعاتی که در جهت استتار منشاء دین مهر مورد بهره برداری قرار گرفته داستانهای اسکندر نامه‌هاست. بطوریکه طی فصول مختلف نشان داده شد از زمانهای بسیار قدیم روایاتی بنام ذوالقرنین و دوسر در شرق کمال اشتها را داشته و حتی نوشته‌اند که نام ذوالقرنین نیز اسکندر بوده است.

این روایات و روایات دیگری از زندگانی شاهان اولیه اشکانی منشاء داستانهای مختلف اسکندر نامه‌ها بوده که از آنها تقلید و بالکساندر مقدونی نسبت داده شده است.

ضمن فصول این رساله نشان دادیم که قصه پردازان از اوضاع و احوال جغرافیائی کشورهای مورد نظر خود بی‌اطلاع بوده‌اند و از طرفی منظور تاریخ نویسی نداشته و صرفاً داستانسرایی و قصه پردازی کرده‌اند و بدون در نظر گرفتن زمان و مکان و جهات مختلف و بتقلید از داستان ذوالقرنین و دوسر جهانگیری و جهانگشائیهای بالکساندر مقدونی نسبت داده‌اند و این داستانها طی قرون بعد بنا بمصالح مذهبی و سیاسی رنگ تاریخی بخود گرفته است.

قصه اسکندر یکی از موضوعاتیست که بیش از هر چیز باغراض و تعصبات مختلف (از طرف نویسندگان قدیم و جدید) آلوده شده است. مادر فصول مختلف خالی از شائبه تعصب و اغراض ثابت نمودیم که قبول مطالب اسکندر نامه‌ها یعنی قصه‌های قهرمانی خیالی، معجزات و کرامات، خوارق عادات، اغراقها و گزافه گوئیها عدم ارتباط وقایع بایکدیگر، پریشانی وضع جغرافیائی و نامها، ساختن آنهمه شهر و هزاران کار در مدتی کوتاه و... بعنوان حقایقی تاریخی امکان پذیر نیست.

ما مسئله سفر جنگی الکساندر مقدونی را بداخل ایران و هند از جنبه‌های مختلف
مورد بررسی و حلاجی قرار دادیم و متأسفانه از همراهی که آن را نقادی نمودیم
چاره جز قصه پنداشتن آن نیافتیم . امید است که این رساله برای خواننده
سودمند واقع شود .

پایان

اسفند ۱۳۴۲

اصلاح غفاری

فصلهای یونان و هند در رساله جداگانه چاپ خواهد شد

مدارك و مآخذ

نام	مؤلف	مترجم	مشخصات
۱- تاریخ ایران باستان	حسن پیرنیا (مشیرالدوله)		درسه جلد از چاپ دوم آن استفاده شده و با علامت اختصاری «ت اب» نشان داده شده است بعد از پیشگفتار نیز در فصل ویژه این کتاب معرفی گردیده است.
۲- تاریخ تمدن	ویل دورانت		از ترجمه فارسی آن استفاده شده شده و با علامت اختصاری «ت ت» یاد شده است چاپ کتابخانه اقبال.
۳- حیات مردان نامی	پلوتارک		از متن فارسی آن ترجمه مهندس رضا مشایخی از بنگاه ترجمه و نشر کتاب و در بعضی موارد از کتاب پلوتارخ ترجمه احمد کسروی (چاپ دوم) استفاده شده و در هر حال در زیر صفحه تصریح شده است.

- ۴- تاریخ یونان ژ.ب. بیوری از متن انگلیسی چاپ نیویورک تحت عنوان A History of Greece
J. B. Bury
- ۵- میراث ایران ۱۳ تن از خاورشناسان زیر نظر ا. ج. آربری ترجمه فارسی از نشریات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
ناشرین اصلی:
The Oxford University Press
- ۶- تمدن ایرانی چند تن از خاورشناسان فرانسوی ترجمه به فارسی از دکتر عیسی بهنام ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۷- دریانوردی عرب در دریای هند ج. ف. حورانی ترجمه و تحشیه دکتر محمد مقدم ناشر کتابخانه ابن سینا
- ۸- تقویم و تاریخ ذبیح بهروز در شماره ۱۵ ایران کوده چاپ شده است
- ۹- خط و فرهنگ ذبیح بهروز در شماره ۸ ایران کوده به چاپ رسیده است.
- ۱۰- آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت چاپ کتابخانه خیام
- ۱۱- مجمل التواریخ والقصص - به تصحیح ملک الشعرای بهار چاپ کتابخانه خاور سال ۱۳۱۸
- ۱۲- تاریخ حبیب السیر خواند میر چاپ خیام سال ۱۳۳۳ جلد اول
- ۱۳- طب اسلامی ادوارد براون ترجمه مسعود رجب نیا ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۴- تاریخ ادبی ایران » ترجمه علی پاشا صالح چاپ دوم سال ۱۳۳۵
- ۱۵- ذوالقرنین یا کورش کبیر مولانا ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ فقید هندوستان ترجمه باستانی پاریزی چاپ اول
- ۱۶- معجم البلدان باقوت حموی متن عربی چاپ مصر جلد اول

- ۱۷- مقدمه ابن خلدون ابن خلدون
ترجمه محمد پروین گنابادی چاپ
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۸- التنبیه والاشراف مسعودی
از متن عربی چاپ بغداد و از ترجمه
فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب
مترجم ابوالقاسم پاینده در چاپ دوم
استفاده شده است.
- ۱۹- مروج الذهب مسعودی
در چاپ اول کتاب از متن عربی چاپ
مصر و در چاپ دوم از ترجمه فارسی
آن ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب
مترجم ابوالقاسم پاینده استفاده
شده است.
- ۲۰- تاریخ طبری طبری
از متن عربی چاپ مصر سال ۱۹۳۹
از ترجمه فارسی کتاب تحت عنوان
تاجداران یمن مترجم ذبیح بهروز
استفاده شده ولی ترجمه به چاپ
نرسیده است.
- ۲۱- التیجان فی ملوک حمیر و هب ابن منبه

در چاپ دوم:

- ۲۲- تاریخ یعقوبی احمد ابن ابی یعقوب ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی
ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۲۳- گیانین کرستن سن دکتر ذبیح الله صفا » » » »
- ۲۴- سفرنامه گلاویخو گلاویخو مسعود رجب نیا » » » »
- ۲۵- بیست مقاله نقی زاده ترجمه احمد آرام » » » »
- ۲۶- تفسیر قرآن ابوالفتح رازی - چاپ اول

- ۲۷- شاهنامه فردوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی بکوشش محمد دبیرسیاقی
ناشرین کتابفروشی علمی و ابن سینا ۱۳۳۵
- ۲۸- شرفنامه (اسکندرنامه) حکیم نظامی گنجوی به تصحیح وحید دستگردی
ناشر کتابفروشی ابن سینا ۱۳۳۵
- ۲۹- مهربابه یا پرستشگاه دین مهر دکتر محمد مقدم -
ناشر انجمن فرهنگ ایران باستان ۲۳۴۳
- ۳۰- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ا.ت. اومستد ترجمه دکتر محمد مقدم
ناشر ابن سینا
- ۳۱- گاتها کهنترین بخش اوستا ترجمه و تحشیه پورداود
چاپ اول -
- ۳۲- تاریخ و ریشه نژادی کرد رشید یاسمی
۳۳- اشکانیان دیاکونف ترجمه کریم کشاورز

علائم اختصاری در این رساله

ك - كتاب

ج - جلد

ص - صفحه

ت ا ب - تاریخ ایران باستان

ت ت - تاریخ تمدن

فهرست مطالب کتاب

صفحه	موضوع
۳	پیشگفتار چاپ دوم
۶	استاد ما بهروز
۱۲	دبیاچه استاد بهروز:
۱۸	۱- زبان
۳۰	۲- دین:
	پیشگوئی ومیث - دین نجومی - دین زردشت - دین مهر یا مسیحا
	دین بوداسف و بودا - دین مانی - دین یونان - دین عیسوی
۵۰	۳- کروئولوژی
۶۵	۴- جغرافی:
	مقدونیه - نامهای جعلی
۸۷	خاتمه:
۸۸	دورنمای عصر مسیحیت
۹۸	پیشگفتار
۱۰۹	تاریخ ایران باستان

سفر جنگی اسکندر:

۱- مورخین اسکندر ۱۱۴

۲- افسانه‌ها ۱۱۸

۳- دروغهای شاخدار (جنگهای گرانیك - ايسوس - اربيل) ۱۲۱

۴- بحث در تطبیق اسامی قدیم و جدید: ۱۳۰

جغرافیای دویل. اسامی کشورها در کتیبه نقش رستم. مصر. هند.

باختر. هیرکانی. پارت. ماساژتها. پارس

۵- خط سیر اسکندر در داخل ایران: ۱۵۱

پرسپولیس. دروازه کسپین. هیرکانی. آمازونها (ماساژتها).

باکتریا. سغدیان. آریان. درنکیان. آراخوزیا. پاراپانیزاد.

۶- اسکندر در هند: ۱۷۲

۷- اسکندر در راه بازگشت ۱۸۲

۸- سفر دریائی نثارخوس ۱۸۵

۹- مدت کوتاه، کارهای زیاد: ۱۹۰

طول خط سیر و سرعت حرکت - شهرسازی - کارهای خلق الساعه

۱۰- نکات مختلف: ۱۹۸

سرزمین - معبد اسکولاپ - موزائیک جنگ ايسوس

مقایسه مقدونیه و رم

۱۱- مرگ الکساندر ۲۰۳

۱۲- جانشینان الکساندر ۲۰۴

حقیقت داستان:

۱- سابقه جهانگشائی در سایر ملل ۲۰۷

۲- ذوالقرنین - دوسر ۲۱۶

۲۲۳	۳- بحث کرونولوژیک
۲۲۶	۴- اس گنتار یا اسکندر
۲۲۹	۵- الکساندر مقدونی تاریخی یا خیالی
۲۲۹	۶- دین مهر یا مسیحا و انتشار آن
۲۳۸	۷- تشابه دین مهر و مسیحیت
۲۴۲	۸- خرابکاری و تحریف تاریخ
۲۴۹	۹- هلنیسم
۲۵۷	۱۰- مدارك و مأخذ

غلطنامه

ص	سطر	غلط	درست
۱۱	۱۲	نوشته	نوشته
۱۱	۱۲	که در	و در
۱۷	۸	پیش	پیش
۲۳	۲	شده	شده
۲۶	۳	اختلافات	اختلافات
۲۶	۱۸	یونانیان	یونانیان
۵۵	۲۴	چاپ	چاپ
۷۱	۲۱	Bunbury	Bunbury
۸۰	۱۴	سرزمین	سرزمین
۸۳	۱۲	لمای	علمای
۸۷	۲۱	قصه	قصه
۹۱	۱۱	درفرانسه	درفرانسه
۹۹	۱۷	روایات	روایات
۱۱۸	۱	افسانه	افسانه

۱۳۴ و ۱۳۵ در بین نامهای کشورها در کتیبه نقش رستم نام سه کشور زیر از قلم افتاده که باید

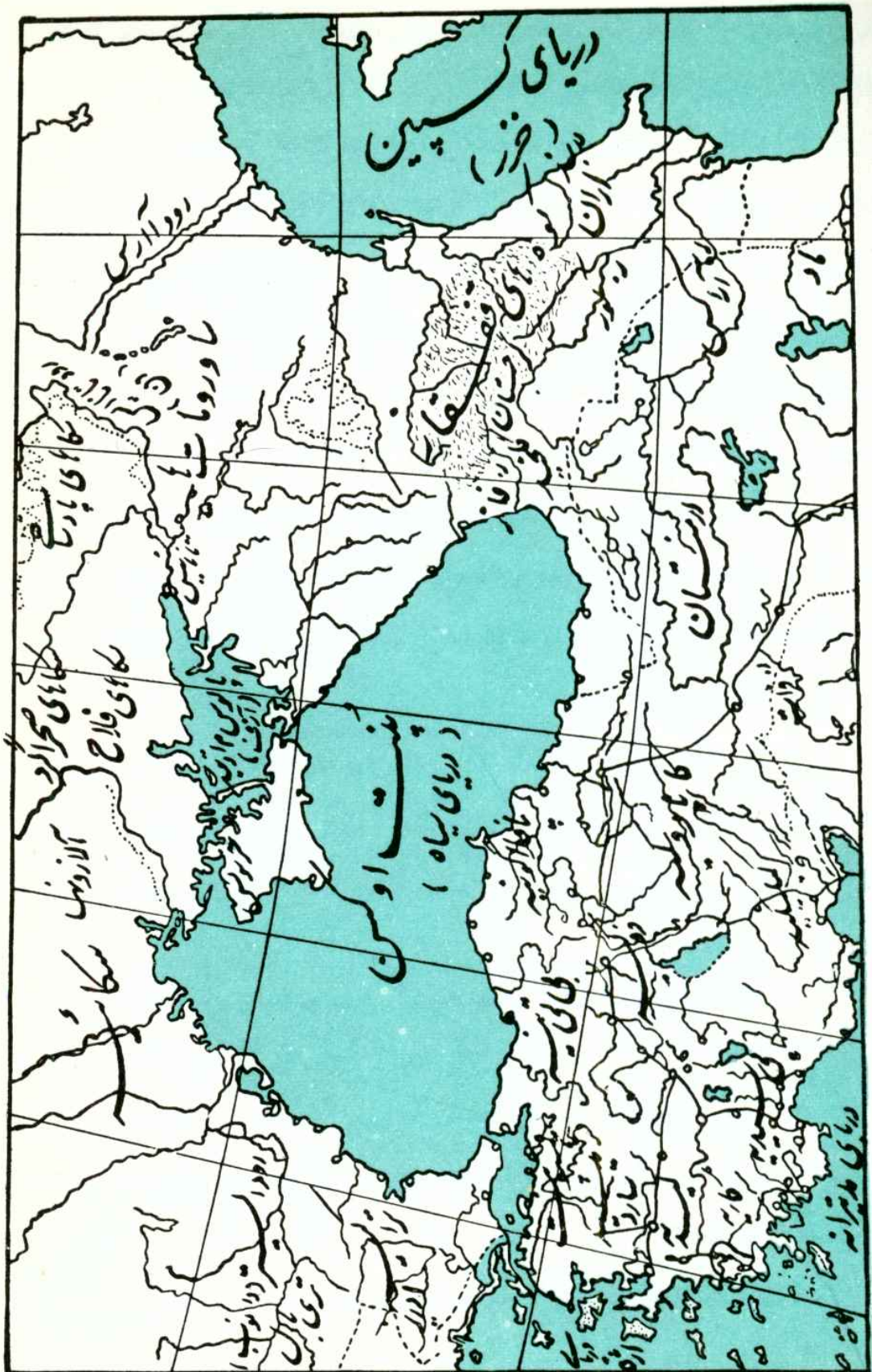
به متن اضافه شود و بنا بر این تعداد کشورها به سی کشور می رسد.

سوغود = سغد (بخارا و سمرقند)

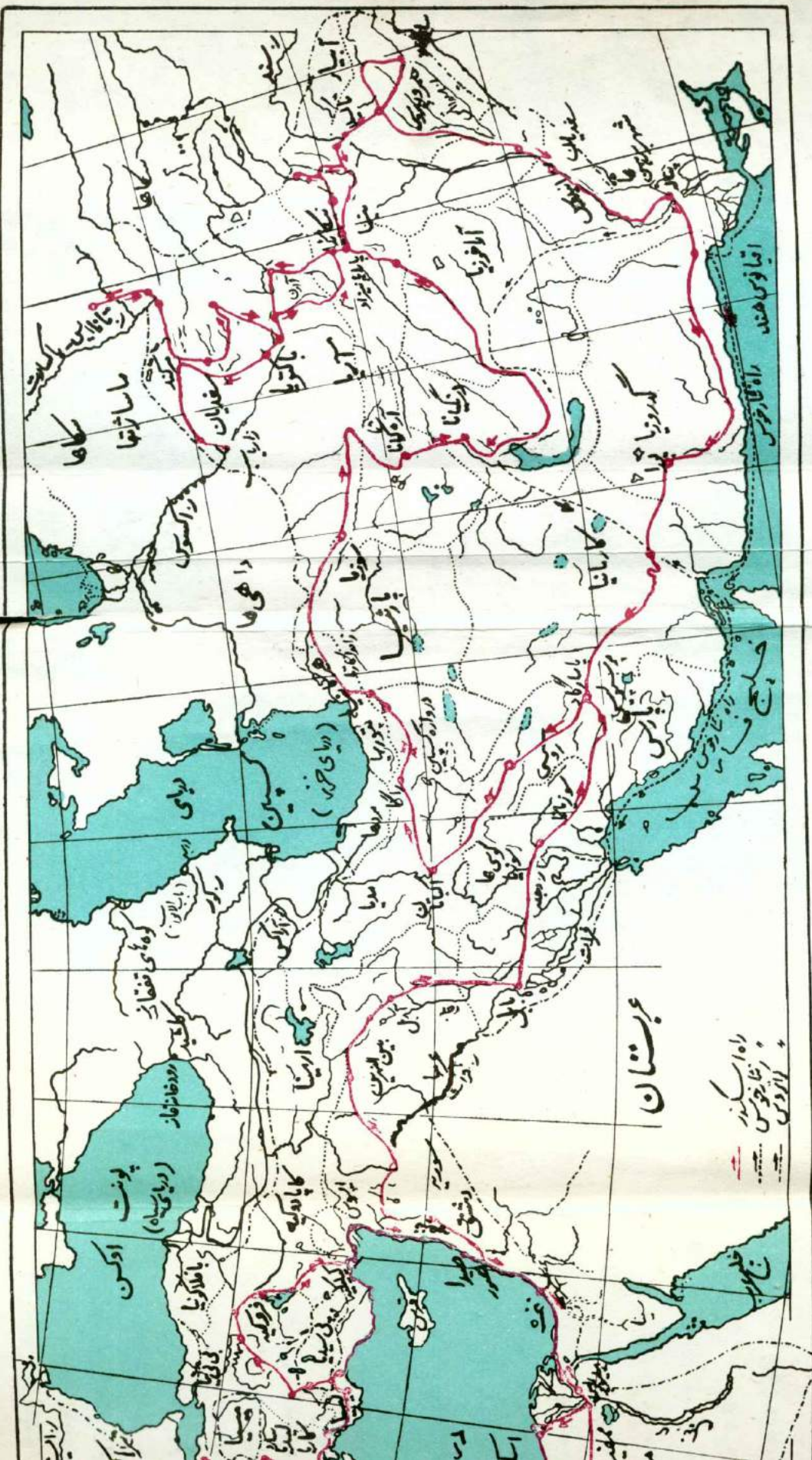
ارمین = ارمنستان

سک تیی ترادریا = سکهای آنطرف دریا

۱۶۷	۶	اتفاق	اتفاق
۱۹۴	۱	ریبا	زیبا
۱۹۴	۳	کارهاییکه	کارهایی
۲۰۵	۲۱	تاریگذاری	تاریخگذاری
۲۱۷	۱۸	غزو	غزو



این نقشه وضع دریای سیاه و کشورهای دور آن (قفقاز، آسیای صغیر)، رودخانه تانا، دریای پالوس، اتید (آزف) را که در این کتاب کرا به آنها اشاره شده نشان میدهد.



در این نقشه خط سیب فرعی اسکندر نشان داده شده و ناهمبازم مطابق آنچه در اسکندر نامه ها ذکر و مورخان جدید محل آنها را گمان کرده اند، نوشته شده است (از کتاب)